



بولتن

کرمان 25.9.96

اتحاد نیروهای چپ کارگری

قیمت معادل ۳ مارک

شماره ۷

شماره ۷

اعلامیه ی هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

صفحه ۲ بهمنابیت هشتمین سالگرد ده شهریور ۶۷. روز زندانی سیاسی

نیم نگاه

صفحه ۴ کنکاش در چشم انداز م - آبوب

صفحه ۶ آواز نو برای اتحاد بزرگ سوسیالیستی آهنگر

صفحه ۶ طرح بلاتفرم باید اتحاد بزرگ سوسیالیستی آهنگر

صفحه ۱۳ سازش طبقاتی با انقلاب سوسیالیستی غ : آشتیانی

صفحه ۳۰ اساسی اختلاف فرجود

برهان سناریوی (زرد) و

صفحه ۴۱ حکمت سناریوی (سباده و سفید) قدرت صنعتکاران

صفحه ۴۷ فکر دالوک نادر

دو تاکتیک در بر خورد به اتحاد های طبقاتی و

صفحه ۴۹ یک جمع بندی انتقادی از برائیک اتحاد چپ کارگری بدی

صفحه ۴۷ بن بست (اتحاد چپ کارگری) خ - یاری

ستون آزاد :

بصحت شرط عضویت در اتحاد چپ کارگری

صفحه ۵ تصمیم بهران با تلاش واقعی برای خروج از بن بست ؟ آلیاری - اصرار آزادی

اعلامیه ی هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

به مناسبت

هشتمین سالگرد ده شهریور ۶۷، روز زندانی سیاسی

شهریور ۱۳۰۰، قتل عام زندانیان سیاسی ۱۳۰۰، جمهوری اسلامی ۱۳۰۰، این واژه ها در تاریخ معاصر ایران بهم پیوسته اند و هر یک دیگری را به خاطر می آورد. در تقویم هر حکومت روزهاییست که بهتر از صد کتاب هیت آن حکومت را اعلام می کند، مثل سوم اسفند روز کودتای رضاشاه علیه انقلاب مشروطیت؛ ۲۸ مرداد روز کودتای محمدرضا شاه علیه نهضت ملی و شهریور ۶۷ ماه قتل عام هزاران زندانی سیاسی که برای همیشه از برای تاریخ پللی جمهوری اسلامی را فریاد خواهد کرد؛ جمهوری اسلامی؛ جمهوری خنجر و دیو، جمهوری جنگ، جمهوری ویران ساز، گرسنه پرور، جمهوری فساد و رشوه، جمهوری ضدین، جمهوری ضد آزادی، جمهوری ضد حقوق بشر، جمهوری زندان، شکنجه و اعدام، جمهوری ترور در این سو و آن سوی مرزها، جمهوری سرکوب و بیدادگری، این سند هیت جمهوری اسلامی است که خمینی پس از نوشیدن جام زهر، با فرمان قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور سال ۶۷، زیر آن را امضاء کرد.

جام زهر چه بود؟ اعلام شکست و اعتراف به دیو بزرگی که طولانی ترین جنگ نیم قرن اخیر را بر ایران تحمیل کرد و ترس از عواقب این اعتراف؛ ترس از ضجه صدها هزار مادری که جگر گوشه گانشان را خمینی در سراب کویلا کباب کرد؛ ترس از داد خواهی میلیون ها معلول و میلیون ها آواره؛ ترس از خشم کوخ نشینان، رنجبران و زحمت کشان که از توهم جمهوری اسلامی آزاد می شدند؛ ترس از شورش این خیل عظیم قریانی جمهوری تیرنگ ساز، برای آنکه میباید این شورش سازمان یابد، دارای تشکیلات شود، به جنبش آگاهانه ی توده ی مردم علیه جمهوری جنایت و خیانت تبدیل شود، خمینی فرمان قتل عام همه ی زندانیان سیاسی را که کوچکترین نشانه ی مقاومت در آن ها دیده می شد صادر کرد. همه، چه آن ها که محکوم شده بودند و دوزخ محکومیشان را می گذرانند و چه آن ها که هنوز در انتظار محاکمه بسر می بردند، چه آنها که کمونیت بودند، چه آن ها که مسلمان بودند، اسیران را بدون محاکمه دسته دسته اعدام کردند و گروه گروه به گور سپردند و از آن پس جمهوری اسلامی با تکیه بر تیغ عربی حکومت کرده است.

اما مقاومت پایان نیافت. علیرغم آن همه اعدام و پاکسازی، زندان، شکنجه و اعدام در هشت سال گذشته هم چنان ادامه یافته است؛ بر زندان های رسمی، خانه های امن برای بازداشت، شکنجه و سر به نیست کردن پنهانی مخالفان اضافه شده اند، فاصله ی شهر ها مثل مرزها زیر کنترل سپاهیان تپا قرار گرفته اند، سفارت خانه های رژیم یکسره به مراکز سازماندهی شبکه های ترور مخالفان تبدیل شده است، و ملت ایران به عیان می بیند که ضحاک افسانه نبود، این جمهوری با خوردن خون و مغز جوانان این کشور است که به حیات خود ادامه می دهد.

مردم آزاده ایران؟

این همه سرکوب از وحشت، درماندگی و استیصال رژیم جمهوری اسلامی سرچشمه می گیرد، حکومتی که زیر پای خود را محکم ببیند نیاز به این همه سرکوب ندارد. رژیم جمهوری اسلامی خود را در محاصره می بیند و از مقاومت شما هراسان است. خمینی از سازمان یافتن شما می ترسد، از این رو فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را صادر کرد. جانشینان او از سازمان یافتن شما می ترسند، از این رو ست که با خشونت سرکوب می کنند تا مقاومت شما در اعتراضات فردی و شورش های پراکنده و جدا از هم بی اثر گردد. تعبیر رژیم را تنها از طریق سازمان دهی و تشکل می توان خنثی کرد. برای مقابله با سرکوب رژیم باید مبارزه و مقاومت را متشکل کرد و سازمان داد. این پیام شهدای تابستان ۶۷ است و آن ها بخاطر آن که وجودشان حامل این پیام بود جان باختند. نباید بگذاریم خاطره ی این شهدای قهرمان و پیام بزرگ آن ها بفراموشی سپرده شود.

خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی! مردم آزادی خواه!

اتحاد چپ کارگری از سازمان ها، محافل و افراد مدافع حقوق کارگران و زحمت کشان بوجوه آمله است که علیرغم اختلافات خود گرد آمده اند تا بتوانند نیروی خود را در اختیار سازماندهی و تشکل جنبش کارگران و زحمت کشان برای آزادی و برابری قرار دهند. ما ضمن گرامیداشت خاطره ی شهدای گرانقدر تابستان ۶۷ و اعلام همبستگی با خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی، از شما دعوت می کنیم که دست به دست هم داده جنبش نیرومندی برای افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی بوجود آوریم که مسئولان کشتار وحشیانه آن تابستان خونین را در انکار بین المللی به محاکمه بکشد.

دروود بیکران به خاطره شهدای تابستان ۶۷

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

شهریور ماه ۱۳۷۵

نیم نگاه

کنکاش در چشم انداز

چند نکته کوتاه:

اول: نهفته خاصر بطور ویژه تحلیل و تنویک نیست. هدف از ارایه آن، عمدتاً کشیدن باب ساخت بی سیاسی است و ترسیم شتابان شرایط کنونی در عرصه عای جهانی و ملی. تا بر این زمینه اگر شد و ذهن آشفته - بازتاب جهان آشفته - یاری کرد، سیمای ضرورتی را که در پروسه ای ناگزیر، آرایش اشکال تازه ای از سازمان یابی و سازمان دهی را ممکن و نیز غیر قابل اجتناب نموده است، ترسیم نمایم!

دوما: برای اینکه در این آشفته بازاری بازه گیها، که حتی داشتن اندیشه ای سیاسی و دل به سودای تغییر و تحول خوردن نیز، به برچسب های فاجعاند نگر، محقق افتادگی، حسنی و مذهبی بودن، و دهها افتواری دیگر مزین میگردد، پیش آپیش خیال خود و صاحبان تفکرات فوق مدرن، ساخت ۱۹۹۹ را راجعه کرده باشم! اعتراف میکنم که مدل افکار «این حقیر» کسی ندیده و در زمره انگار مردمانی از ساکنان کره زمین است که از جهلانه کافی برای تغییر مدل افکارشان، همزمان با تغییر مدل کامپیوترها و لثوبیل ها برخوردار نیستند!!

سوما: بر خلاف سوهماتی که دستگاههای تبلیغاتی، حاکمان کنونی زمین به راه انداخته اند، مفسون مشکلات، اهل این کره خاکی، به رغم تغییراتی در شکل نه تنها تخفیف نیات، بلکه در ابعادی حیرت آور رو به فزونی دارد؛ از هم اکنون، انسان و طبیعت هر دو در معرض انفجاری عظیم قرار گرفته اند! و اگر انسانی که دخالت در طبیعت و تولید اجتماعی را بطور واقعی و عملی موجب است، نتواند کنترل آگاهانه بر حرکاتش اعمال نموده و تولید اجتماعی را به گونه ای سوزون و عقلانی سازمان دهد، فزونی شبه شدن کنونی، به برپایی شام عیار در آینده ای نه چندان دور، ناگزیر خواهد شد! و نیز بر این باورم، که زندگی به آیین خرد، که در مفسون اصل اندیشه های مارکس و بازتابی فلسفه سیاسی دارد، این آنکه شوریهایی وی را پایان اندیشه و عمل انسانی بداند - بگانه راه خروج از پی بست کنونی جوامع سرمایه سالاری است، که انسان و طبیعت را در آستانه تسلط بریریت مطلق قرار داده است.

خاموشی ناگزیر

جهان کنونی، در سطره غولی عتات گسیخته، به هم برآمده از پس گردبادی تند، گویج و آشفته از آرمان تهی میگردد، تبلیغ بالینی، لید به آزادی را، رویایی از سر دلتنگی وانمود میکند، که ترجمش جز کابوسی تلخ و گزنده نبوده است.

انسان بیگانه با خود امروزین، از جعبه های افسا و سیاهی جلدن سرمایه، کامترین تنوع تاریخی عرضه میشود، که سبیل زن و مرد محسوب و پاکیزه و مطیع، قانون بوده و در خانه و کارخانه، در برابر تنبیس پر لعاب دموکراسی سرمایه - قلب جهان بی کلبه نماز بگزارند!

غزل سرمایه مرموزداری سر به راه میفهمد، اما اینهمه نه بیان قدرتی ناشی از شادابی، که تلاش آخرین بیماری رو به موت را میماند! که درست در لحظه پایانی، با همه نیروی مانده اش، به زندگی می چسبد.

همه چیز شایسته تغییر است و بیش از آن، ضرورت تحول بنیان کن، بر درگاه تاریخ محاصر خیزانه میگردد، قهرمانان تحول تاریخ اما، بسان سیاهی که پخته دشمن در قلبش آرایش سینه و سیره اش را آشفته کرده باشد در پی آرایشی دیگر، عقب نشینی ناگزیر را ترجیه میکند!

نه التهاب شدن که سکون نسبی ناگزیر، وجه مشخصه لحظات کنونی است، جهان کنونی را فضای سرب بودن، آشفته میکند!

آرامش قبل از خوفان

در تاریخ جوامع انسانی، وقایعی موجود است، که کم یا بیش، سیمای جهان را تغییر داده و متحول نموده اند، از آن جمله اند، دو حادثه بزرگ قرن کنونی، انقلاب اکتبر و جنگ جهانی دوم که هر یک با ویژه گیها و کارکردهای متفاوتی، نه تنها معادلات سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان را دستخوش تغییر کرده و از این طریق سیمای عمومی جهان را دگرگون نمودند، بلکه تبلیغ عمیق و همه جانبه، بر تمامی عرصه های فعالیت ذهنی و عملی انسانها و جوامع انسانی، به جای گذاشتند.

بی آنکه قصد مطالبه ای تبلیغی داشته باشم، میگویم، که در دهه پایانی همین قرن حادثه سوسی اتفاق افتاد، که بی شک در زمره آن هست از حوادث تاریخی قرار دارد که به نوبه خود، تغییراتی عمیق را موجب شده و خواهد شد.

شکست مدل روسی سوسیالیسم، که با فروپاشی بلوک شوروی، فرجام قطعی یافت، نه فقط به دلیل دگرگونی در معادلات و معاهدات سیاسی، اقتصادی و نظامی، که به خاطر کارکردهای عمیقش بر عرصه های فعالیت ذهنی و عملی جوامع انسانی، از حوادث بزرگ تاریخی است.

سکون نسبی و عدم تعارض نظم و همه جانبه، به سرمایه، در مقیاس جهانی، اگر چه پیش از اینها و در اشکال مختلفی از بروز انفجار در سلسله تفری و پراکنش اجتماعی اضراب و جوامع بلوک شوروی و بلوک بندیهای کاذب نظری و انتقادات ناشی از آن رویند! اما در ابعاد گسترده و مشخص کنونی اش، عمدتاً حاصل فروپاشی قطعی بلوک مورد ذکر است.

اگر سراسر تاریخ قرن بیستم را، عدالت بی وقفه سوسیالیسم و سرمایه داری رزم زده است و اگر این دو وجه مشخصه و عامل تعیین کننده در مهمترین حوادث این قرن بوده است؛ لاجرم در تحلیل همه آنچه که به تغییر در سواژه جهانی و منازعات جوامع انسانی منجر شده و یا در شرف شدن است، تعیین نقش و موقعیت این دو نیروی اصلی و تعیین کننده اجتماعی، ضروری میگردد.

بی جهت نیست که دستگاههای تبلیغاتی امپریالیستی، همه ذخائر وجه سوسیالیستی این منازعه تاریخی را، شام و گال به حساب بلوک شوروی واریز نموده و به طریقه الحیل، پایان کار بلوک فوق را، مرگ نیروی سوسیالیستی و محور آنتی تن مناسبات سرمایه داری اعلام نموده و به اصطلاح هضم غلظت تاریخ را جشن میگیرند!

بر چنین بستری است که نظریه پردازان بورژوا، به همراه طیف نامتجانسی از روشنفکران سرخورده و خود باخته، یا عوام ذلیل و سماعه گرو، ابدیت نظام مبتنی بر کار مزدوری و سرمایه را همراستی میکنند.

و چنین است که دوستان دیپوزین و رفقای نیمه راه نیز، مبارزان آزادی و سوسیالیسم را به تسلیم در برابر عظمت سرمایه و پذیرش رولیت بردگی و ذیلتی کردن آرمان آزادی، در برابر دموکراسی، محتضر سرمایه داری فرا میخوانند!!

سارا: به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی، اما، با شوروی و بلوک وابسته به آن متولد نشدیده و تابعی از وجود یا عدم وجود آن نبوده و نیست.

تاریخ این مبارزه به قدمت انسان و جوامع انسانی است. سوسیالیسم بیان علمی و عینی این مبارزه بوده و طی بیش از یک قرن تلاش بی وقفه کارگری-کمونیستی، به قلب این مبارزه بدل گشته است!

انطباع حایق العاده سوسیالیسم علمی، با زندگی واقعی و مبارزات طبقاتی، راز انکشاف و باز تولید نیروی اجتماعی عظیمی است که مستحیا و بنام کمونیسم و یا به تعبیر آن، سراسر بیش از یک قرن مبارزه طبقات محروم جوامع انسانی را، به خاطر تحقق آزادی و عدالت اجتماعی، رزم زده است تا عوامل سوجد اصطکاک طبقاتی برچاسد، توقف مبارزات طبقاتی - بشروط بقای جوامع انسانی- متعطل نباشد!

سوسیالیسم و مبارزات طبقاتی، لیکن، غیرقابل تنکیک اند، نه تنها مبارزات طبقه کارگر، برای پایان دادن به مناسبات مبتنی بر کار مزدوری، مالکیت خصوصی و طبقات، که مبارزه عموم انسانهاست که از روابط بردگی و کابوس های جهان کنونی به تنگ آمده اند، دروازه های قرن بیست و یکم بی تردید با اندیشه های سوسیالیستی مارکس و جدالی بر سر تحقق آن گشایش خواهد یافت!

سکوت کنونی نه ناشی از توقف تاریخ، که آرامش پیش از توفان است.

بازگشت به ناکجا آباد!

بیش سطحی وقایع و آلتالیز بی حوصله، سرسری و گذرا، گروه کثیری از روشنفکران زمانه ما را به سستی می کشاند، که خلا درونی و یاس و ناامیدی، تنبیه ناگزیر آن بوده و در شیوع نوعی فتهیلیسم نوین، که بی مایگی و آشفتگی لرها آن را تشکیل میدهند، تبلور میابد.

تردید به تحقق آرزشها، حرکت قهقرایی از جامعه، به لثوای فرقه ها و محبس درونی را - موجب میگرد.

اگرچه اندامدستی و رقابت درنده، منطق درونی سیستم سرمایه داری بوده و کسترش آن در تازید جامعه و زوایای ذهنی انسانها، هدف اصلی تبلیغات بورژوازی قرار گرفته، اما هیچگاه با چنین ابعادی از وقاحت، تداوم نداشته است!

نکاتی که، به سینما و برنامه های تلویزیونی، بخصوص در نیمه اول دهه فعلی، ابعاد این وقاحت را آشکار میسازد.

سینما اما از سلفین بسی مناسبات سرمایه داری نبوده و روشنفکرانی مورد نقد به خطا میباشی، معترض به نظام کنونی بوده و اندیشه های فلسفی - سیاسی و آویشن های فرهنگی آنان، به نحوی از انحا نقد مناسبات کنونی باشد.

نیم نگاه به آثار فلسفی سیاسی، فرهنگی و هنری دهه اخیر، نشان میدهد که در مدتی جهانی و نه فقط ملی، سیر قهقرایی، در مقیاس وسیع و در میان دیوه کثیری از روشنفکران تشکر میشود.

تدوین دقیق این ادعا، در محدوده این نوشته و نیز توان نویسنده نیست؛ ولی بی آنکه بوم مبارزه طبقاتی تابعی از سرخوشات اینچنین روشنفکرانی تلقی شود، در جهت روشن نمودن آن عوامل اصلی اجتماعی که علت این سیر قهقرایی است، طرح نکات ذیل ضروری میگردد. و این قطعا بازی در سباط استبداد نخواهد بود! ویژه گی شرایط کنونی، در وضعیت نامتعادل ششست و سیال متبلور است که در پدیده های مختلف اجتماعی و در بعدی جهانی نمود مییابد.

تهاجم ضد ارزش سرمایه داری، به ارزش های انسانی، در عرصه های مادی و معنوی خلعت عمومی دوره کنونی است؛ چنانکه در زمینه های مختلف، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعرض سرمایه داری بحران زده، به همه دست آوردهای جوامع انسانی محسوس و غیرقابل انکار است.

دلیل این تعرض اما، نه در قدرت نظام سرمایه داری، که در ضعف تشمت و پراکندگی، نیروی اجتماعی، منتقد و نفی کننده نظم کنونی نهفته است. عقب نشینی حش کارگری-کمونیستی، که هدف اصلی تعرض سرمایه داری قرار دارد، مدلیل نقی رانیکال و سوری این جنبش در مبارزات عمومی اجتماعی

به نقش ویرانگر سرمایه داری، تأثیر تقواضه خود را بر همه عرصه های فعالیت ذهنی و عملی افراد و اجتماعات انسانی به جای نهاده و به ویژه در بیان افشار و دست حاتی که بدلیل نوسان در میان قطب های اصل جامعه، از عدم تعادل و موقعیت شکننده تری برخوردارند، آشفتگی بیشتری را موجب میشود.

عقب نشینی حش کارگری-کمونیستی لیکن، نه محصول بلاواسطه تهاجم نیروی سرمایه، که قبل از هر چیز نتیجه ناگزیر تحولات درونی و نیز مجموعه ای از عوامل در هم تنیده است، که در مرکز آن تغییرات ناشی از سقوط بلوک شوروی قرار گرفته است. موقعیت فعلی جنبش چپ بطور عام و جنبش انقلابی کارگری-کمونیستی بطور ویژه تحت تأثیر نتایج حاصل از فروپاشی بلوک شوروی و ناتوانی تاریخا مشخص سوسیالیسم روسیه در پاسخ به معضلات اجتماعی و سامان سوسیالیستی جامعه، با درون گرایی و تمرکز بر فعالیت ذهنی معین میگردد.

نگرش انتقادی و کنکاش در تئوری و پراکتیک، گذشته جنبش کمونیستی، به حتم ضرورتی ناگزیر، به لری غیرقابل سرپیچی مبدل گردیده است؛ این درون گرایی و تمرکز بر فعالیت ذهنی، در عین حال، دامنه عملکرد اجتماعی-جنبش چپ و در مرکز آن جنبش کمونیستی را موقتا محدود مینماید.

زمینه های بروز نخبه های مذهبی، در الجزایر، مصر، ترکیه، عراق، پاکستان، هندوستان، و افغانستان و جمهوری های جنوبی شوروی سابق و نیز وجود جنگ های صلیبی در لبنان، قتلزار و بوگالوئی از سوی دیگر و به طور کلی رونق مجدد بازار مسجد و کلیسا، که گویا با خرابی بازار سرمایه نسبت معکوس دارند! و نیز شکل گیری فرقه های شبه مذهبی متعدد که مثل قارچ از زمین آلوده سبز میشوند، همگی حکایت از جدی بودن خطر تفکرات عقب افتاده مذهبی میشوند.

اگر گرایشات واپس گرا، در ابعاد گسترده فرصت عرض اندام یافته اند، ریشه آن را در خلا وجود چشم اندازهای مثبت مبارزاتی باید جست که در غیبت آنها ایده آل ترین شرایط ممکن، برای رشد ارتجاعی ترین گرایشات ارتجاعی فراهم میگردد. مطالعه تاریخ، نشان میدهد، که هر گاه چشم انداز روشن و اهداف سترگی انسانی، در برابر چشم غیر مسلح نود هه، کم رنگ میگردد، زمینه انحراج پتانسیل بالقوه موجود اجتماعی در مسیرهایی که عمدتاً به فاجعه میانجامد، فراهم میشود!

بازی سرگرمی که ناسیونالیسم کور و خرافات مذهبی، جهان ما را درگیر آن نموده اند، بر چنین بستری قابل تعریف بوده و اینچنین در بروز اشکال بالفعل و خطر بالقوه خونین ترین کابوس های اجتماعی ممکن، نمود عینی میابد.

وقایع های دیندارانه و ملی و تهدیدهای گرایشات قرون وسطایی مذهبی و شبه مذهبی جهان ما را به طور جدی در معرض سلسله ای از کابوس های خونین قرار داده اند!

چه باید کرد؟

خدا، حاضر مؤثر چپ انتزاعی، در رویدادهای جهان معاصر، به دلایلی که گذشت، موجب خفه های اجتماعی ای است که ناگزیر با تلنگرهای تاریخی پر میگردد.

عقب نشینی و درون گرایی چپ اما، ناگزیر و غیرارادی بوده و مشغله های غیرقابل اجتناب، جنبش چپ را به طور عام و جنبش کارگری-کمونیستی را به طور خاص درونگرا نموده اند.

تبیین ویژه کیهانی دوران کنونی، تحلیل نقاط ضعف و ثروت حرکات گذشته و تعبیر اشکال تجدید سازمان نیروی بالفعل و بالقوه موجود جنبش انقلابی سوسیالیستی، از هم اکنون و در همه جای جهان، به مشغله اصلی کمونیست ها بدل شده است.

بدین شک آینده مبارزات سازمان یافته اجتماعی در برابر تعرض منظم سرمایه داری و همه گرایشات واپس گرا و قرون وسطایی دیگر، مستقیماً وابسته به موفقیت چپ انقلابی در غلبه بر بحران ذهنی بوده و به طور ویژه به تجدید سازمان تنویر و و تشکیلاتی جنبش کارگری-کمونیستی بستگی دارد. به نظر می رسد که در دوران آریزانی انتزاعی گذشته، که اخیراً همه جانب و بی جنبش باید باشد، و تحلیل ویژه کیهانی شرایط حاضر و آرایش کنونی برای طغیان ممکن نبوده و به همین دلیل پدیده ای جهانی است؛ که تنها طی پیروزی ای عظیم و در مقیاسی بین المللی ممکن و محصور است. اما بررسی شرایط خود ویژه ملی و دست یابی به ابزارهایی مناسب، که از قدرت باستانگویی به شرایط کنونی برخوردار بوده و حسن پایان آویدن داشته عملکرد گرایش انقلابی، که در بین تعاونی سیاسی، شکل گزینی و سازمان ستیزی

روایتین تأثیر میابد. حرکت هارمونیک در جهت حل بحران کنونی، سازمان یابی جنبش کارگری-کمونیستی ایران را هدف دینود، وظیفه عاجل و گریزناپذیر چپ انقلابی ایران است!

تجربیات جنبش کمونیستی تحت فعالیت ذهنی ناگزیر و اشکال قابل انطباق حرکات سیاسی و وظایف مبارزاتی ممکن بوده و حسن آزمایش قدرت تأثیرگذاری چپ انقلابی ایران بر رویدادهای سیاسی و مبارزات اجتماعی؛ از بنظر خروج از بن بست فله کشنده کنونی را موجب گردیده و از طرف دیگر با کاتالیز نمودن گرایش انتقادی و ساخت نظری، در محرابی هماهنگ، آگاهانه و انقلابی، تأثیر مثبت، چپ انقلابی کشور ما را، بر روند عمومی تجدید سازمان جنبش کارگری-کمونیستی در عرصه جهانی سکن خواهد کرد. مسوولیت این امر، مدت ها است که بر دوش همه جریان های ایرانی، که مدعی انقلاب و سوسیالیسم میباشند، قرار گرفته است.

انجام چنین مسوولیتی لیکن، تنها با برخوردی رادیکال و متهورانه ممکن است! نه پرسه زدن در مدار ناری به هر جهت و منتظر معجزه جنبش خودبخودی بودن، و نه گامهای مردد، در جهت پاسخ به ضرورتی عریان، بیان منش انقلابی نیست. مدل کنونی چپ انقلابی ایران، اگر خواهان شکوشت تاریخ نیست، میباید توان آموش از گذشته و ظهور انقلابی برای دگرگونی در هر آنچه که شایسته تغییر است، داشته باشد.

سنگ ثقل فعالیت نظری و عمل چپ انقلابی ایران، میباید بر محور، پایان دادن به زندگانی مغفلی، غلبه بر تشنه طبع کشنده کنونی، درس آموزی از انقلاب شکست خورده بهمن ۵۷ و تحجیز به تئوری انقلاب ایران متمرکز گردد! خواب های رنومستی و حرکت دورانی در مدارهای بزرگ و طلب کردن ممکن ها از طریق حل شدن در احشای همه با هم نتیجه ای به جز سقوط در مخالط نظاره گری جایز شدن ضد انقلاب نخواهد داشت.

چپ انقلابی ایران، اگر خواهان پیشبرد وظیفه ای تاریخی است، میباید، به خاطر تدوین برنامه انقلاب و نه رفرف و برای تدارک سازمان انقلابی طبقه کارگر ایران و نه گری حزب سوسیالیست برزیل، زندگی و مبارزه نماید!

استراتژی تجدید سازمان جنبش کارگری-کمونیستی ایران، از طریق دستیابی به خلداتر معاشی تر صفوف چپ انقلابی ایران، در عرصه های عمل و نظری، تا چنین گسترشی از سوی بدنه ارتجاعی-سازمانهای سیاسی، اسم از مشکل یا منفرد مطرح گردیده و در پی تلاشی سخت و طولانی، به شکل گزینی اتحاد چپ کارگری ایران منجر شده است. تلاش محافظه کارانه، چه به گونه مقاومت در برابر این موج انقلابی و عدم هماهنگی با آن و چه به صورت دوشیدن در جهت منحرف کردن آن، نتیجه ای جز شکست قطعی نخواهد داشت!

تکات ذیل با چنین درک و برداشتی و در خدمت استراتژی فوق الذکر تنظیم و ارائه میشوند!

بطوری که جنبش انقلابی سوسیالیستی در شرایط حاضر از تأثیری کم دانه و ضعیف بر حوادث سیاسی بر خیزدوار بوده و از آمادگی کافی برای سازماندهی، نه تنها پتانسیل بالقوه اجتماعی، که حتی نیروی بالفعل خود نیز برای مقابله با تهاجم منظم سرمایه پروردار نیست! وجود این پاراستر، بدلیل نقش محوری جنبش انقلابی سوسیالیستی در مبارزه طبقه کارگر و عموم نیروهای بالنده و سترگی اجتماعی، تأثیر بلاواسطه خود را بر روی مجموعه جنبش اعتراضی اجتماعی به جای نهاده و بشکل گسیختگی در همه ابعاد مقاومت اجتماعی انعکاس عینی میابد.

غیبت ارزشها، با حضور ضد ارزش ها جایگزین گردیده، و خلا اندیشه بالنده و نیروی بالنده در قیام تاریخی، با قیام مردگان پر میگردد. گویی که ارواح سرده گان در قالب سرگشته مردمانی عاصی، حلول میکنند تا جهان در کمندی درازی که بر صحنه زندگی است، قالب تهی کند.

از هر گوشه گردنگشانی برمی خیزند، که اوج ضعفی خردکننده و تاریخی را، خرقه عطفی دروغین در پوشیده اند. قهرمانان عظمت ملی، در بریده کوچک جغرافیایی زمینی که از عطشی دیگر لبریز است!!، «فنازیان» جهادی سرده، که تاریخ خوارتی عظیم را، به هیبت خدایی ارست اند، که مدعی از سر موده گان میخوانند، تا در ظلمت تاریک، حقارت، تاریخی گردد.

و چنین است که، شرایط به نقی رشد سمی ترین قارچ های اجتماعی، عمل نموده و بر زمینه ویرانی، دست آوردهای جوامع انسانی، نوعی بازگشت به ناکجا آباد، به نشان آشفته معاصر تحمل میگردد!

کابوس های زمانه ما

ما در ارتجاع خلق های مدون شریک بوده ایم، بی آنکه در انقلابشان سهم باشیم. ما عقب نگه داشته شده ایم، نخست از آنرو که خلق های دیگر دل به دریای انقلاب زدند و دوم از آنرو که خلق های دیگر به ضد انقلاب دچار آمدند.

بار نخست از آنرو که اربابان ما از انقلاب هراس داشتند و بار دوم از آنرو که اربابان ما از ضد انقلاب نمی هراسیدند.

ما به سرگردگی راهبران روحانی و ملی مان، تنها یکبار در مراسم آزادی حضا، با یادتیم، در روز تدوین آزادی!

مکاتبی که پستی، امروز را، با پستی و حقارت دیروز مشروعت میباشند، مکاتبی که هر فریاد بنده، علیه تازیانه را شورش قلنداد میکنند- آنگاه که تازیانه، تازیانه ای دیبا، آبا و اجدادی و تاریخی است! مکاتبی که تاریخ تنها پشت خود را به آنان می نمایند همانگونه که خدای اسرائیل، خود را به خادش موسی نشان داد. اگر خود اختراع تاریخ جامعه نبودند، تاریخ جامعه را اختراع میکردند.

انقل با تغییراتی جزئی از مارکس مقدمه نقد فلسفه حق هگل) دوران شکست، سخت ترین دوران حیات جوامع انسانی است.

اگر پیشروی در جهت تحقق ارزش ها، با آزاد کردن انرژی نهفته در درون افراد و جوامع انسانی، و کاتالیز نمودن آن در راستای مثبت و بالنده، به سان نیرویی شاد و جادویی، زیباترین خصائل انسانی را شکوفا ساخته و با ایجاد رابطه ای مؤثر بین فرد و جامعه، به گسترش روحیه تعاون، اعتماد و همکاری اجتماعی می انجامد؛ زهر شکست اما، هم درد هم جامعه را مسموم میسازد.

درون گرایی، گسترش عمومی یافته و حسن تنهایی به یاس و ناامیدی و سرانجام به ترس و بزدل راه میبرد. بدینسان فرد و جامعه از شباهت تهی خوریده و به جای رویارویی با واقعیت های تلخ بیرونی و گزینش روش های عقی برای مقابله با انبوه معضلاتی که با هر شکستی همراهند، در گزین از کوه مصائب به نعلبهای سرد درون و پاسخ های ذهنی و خرافی پناه میبرند. بدینسان در واکنش بیمارگونه، به شکل انفرادی سرده و یا گزینشی به حرات، مابوالطبیعه و تسلیم در برابر مقدرات، فرصت بروز میباید. عملکرد واکنش اول در انطباق با منطق درونی نظم سرمایه، برای گزین از حسن نالشی و عجز درونی و در پاسخ به روابط درنده ای که نیروی مسلط ایجاد کرده است، جاره را در بستنایی به قدرت دیده و در این راه تا اوج بیرونی مطلق پیش میبرند، هر وسیله ای که رسیدن به قدرت را ممکن نماید، مجاز تلقی میگردد.

روند گسترش لبرین واکنش از فرد به جامعه، در بعد اجتماعی به شکل گرایشاتی بروز می نماید، که گسترش قدرت قومی، نژادی و فرقه ای را به هر قیمت، تلفه وجودی خود نموده و در رقابت درنده با گرایشات مشابه در اقوام و نیق دیگر زمینه های خونین ترین کابوس های ممکن را تدارک می بیند!

جهان ما هم اکنون گونه های مختلفی از این کابوس های خونین را تجربه میکند.

دانه وحشتی که رقابت درنده موجب است، اکنون محدود به جنگ های ملی و کشاورهای وحشیانه در اروپای شرقی، و ملل افسار گسیخته شوروی سابق نبوده و در مقیاسی جهانی، ناسیونالیسم کور، خرچاندش را در گورهای جمعی و خشتارهای بیوحاشه و تشنه های قومی میباید.

سوله ملت و هویت ملی در روزگار ما، به حربه ای در دست عقب افتاده ترین گرایشات سیاسی بدل گردیده، که در پنج قاره جهان، اختلافات قومی و نژادی را به وحشیانه ترین نمودهای رقابت درنده، بدل نموده اند.

گرایش سوم اما، با گزین از واقعیت، به پستی ذهنی خرافی، پناه آورده و از احساس ضعف، بدینی و انزجار، نسبت به جهان خارجی موجود، به نفی آن فرا میرود.

و متأسفانه با شرایط پیرامونی، به گونه های انزواطلبی و عزلت نشینی موفیانه و پاسیو و یا به شکل نفی فعال، فخرانیز و خشن واقعیت خارجی، از طریق بازسازی و اختراع مذاهب و فرقه های شبه مذهبی نمود میباید. گسترش بی سابقه این گرایش واپس گرا، که با نفی همه مظاهر تمدن، انسانها و جوامع انسانی را به بازگشت تا اضماع تاریخ فرا میخواند، بدلیل اشکال وشیانه، خشن و تهرآمیزی که این گرایش یافته است، از هم اکنون به خطری جدی در برابر جوامع انسانی بدل شده است!

دانه این امر اکنون محدود به عملکرد خونین و ددشنه این گرایش، در ایران و توسط مذهب شیعه نبوده و در دهه اخیر، گسترش بیسابقه ابعاد آن در سراسر جهان به عینه مشهود بوده است.

موضع

بحث شروط عضویت در اتحاد چپ کارگری :

تسبیح بحرمان یا تلاش واقعی برای خروج از بن بست؟

با اعلام موضع راه کارگر سوسی بر عدم پذیرش پلاتفرم مصوب دومین اجلاس اتحاد چپ کارگری، مشابه شرط ورود اعضای جدید، این تجمع دچار بحرمان شده و خطر خروج برخی از شرکت‌کنندگان یا حتی از هم پاشی، آژیر هشدار می‌دهد.

معاملات موضع راه کارگر، بازگشت این سازمان به شروط اولیه شکل‌گیری اتحاد را مستلزم بحرمان معرفی کرده و خواهان آنست که پلاتفرم مصوب دومین اجلاس این تجمع، مسیر پذیرش اعضای جدید منتهی شده و بدین ترتیب بحرمان خاتمه یابد.

چنین نگرانی از بحرمان، اما کاملاً وارونه و عاری از حقیقت است علت بحرمان کنونی حاکم بر اتحاد چپ کارگری نه تغییر موضع راه کارگر بلکه دقیقاً تصویب پلاتفرم کنونی در دومین اجلاس اتحاد است. اگر در این رابطه انتقادی به رهبری راه کارگر وارد است، هشتا تن دانی به چنین پلاتفرمی بنابر موضع اتحاد چپ کارگری و عدول از خط مشی اصولی تعیین شده در جنبش کارگری عمده این سازمان مشی بر تلاش در جهت دستیابی به اتحاد بزرگ سوسیالیست‌ها می‌باشد خطایی که اینک راه کارگر سوسی می‌کند با پافشاری بر شروط اولیه شکل‌گیری اتحاد آژیر جبرین کرده و به مسیر صحیح حرکت بازگرداند.

تغییر پلاتفرم در دومین اجلاس اتحاد چپ، اشتباه بزرگی بود نه به این دلیل که این پلاتفرم خیالی با منتهای است، بلکه بدین دلیل که دومین اجلاس اتحاد چپ کارگری عموماً خوش را با این پلاتفرم تبیین کرد و این چیزی نبود جز تیر خلاص به موجودیت «اتحاد چپ کارگری» و ارتداد آن به اتحاد بزرگ هوافران سوسیالیست.

نگرانی فراموشان نیروها به اتحاد چپ کارگری و به همین ترتیب تمام نیروهایی که به این فراموشان پاسخ مثبت دادند چیزی نبود جز دستیابی به نتیجه از گرایشات متنوع سوسیالیستی که کلیت جنبش چپ کشورمان را می‌سازند. درجه موفقیت این اتحاد نیز با همین هدف قابل سنجش و ارزیابی است. و دقیقاً در همین زوایای است که باید نقش مغرب پلاتفرم مصوب دومین اجلاس، مورد بررسی قرار گیرد. پلاتفرم مزبور نه نقطه اشتراک و اتحاد نیروهای جنبش چپ، بلکه نجوم نقطه افتراق است. روح و جوهر این پلاتفرم چیزی نیست جز «سوسیالیزم اکنون» و «در یک کشور». و همه می‌دانیم که این نگرش تنها به یک گرایش در بدنه جنبش چپ تعلق دارد که حتی گرایش اکثریت این جنبش نیز نمی‌باشد. و روشن است که نمی‌توان از یکسو تمامی نیروها را به یک تجمع معین ارجاع داد و در سوی دیگر عموماً آن تجمع را با نگرش یک گرایش معین تعریف نمود. بن بست اتحاد چپ کارگری در این تناقض نهفته است و بحرمان کنونی از این بن بست مایه می‌گیرد. راه کارگر این بن بست را دریافته و تلاش می‌کند از آن خارج گردد. این نقطه قوت راه کارگر است اما این تلاش را به شیوه همیشگی خویش یعنی با عدم صراحت، با عدم اعتراف به خطا و انتظام حجام می‌دهد این نقطه ضعف راه کارگر است اما تمامی رفقایی که سخت و به پلاتفرم پیوسته‌اند و در عین حال دائماً دعوت فاعه برای نیروهایی که مروج و روشن در برابر این پلاتفرم فرافارنده، لوم می‌کنند، تنها گنجی و سرزمینی خویش را به نمایش می‌گذارند.

سختی نه بر سر رد و نه بر سر قبول پلاتفرم مصوب دومین اجلاس اتحاد چپ کارگری است.

این پلاتفرم هرچه که باشد چه خوب و چه بد، اعتقادات بررسی از واقعی حاضر در این تجمع را فرموله کرده است و منافع نظر آن بایستی سرسخت شایع شود. اما مسئله ایست که این پلاتفرم می‌سازد نظریه را موضع یا هویت اتحاد چپ منتهی آید. هر تلاشی برای چنین تمسیمی منجر به استعمال این اتحاد خواهد شد. هر کسی که لحظه‌ای چهار دیوار ذهن خویش را ترک کرده و با بر زمین واقعی گدازد سادگی در خواهد یافت که همین اتحاد معدودی که در این اتحاد گرد آمده‌اند نه معاصر گل روی چنین نظریه‌هایی بلکه بدلیل آمیخته‌ای که با این حرکت به گسترش دامنه همکاری و همگامی نیروهای جنبش چپ در تشاران جوته زده است. به اتحاد چپ کارگری پیوسته‌اند. این پلاتفرم، سه راه گسترش همکاری و همگامی نیروهاست و در تاووم خویش تجمع نخواستار نه پرموده می‌سازد و ایگوته است که علی می‌مده و حوسه؟

رقابتی که علم دفاع از پلاتفرم را برافراشت اند اگر قصد ندارند از این «دعوا» اعرس برای اثبات «همزیستی» خویش و میانه با «همزیستی» راه کارگر با دیگران یسازند یسازگی می‌توانند فراگیر خویش را از جمله با راه کارگر. اگر همچنان به این پلاتفرم متعهدند درون اتحاد چپ بی‌وزی کرده و هر طرح و سستی را در چهارچوب آن دنبال نمایند. چنین اقلیتی نه با همکاری با دیگران در اتحاد چپ مغایرت دارد و نه دیگران می‌توانند مزاحمتی برای همکاری نزدیکتر و فشرده‌تر آنان ایجاد کنند. این اولین اقلیتی است که می‌تواند بشیوه مشمنقه به این جنبش پالان دهد و همراه آن نیز شایع نمودها و باصلاح «نوطه‌های» راه کارگر که حاصلی جز تخریب فضای رقیفته همکاری ندارد از بولتن مباحثات رخت بر می‌بندند.

اما این قضای مسئله نیست ما فکر می‌کنیم دقتییر کوچک اما با مضامین واقعی، اولی در عنوان اتحاد و دومی در تعریف مضمون کار، لازم است تا راه ورود بسیاری از نیروهایی که به جنبش چپ و سوسیالیستی کشورمان تعلق دارند به اتحاد چپ هموار گردد پیشنه‌ها ما آست که نام اتحاد از «چپ کارگری» به مثلاً اتحاد هوافران سوسیالیست، اتحاد مبارزه برای آزادی و سوسیالیزم و ... تغییر یابد. و به همین ترتیب در مضمون فعالیت سازمانگر اتحاد سازمانی جنبش کارگری و دیگر جنبشهای ابتدایی ترقی خواهد شد سرمایه داری. قید گردد.

نما بر پایه چنین تفسیری است که تلاش برای تغییرات واقعی جنبش چپ برسمیت شناخته شده و به همین ترتیب اقدامات تاکتیکی اتحاد چپ کارگری، از جمله ارسال دعوت نامه به تشکلهای زنان جهت پیوستن به اتحاد قابل توجیه بوده و جدی گرفته خواهد شد.

الف: سیاسی سیاسی جهان، دستخوش تحولاتی عمیق بوده است. این دگرگونیها، کماکان تاووم داشته و ضمن ایجاد جابجایی، در موازنه جهانی، هنوز به فرجام قطعی خود نرسیده است. تحلیل این تحولات، علل و نتایج آنها، اکنون در رابطه ای ارگانیک با بازسازی مبارزات انقلابی سوسیالیستی قرار گرفته است. بدون تحلیل این تحولات بررسی گذشته و تنظیم حرکات آینده مبارزه کارگری، کمونیستی ممکن نیست!

به شکست انقلابات پروتاری قرن حاضر و مجموعه تحولاتی که طی دهه اخیر به وقوع پیوسته است، بررسی انتقادی از روند حرکت گذشته جنبش کمونیستی را به ضرورتی غیرقابل انکار بدل نموده است.

این نگرش انتقادی، اکنون در ابعادی جهانی، جریانی دارد، وجود و تاووم این نگرش، تمامی بلوک بندی های نظری گذشته و انتقالات ناشی از این بلوک بندیها را از اعتبار ساقط نموده و یا در آینده ای نه چندان دور، مهر ابطال بر این بلوک بندیها خواهد زد! این کمیت جهانی، در پیوست با تلاش انتقادی دویست هشتی جهان، به پیوست های تئوریک جدید و سر روند خود، به بلوک بندیهای جدیدی در جنبش چپ جهانی متحول خواهد شد.

جریان واقعاً دیمونیستی، تنها طی این روند تجدید سازمان یافته و فصل نویسی از سازمان به خارج تغییر انقلابی جهان را در پیکارهای طبقاتی عصر ما خواهد نمود.

۱- جنبش چپ ایران، به ندرت جزئی حدائی ناپذیر، از چپ جهانی، از همان تولد تا و شرایطی برخوردار است. نه این جنبش در عرصه جهانی دارا سیاست، نه جنبش چپ انقلابی ایران، از هم اکنون بلوک بندیهای کاذب و اشتعال ناشی از آنها، عملاً بی اعتبار گردیده و علیرغم جان سختی ادبیته، در حال فک است. نقطه های تنوید «خطوط» مختلف آشکار شده است. اداه این روند، آرایش نویسی را در جنبش چپ ایران موجب جدا شده، جنبش فداکاری، کمونیستی ایران، در پی نقدی همه جانبه و سوزنی صریح و روشن با خطوط انقطاعی و رنریمیستی، از دل این تحولات متولد گردیده و تجدید سازمان خواهد یافت.

تجدید سازمان جنبش کارگری، کمونیستی ایران، پایان همزیستی توانان، انقلاب و برسم، که مقوله «چپ رادیکال» به طور عام، محصول این همزیستی بوده و هست، خواهد بود. این امر آرایش دو نیروی اجتماعی انقلابی و دیمونیستی را صراحت خواهد داد!

۲- جنبش کارگری ایران، در کلیت خود از پیوند درونی ضعیفی برخوردار بوده و نیز تاریخی از سازمانهای صنفی و توده ای وسیع و گسترده بی بهره مانده است.

نهادی بودن امر اتحاد سیاسی ایران و سرکوب های سیاسی و حقیقتاً و تاووم، تلاش طبقه کارگر ایران را برای دستیابی به شکل های واقعی طبقاتی، با مشکلات پیچیده ای روبرو نموده و منباید.

۳- سرپرست طبقه کارگر ایران، از سازمان سیاسی خود، بر دانسته مشکلات این طبقه افزوده و سازمان پایی توده ای آن را نیز دچار وقفه نموده است!

۴- سازمانهای انقلابی چپ ایران، علیرغم جانمندی غیر قابل انکار، و علیرغم بحالت فعال در تمامی جنبشهای اجتماعی از انقلاب مشروطه تاکنون، دچار عظامات، اشتهاست و انحزافات معدیده ای بوده اند! که به تبع آن، از پیوند جمعی و کمونر اجتماعی برخوردار میباشند!

جنبش تبعیدی و متشکل نیروهای سیاسی چپ، به دلیل دوری از روند مبارزات درون ایران و معضلات عمومی دیگری که موقا بدانها اشاره گردید! از کمونگرایی و شش طع کهنه ای رنج می‌برد. به دلایل گوناگون، ما نه با مشکل نیروهای مهاجر چپ، نه با مشکل چپ مهاجر رودررویم! و لذا، سامان یابی چپ انقلابی ایران و غلبه آن بر پراکندگی و تشتت کنونی، عملاً به پیش شرط هر گونه شکالت حدی، در مبارزات طبقه کارگر و جنبش های اعتراضی اجتماعی، بدل شده است!

۵- محصوره شکالت طرح شده، تنها با برنامه ای متعوازن و انقلابی، قابل پاسخگویی بوده و راه حلای میان بر، محافظه کارانه و انقطاعی، نتیجه ای به جز تاووم زندگی گیاهی کنونی، در بر نخواهند داشت.

۶- برای پایان دادن به تشتت و پراکندگی کنونی، سبیل به زندگی مشترک و موازی انقلاب و رفوم پایان دارد. چنین حیات مشترکی تنها در سطحی می‌تواند تنظیم محافل و شکالت های بسته، ممکن و بر سر شده است. پس سامان سوسیالیسم انقلابی ایران، به ویرانی سقف محافل مشروط است و این امر ممکن نیست مگر با صبر، بردباری و صانت انقلابی!

۷- کمونگر کارکرد محافل، هم سرنوشتی کاذب، خاطرات مشترک مالیان و صدها عکس یادگاری را پشتوانه کرده است، رخنه در این روند وارونه، تنها از طریق ترسیم چشم اندازی روشن، از زندگی سیاسی، در چهارچوب انقلاب و هم سرنوشتی با طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و طی پروسه ای از پراکنش مشترک، ممکن خواهد شد.

بنابر این به خاطر تحقق این هدف، میباید بر شکل گیری و ادامه کاری، تشکلی ویژه، از همه و با اکثریت سازمانها، محافل و عناصر چپ انقلابی ایران، پافشاری کرد!

۸- این امر با شکل گیری اتحاد چپ کارگری، تا حدودی متحقق گشته است. چنین تشکلی میبایست، ضمن فراهم نمودن زمینه های پراکنشی هماهنگ و مشترک، مناسب ترین شرایط ممکن برای گسترش کنشات انتقادی در گذشته جنبش کارگری، کمونیستی ایران و جهان، و برخوردنهای سالم تنوید را فراهم نموده و در روند خود، با شفافیت دادن به گرایشات نظری درون خود، به مثابه خط حاسی عمل کرده و اسکان تجزیه اصولی در صفوف چپ رادیکال ایران و سازمان پایی چپ کمونیست انقلابی را فراهم نماید.

۹- مقوله های اختلاف و توافق، در اتحاد چپ کارگری، میباید، با چنین نگرشی مورد کنش و پیگیری واقع شوند! تمرکز مباحثات حول پلاتفرم کنونی، تنها اختلاف واقعی و نیز توانمات واقعی را هاشور زده و به حاشیه می‌راند.

بقیه در صفحه ۱۹

موضوع سرعت اتحاد بوده است. بنابراین هر چند سرعت امر می توانست یک پارامتر مثبت باشد، بدلیل آنکه نقشه و پروژه کار بدرستی طرحریزی نشده بود، عملاً نتایج منفی بهار آورد.

دوما، نیروهای شرکت کننده در اتحاد، هم به لحاظ کسی و هم به لحاظ کیفی نسبت به یک اتحاد بزرگ سوسیالیستی محدود بوده اند. ضمن آنکه در ترکیب آن نیز با توجه به ملاحظه یک چپ فراگیر محدودیت احساس می شده است. دامنه ی محدودی از ترکیب، کمیت و کیفیت نیروها؛ تاثیر خود را در مجموع تصمیمات، توافقات و روش کار ایجاد یک چپ سوسیالیستی رادیکال - دموکرات می گذارد. و گذاشت، بسی جهت نبود که ضربان این اتحاد توانست - ناقل حتی برای نیروی موجد آن - خود را با گردش عمومی یک جریان بزرگ چپ هماهنگ کند و خود این امر نیز بشابه یک عامل مهم در ایجاد بحران هویت در اتحاد چپ کارگری موثر شد.

سوما، روش کار حاکم بر اتحاد چپ کارگری، هر چند در اینجا و آنجا از سیستم حاکم بر چپ گذشته ایران جدا می شد، ولی عموماً و اساساً هنوز در همان چهار چوب قرار داشت. استفاده محدود از علنیت، درگیر شدن در سالن های دربسته، سازش های غیر اصولی، تلاش برای ملحق کردن، ضمیمه کردن، محل شدن، و... بدون کسرتین مجاب شدن تنوریک و پراتینی - تجربی و... اینها همه در ایجاد بحران تعریف چپ کارگری نقش مهم و تعیین کننده ای داشتند.

در اجلاس اول و بویژه

چهارما، نتایج توافقات هم در اجلاس دوه برای مجموعه شرکت کنندگان روشن نبوده است و در عین حال اهداف مختلف الجهت بر آن حاکم بوده است. این امر بویژه در مصوبه اجلاس دوه که پلانفره شش ماده ای در آن تخریب شده است، برجسته تر است. بهر حال یک کرایش جدی در چپ کارگری بر این اعتقاد است که تعریف و هویت این اتحاد در آن شش بند منسوب اجلاس دوم نهفته است و همین امر یکی از پایه های اصلی بحران مضمونی

آغاز نو برای اتحاد بزرگ سوسیالیستی

انگتر

پراتیک کردن و درگیر شدن با الزامات فعالیت عملی بمانند عمر پدیده دیگر اجتماعی و تجربی - علمی، نیازمند پیرویه آزمایش - خطا و تجربه است. روند طی شده "اتحاد چپ کارگری" نیز جدا از شرابط فوق نیست. بهر حال تعدادی از کادر ها، محافظ و جریانان و سازمانهای چپ تلاش کردند که به ضرورت اتحاد چپ پاسخ بدهند و در این سوال و جواب علمی، درگیر عانلی شدند که بهراره خود اشتباهاتی بهراره داشت، اکنون برای یک پراتیسین و در نتیجه تنوریسین جمع آوری نیروهای چپ، ترجیه اشتباهات و روند طی شده، نه تنها مفید نیست، بلکه می تواند درمان معضل متحد کردن چپ را با تأخیر های جدی رویرو سازد. برای آنکه بتوانیم قدمی به پیش بگذاریم، ضرورت بازنگری به اتفاقاتی که در ایندور رخ داد، موقعیتی که هم اکنون در آن قرار داریم، چگونگی خروج از بحران و اقدامات عملی امروز اهمیت حیاتی دارد و این امر بدون شناخت و پذیرش اشتباهات و تلاش برای تبری از آن امکانپذیر نیست.

چه رخ داد؟

بررسی وقایع رخ داده در دوره ای که "اتحاد چپ کارگری"

شکل گرفت، حکایت از آن دارد که:

اولاً، روند ایجاد چنین اتحادی با سرعتی بیش از اندازه صورت گرفت. البته سرعت نکته منفی نیست، اشکال در آن بود که سرعت با کامهای سنجیده همراه نبوده است. روشها، مصالح، تدارکات، نیروها و مکانیزم کارکرد، توافقات و... جلگی بیانگر آن بوده اند که تنها نکته ای که در این روند برجسته بوده است:

سری واحد های استنهام و لندن و تشکیل دو واحد جداگانه از نتایج بلافصل چنین سیاست نادرستی بوده است.

وضع کنونی و چگونگی خروج از بحران

موقعیت کنونی "چپ کارگری" را می توان از رخدادهای این دوره بواحتمی استنتاج کرد. فلج فعالیت و کارکرد تشکیلاتی، بحران اعتساد، عدم درگیر شدن بخش اعظم چپ در آن، بحران هویت و تشکیلاتی در واحدهای تابعه و حتی جداسازی بعضی از آنها و بویژه بن بست برنامه ای و هویت. این امر بویژه در تعریف چپ کارگری که ضاعرا خود را در پلاتفرم ۶ ماده ای ممسوب اجلاس دوه و محربه سه بندی اجلاس اول متمرکز کرده، نمایان است.

با توجه به داده های بالا و بویژه تمرکز بحران در هویت و تعریف اتحاد چپ کارگری، بنظر می رسد که راه طی شده باید به نقطه آغاز آن رجعت نماید. مباحث تاکتونی و بویژه بولتن شماره ۶ "اتحاد چپ کارگری" و سمینار سراسری تدارک شده توسط یکی از واحدهای "چپ کارگری" نشان داده است که شناخت ما از همدیگر و همچنین از برنامه ها و پلاتفرم های همدیگر کافی نبوده است. بنابراین درکمان از تعریف و هویت چپ کارگری نیز بهیچوجه ینسان نبوده است. پروژه هائی که هر کدام از مابدنبال آن بودیم، برعه انطباق نداشته است. مهتر از آن برای انطباق و درگیر کردن پروژه های متفاوت ما بر همدیگر، نیاز به دیالوک وسیع تر و علنی تر، شناخت نزدیک تر و مداخله گسترده تر دیگران اجتناب ناپذیر بوده است.

در شرایطی که بحث هویت و تعریف "اتحاد چپ کارگری" همچنان مفتوح است و اساسا مباحث نظری حول آن به بن بست نزدیک شده است، حرکت بجلو بمعنی انشقاق، جداسازی و تلاشی سنگین خواهد بود که براتب به افراد، تفرق و انزوای چپ بیشتر دامن خواهد زد. هرگونه پیشروی اتحاد چپ کارگری، بمعنی

"اتحاد چپ کارگری" است. اما این سند تنها بیانگر تعریف یک وکه خاص از اتحاد بزرگ سوسیالیستی است و سنا قرار دادن آن و سنا قرار گرفتن آن در واقع به محدود شدن و محدود کردن دامنه وسیع جنبش رادیکال - دمکرات سوسیالیستی به یک شاخه یا نحله فزری آن منجر خواهد شد. و شد. ینی از دذیل مدله درگیر شدن بخش مهم چپ در این روند. ناشی از پلاتفرم ممسوب اجلاس دوه بود. اگر پلاتفرم ممسوب مضامین و اهداف دینری را نشانه بی گرفت، می شد به آینده امیدوار بود که بتوان در یک دیالوک ساله بقیه چپ رادیکال - دمکرات را به درگیر شدن در این روند ترغیب کرد و ی به امکان جمع شدن جنبش اتحاد بزرگ سوسیالیسم رادیکال - دمکرات در ایران کمک کرد. ولی با پلاتفرم بسته و تخفیف لغو استشار بشایه بدیل جمهوری اسلامی، نه می توان مجموعه چپ و حتی بخش اصلی همین چپ کارگری را متحد کرد و نه می توان به جنبش سوسیالیستی رادیکال - دمکرات ایران امید داشت که دنبال چنین سرائی خود را جمع نماید.

بنجبا، "اتحاد چپ کارگری" در اجلاس دوه خود. با توجه به تصمیمات متخذه تلی، به تشکیلاتی کردن سریع نیروهای خود فرمان داد. این امر بدو دلیل خطای بارز و بزرگی بود: ۱- این جمع بدلیل روش کارکردی مجموعه ی جریانات درگیر، بجای انکه رنوس توافقات را از یانین به بالا جریان دهد، ابتدا به توافقات در بالا بسنده کرد و سپس انرا به یانین تسری داد. این مسئله خود به بحران های وسیع دامن زد. ضمن انکه سنت کار نیز صحیح نبود. بنابراین تشکیلاتی کردن نیروهای چپ کارگری همراه با سخته قوی بود و هیچگاه تترنست ریتم عادی پیدا نماید. ۲- جمع آوری تشکیلاتی نیروهائی که در تعریف، اهداف و پروژه های اتحاد بزرگ سوسیالیستی ستمگیری متفاوت داشتند. در نهایت می توانست ظاهرا ریخت تشکیلاتی پیدا کند و عملا نه تنها نمی توانست پراتیک منسجی را نمایندگی کند، بلکه به نوعی هرز رفتن نیروی عمومی و بحران هویتی - تشکیلاتی را دامن می زد. جدا

سقوط آزاد آن به ته دره خواهد بود. در شرایطی از ایندست یا باید به ست یکپارچگی یک سازمان ایدئولوژیک فرقه ای حرکت کرد که مختصات و نیروهای درگیر اتحاد چپ فاقد چنین محتوانی است، و یا باید با قاطعیت به عقب برگشت. من فکر می کنم برگشت به عقب غیر قابل بحث است. اما به چه نقطه ای از پشت سر خود برگردیم سؤال: اساسی است. بنظر می رسد بمانند هر آزمایش علمی، وقتی نتایج بدست آمده از تحقیقات منفی و روش های بکار گرفته نادرست بوده اند. ضرورت برگشت بجای اول یعنی نقطه آغاز صحیح ترین روش باشد. بنابراین باید به نقطه جمع اوری حداکثر نیرو و دامن زدن به مباحث گسترده و علنیت وسیع حول تعریف، هویت و پروژه اتحاد بزرگ سوسیالیستی برگردیم. بدون چنین تدارک لازمی، امکان تجسس سوسیالیستی بزرگ رادیکال - دموکرات دنیا نیامده مرده خواهد بود.

اقدامات عملی روز

مجمع چهارم "اتحاد چپ کارگری" قرار است اساساً به تفهیم گیری حول شرایط عضویت در این اتحاد دست بزند. این امر بمعنی برخورد به هویت و تعریف این اتحاد یا اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم است. در این راستا پلاتفرم ۶ ماده ای منسوب اجلاس دوم و منسوب به بندی اجلاس اول مطرح است. من فکر می کنم بهتر است چنین تصمیمی از دستور کار مجمع چهارم حذف شود. از آن مهمتر حتی مباحثه حول آن نیز در این اجلاس صورت نگیرد. چنین مجمعی وظیفه چنین کاری را هم نمی تواند پیش ببرد. بعوض آن لازمست مجمع چهارم تصمیمات دیگری اتخاذ نماید "اتحاد چپ کارگری" در این مجمع باید بپذیرد که در لحظه ی کنونی صرفاً تجسمی برای کمک و هماهنگ کردن بحث های اتحاد بزرگ چپ و اتحاد عملهای های فی ما بین و از آن مهمتر اتحاد عمل با دیگران است، بدون خصلت ساترالیزه. تصمیمات

هویت هماهنگی آن می بایست برای هیچ عنصر یا واحد و محفلی خصلت اجرایی داشته باشد. بنابراین منسوب این حرکت در نقطه کنونی به یک اتحاد عمل صرف محدود شود. در نتیجه خصلت تشبیلاتی همه واحدها باید زائل شود. این امر کمک خواهد کرد که از منظر بتوان دیدن را به شرکت در یک اتحاد بزرگ واقعی ترغیب و دخالت داد و در عین حال روش و شیوه کار را نیز تغییر داد. البته نا گفته روشن است که پاره ای از تسایلات به امر اتحاد بزرگ رادیکال - دموکرات چپ رغبتی ندارند، بنابراین حتی اگر در مجموع در چارچوب چپ رادیکال - دموکرات باشند، موتور و نیروی سازمانده ان محسوب نمی شوند. این نحله ها می بایست توسط پراتیک و سیاست چپ بزرگ یکد کشیده شوند.

در نتیجه مجمع اتی "چپ کارگری" باید از سازش های غیر اصولی که اتحاد بزرگ سوسیالیستی را به یک فرقه تبدیل می کند اجتناب نماید و در عین حال خصلت نا متعین کنونی را که پایه بحران و فلج سیاسی، تنویریک و پراتیک کنونی است حذف نماید. تدارک برگزاری سیمینارهای مرکزی علمی. از طریق برگزاری یک دوره تاس وسیع با اکثر سازمانها، فعالین و محافل چپ و ترغیب آنها به برگزاری و دعوت مشترک برای ایجاد چنین سیمینارهایی اهمیت دارد. انتشار و پخش مباحث این سیمینارها و انتشار سریعتر و وسیعتر یک سری بولتن جدید توسط دعوت کنندگان و برگزار کنندگان جدید. در واقع تجسس فوق باید در نیروهای وسیعتری حل شود و خصلت برگزار کننده و جمع کننده فعلی را از دست بدهد. اگر قرار باشد اتحاد بزرگی شکل بگیرد، باید امکانش در چنین گستره وسیعی انجام گیرد. دخالت و شرکت محافل و عناصر رادیکال - دموکرات چپ داخل کشور در این مباحث نیز باید بگونه ای ضرور تأمین شود. علنیت وسیع امکان این دخالت را افزایش می دهد. بنابراین باید برگردیم و از نقطه آغاز مجدداً پراتیک اتحاد بزرگ سوسیالیستی را تجربه کنیم.

طرح یلاتفرم پایه اتحاد بزرگ سوسیالیستی

اغتنر

در اختلافی که حول تعریف و حریت "اتحاد چپ کارگری" شکل گرفت، مشخص شد که در طرح مختلف برای اتحاد مطرح بوده است. پروژه ای که حول سه بند مورد توافق اجلاس اول شکل گرفت. اساس بر اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم متمرکز بود. این سه بند و تفاسیری که از آن صورت گرفت راغبی خوبی برای جهت گیری ایجاد یک طرف بزرگ رادیکال - دموکرات چپ برده و نیی بدیل نیاز به تفسیر. مورد این نقد واقعی قرار گرفت که این مواد را چگونه باید باز شناخت و به چه صورت تفسیر کرد؟ و نحوه کارکردش را توضیح داد؟ در واقع زمینی شدن آن. همه نیاز آن به منسوخ و مرجع را چگونه باید جاری کرد. منظر من این انتقادی سازنده و واقعی است. ما می بایست برای راه اندازی چنین چپ بزرگی، تا آنجا که مقدور است پایه های واضح، سرسبز و ریشه ای از یلاتفرم سوسی چپ رادیکال - دموکرات را که به زبان سیاست جاری است ارائه کنیم. پایه هایی که بتواند همه نحل های فوری و سیاسی متعلق به این جنبش را روشن بدهد.

طرح یلاتفرمی که در این نوشته خواهد آمد، خوشبختی است برای راه اندازی گسترده تر ساخته مربوط به چنین پروژه ای.

مقدمتا باید اشاره کنم که یلاتفرمی که در ادامه این نوشته خواهد آمد در یانیز سال ۷۲ و در جریان مساحت درونی اقلیت سابق سازمان راه کارگر (که هم اکنون تحت نام "برای چپ نو" فعالیت می کند) تهیه شده بود. بعدا من بمن همان سند را برای آنکه کل سازمان راه کارگر با آن درگیر شوند. به بولتن درونی سازمان ما ارائه کرده. همه اینک همان سند با اندکی اصلاح، بریزه در زمینه ساختار تشیلاتی انتشار علنی می یابد.

لازم است متذکر شوم که این یلاتفرم خود را نجاستبخش و "ده فرمان" نمی داند و بیش از آنکه از مخیله یک فرد خارج شده باشد،

یاسخی است مشابه آنچه می که در نقاط دینر جهان و در محافل کوناگون چپ ایرانی و عناصر و سازمانهای آن به این یا آن شکل برای دست به یراثیک سیاسی یک جنبش عمومی وسیع از چپ ۱۷ ارائه شده است. بنابراین بیش از آنکه رسالت پیامبری داشته باشد. نومی جمعند و ارائه طریق یراثیک سیاسی چپ رادیکال - دموکرات است.

برای آنکه طرح اندکی شفافتر شود. من در ابتدا توضیحات مختصری در خصوص معیارهای پایه ای این طرح خواهد داد و ارائه خود طرح خواهد آمد. در انتها نیز مختصرا در مورد بندهای ارائه شده بحث خواهد شد. همانگونه که اشاره شد این طرحی است برای بحث، صحت، رد، اصلاح و یا تسهیل آن. همه مربوط به این است که در غلبت وسیع به آن برخورد شود.

معیارهای طرح یلاتفرم

۱ - تلاش این طرح اینست که، عمدتا سیاست و یراثیک را نشان رود. بنابراین زینش یاسخونی به نیازهای یراثیسی جنبش اجتماعی کار و زحمت و جمع اوری نیروی سیاسی جنبش سیاسی رادیکال - دموکرات چپ است. یراثیک و سیاستی که به زبان و اصول ایدئولوژیک و عراسی متفاوتی بار رفته است.

۲ - بنیان این طرح بیش از آنکه یک سیستم ایدئولوژیک - سیاسی و یا مذهبی باشد، بر اساس کارکرد اجتماعی و سیاسی جهت گیری شده است.

۳ - طرح بر این مبنا تنظیم شده است که اولاد حتی السکان تفسیر بردار نباشد. ثانیاً، در صورت تفسیر از آن، که بهر حال کلا

۴ - همانگونه که در نوشته های قبلی من ذکر گردیده است، منظور من از اتحاد بزرگ سوسیالیستی، اتحادی است از آن بخش وسیع چپ که اولاد دموکرات است ثانیاً بشیوه ای رادیکال و جنبشی مبارزه می نماید. بنابراین از یسطرف با جنبش استبدادی چپ مرز دارد، و از طرف دیگر با جنبش سوسیال دموکراتیک کسارد گرفته است.

نمی توان آنرا حذف کرد، تفسیر مختلف الجبهت از آن نامسکن گردد.

۴ - این طرح بر اساس حداقل اشتراکات بر روی اساسی ترین مضامین وحدت جنبش سیاسی رادیکال - دمکرات چپ قرار دارد و در اساسی ترین اشتراکات نیز مضمون بنیادی آن منهای وحدت فرض شده است. بنابراین معیار وحدت نه یک رکه یا نخله فوری - سیاسی، بلکه یک جنبش سیاسی مد نظر است.

۵ - زمینه طرح بگونه ای است که این امان را فراهم می آورد که بر مبنای چنین پلانفرمی، یک برنامه، یک پلانفرم، یا سند اجرایی - سیاسی اکثریت شود و در نتیجه پراتیک روز تخریبه نشود.

طرح پلانفرم

الف - ما جنبشی هستیم سوسیالیست رادیکال، دسرات، فمینیست، اکولوژیست، غیر ایدئولوژیک و یلورالیستی، نه هر یک خود را از نقد سیستم سرمایه داری و ضرورت لغو استعمار و قانون ارزشی حاکم بر آن می گیریم. مضمون اصلی فعالیت ما، ایجاد پیوند همه جانبه با کارگران، مزدبگیران زحمتکش، بدستان، جنبش های زنان، محیط زیست و دمکراتیک است نه از طریق شرکت فعال در مبارزات جاری آنها و کمک به رادیکالیزه شدن این مبارزات در مسیر جنبش سوسیالیستی در جهت دستیابی به خواسته های ضد سرمایه داری، زنان، محیط زیستی، دمکراتیک، براندازی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم می گذرد.

ب - برای دستیابی به اهداف فوق، درخواستهای اساسی زیر رنوس پایه ای برنامه ما را تشکیل می دهد:

۱ - سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب تسوده ای و برقراری یک جمهوری مبتنی بر اراده آزاد اکثریت مردم.

۲ - درهم شکستن تمامی دستگاههای اداری، نظامی، پلیسی، قضائی و اطلاعاتی - ارتباط جمعی حاکم بر ایران و

سازماندهی دستگاههای اداری، نظامی، پلیسی، قضائی و اطلاعاتی - ارتباط جمعی دمکراتیک. با تضمین کنترل مردم و نهادهای مردمی دمکراتیک بر آنها.

۳ - رعایت بی خدشه آزادیای بی قید و شرط سیاسی، بشناهی وسیله و هدف، غیر تکنیسی ارزیابی کردن آن بشناهی یک بعد استراتژیک برنامه ای، از جمله:

الف - حق رای همسانی، برابر، مخفی برای همه مردم و حق مرجعیت آنها برای تغییر هر نوع حکومتی.

ب - برقراری آزادی عقیده و بیان، احزاب و تشکل های صنفی و دمکراتیک، احتیاعات، تظاهرات، اعتصابات و ...

ج - لغو هرگونه شکنجه و اعدام.

د - جدائی دین و ایدئولوژی از دولت و نفی هرگونه ایدئولوژیک کردن یا دینی کردن مسئولان جامعه.

ه - بررسی و شناختن حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران و از جمله حق جدائی کامل و تشکیل دولت مستقل.

و - برابری حقوق کلیه شهروندان در برابر قانون، صرف نظر از جنسیت، ملیت و اعتقادات سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی.

ز - خود حکومتی وسیع همه مردم از طریق نهادهای

حاکمیت تسوده ای در همه ی سطوح و حق نمایندگانی آنها برای کنترل، تنوید و اجرای قوانین.

د - مبارزه با اعمال هرگونه تبعیض علیه زنان و دفاع از حقوق برابر آنها در همه زمینه ها.

۶ - مبارزه با فجایع زیست محیطی ناشی از سیستم سرمایه داری و تلاش برای ایجاد محیط زیست مناسب.

۷ - برقراری مالکیت عمومی در کلیه مواضع کلیدی

اقتصاد و دادن نقش کنترل کننده و تنسیم گیر به کارکنان بشناهی دولت در آن.

۸ - ایجاد سیستم رفاه اجتماعی برای عموم مردم.

۱- تنظیم روابط بین الملل بر پایه همبستگی با جنبشهای تاریخی، مزدبهران زحمت، سوسیالیستی، مبارزه علیه سلفه جرمی های امپریالیستی و حمایت از جنبشهای فئینستی، دفاع از حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت ملل و مبارزه برای حفظ محیط زیست مناسب.

ح- در استراتژی سیاسی ما جهت گیریهای زیر ضامن وصول به اهداف برنامه ای فوق است:

۱- شرکت فعال در مبارزات جاری کارگران و زحمتشان برای سازماندهی اتحاد مستقل آنان بعنوان ستون فقرات انقلاب و تهیه گاه اصلی دموکراسی در ایران، هم بشابه جنبش سیاسی ایوژیسمون و هم بشابه جنبش سیاسی در قدرت.

۲- شرکت فعال در مبارزات جاری جنبش زنان، محیط زیست و دموکراتیک، برای تقویت اتحاد آنها با جنبش کارگران و مزدبهران زحمتشان

۳- همبستگی، اشتغال و اتحاد عمل با نیروهای طرفدار آزادی در جهت رشد و تقویت مبارزه مردم ایران.

د- پایه سازمانی این جنبش بر نفی اتوریته قرار دارد، بدین معنی که این جنبش بنا بر نظر و اراده اکثریت اقداء می نباید ولی عناصر، سقافل، جویانست و فراکسیونهای متشکله درون آن مختارند بلحاظ علی نظر و اراده اکثریت را اجرا نمایند، بنابراین نه تنها آزادی فرد، جویان و یا فراکسیون، بلکه آزادی اقداء، پایه تشکیلاتی این جنبش را تشکیل می دهد. سازمان مخفی و اصول حاکم بر آن مقررات ویژه ای را می طلبد که می بایست مطابق ویژگیهای آن اقداء سازمانی صورت گیرد.

طرح یلاتفرم چه می گوید

پایه ای بودن این یلاتفرم بمعنی محصور بودن و غرقا شدن در آن محسوب نمی شود، هدفش آنکه اشاره شد بر مبنای حداقل اشتراک فوق، برنامه ها و اسناد سیاسی - اجرایی متعدد وجود دارد. ولی یراتیک بر اساس یک برنامه اکثریت صورت می گیرد. فی المثل در بند اقتصادی مبنی شدن بخش کلیدی اقتصاد بشابه

حداقل اشتراک مطرح شده است، یلاتفرم یا برنامه سیاسی فراخسیرن اکثریت در این تجمیع بزرگ می تواند برنامه عمومی کردن دل اقتصاد مبنای تولید خرد را در دستور بگذارد، حتی می تواند مسا را بر حذف مانعیت خصوصی نیز قرار دهد و... بشروط آنکه ترکیب حداقل اشتراکات حاکم بر سند را محترم بدارد که از انجمله دموکراسی رادیکال درون تشکیلاتی و رعایت ازادیهایی سیاسی در رابطه با جامعه می باشد.

در واقع همانست که مشاهده می شود به ازای تقویت مستمر چپ در جامعه، می تواند این یا آن رکه یا فراکسیون چپ بطور موقت تضعیف شود و برنامه اش یراتیک نشود. بسوازات قدرت گیری جنبش چپ، بطور عمومی و با توجه به سویاپ رعایت دموکراسی در درون تشکیلات و در جامعه، امنیت برطرف کردن سریع اشتباهات و اصلاحات و جابجا شدن کرایشات، رکه ها و فراکسیونها فراهم می آید بدین ترتیب نحله ها و تسایلات کوناگون چپ تشعیه و یا تقویت می شوند، اما جنبش چپ علی العموم و در یک دور بلند تقویت می شود.

سند بطور تقریبی خودش را تعریف می کند و من در اینجا تنها به ذکر نکاتی درباره آنها اکتفا می کنم.

بند الف یلاتفرم تعریفی است عمومی و کلی از نیروهای تشکیل دهنده، اهداف و وظائف این جنبش. این بند سعی کرده است بصورتی موجز به تعریف جنبش وسیع چپ رادیکال - دمکرات بپردازد، مختصات انرا بیان دارد و در عین حال تسایز انرا از جنبش سوسیال دمکرات از یکطرف و جنبش استبدادی از طرف دیگر نمایان کند.

بند های ۱، ۲، ۳ و ۴ مربوط به ماده ب، بیانگر رادیکالیسم و دموکراسیسم یکپار چپ می باشند. این مواد در عین حال که بطور اثباتی برنامه این چپ را نشان می دهند، در عین حال تسایز خود را با لیبرالیسم سیاسی و استبداد نشان می دهند.

بند ۵ مربوط به ماده ب، پایه یک جهتگیری فئینستی است که

در ماده الف و هویت جنبش نیز مورد تأکید قرار گرفته بود. این بند مقدمه ای است عمومی برای فیسینیزه کردن جنبش چپ. در نتیجه برنامه رادیکال جنبش زنان، برنامه پراتیک این جنبش باید باشد.

بند ۶ مربوط به ماده ب نیز بنیان یک جهتگیری زیست محیطی است که قبلاً در هویت این جنبش مورد تأکید قرار گرفته بود. بنابراین هدف وارد کردن و ادغام برنامه سبزه‌های سرخ در این جنبش است.

بندهای ۷ و ۸ بیانگر جهتگیری عدالتخواهانه و علمی جنبش چپ است. این بندها از یکطرف اشاره دارند که برنامه همگامی سازی لیبرالیسم اقتصادی با برنامه چپ در تضاد است و در عین حال چپ از هیچ برنامه‌ی توسعه که منافع کارگران و مزدبگیران زحمتکش در آن ملحوظ نشده باشد حمایت نخواهد کرد. حداقل اشتراک چپ، سیاست کنترل توده‌ای و دولتی بر اقتصاد و بنابراین بر مواضع کلیدی آن و همینطور سیاست رفاه اجتماعی است.

ماده ج و بویژه بندهای ۱ و ۲ در آن، جهتگیری سیاسی و سبک کار این جنبش را بیان می‌دارد. در این بندها در عین آنه تسامی نیروهای کار و زحمت و نقش محوری آنها مورد تأکید قرار گرفته است، به نقش برجسته جنبش‌های جدید اجتماعی نیز اشاره رفته است. این سبک از فعالیت، فرمولاسیون پیشنهادی خود را به قدرت مشروط نمی‌کند، بلکه پایه خود را از جنبش اپوزیسیون می‌گیرد و آنرا به قدرت نیز تسری می‌دهد. این امر کمک می‌کند که تضاد فرقه‌ای گروه‌بندیهای چپ در قبال دولت، در مقابل وحدت آنها در قبال جنبش تضعیف و زایل شود و در عین حال جریان‌ات نطفه بسته شده اپوزیسیون کرانسی که قدرت سیاسی را نفی یا زودرس می‌دانند نیز از اتحاد حذف نشوند.

بند ۲ ماده ج نیز بیانگر یک سیاست تاکتیکی منعطف برای راه اندازی یک سیاست فعال در ایران است. نحوه پیاده شدن این بند به آن تسلیلی بر می‌گردد که دست بالا را در فعل و انفعالات درونی

جنبش بدست آورد. بهر حال این بند می‌خواهد به این امر نیز کمک کند که سیاست تاکتیکی چپ، چه منعطف باشد و چه بسته. این جنبش نباید نسبت به اتخاذ چنین سیاستی شکه شود و این امر از هم اکنون باید برای همه شرکت کنندگان آن محرز باشد. منافع فوق باید تابع مصالح عام جنبش چپ و مصالح جنبش عمومی کار و زحمت باشد.

ماده د، همانگونه که از صراحت آن مشهود است، یک بند تشکیلاتی است که بنیانش را از آزادی فرد و جزا اخذ می‌نماید. ارائه این ماده بمثابة پایه ساختار تشکیلاتی جنبش چپ رادیکال - دموکرات، بیش از آنکه یک بحث مفروضی در خصوص ساختار تشکیلاتی ضد اتوریته باشد، فعلاً یک سیاست راه اندازی است. در شرایط کنونی که بحران اعتدال وجه مشخصه آن است و تشکیلات و محافل گوناگون، علانق فرقه‌ای مفروضی به ساخت و بساخت تشکیلاتهای خود دارند و هنوز دوران اپیدمیولوژیک سیاسی، دوران انتقال از ساخت و سیستم نظری - سیاسی استالین به سیستم نظری - سیاسی جدید پایان نیافته است و ... بنظر می‌رسد که بیش از آنکه اتوریته و فرامین تشکیلاتی مفید باشد و یا حتی کارکرد داشته باشد، یک ساخت تشکیلاتی باز، شل و آزاد از اجراء می‌تواند اجراء را در مسن ترین شتل و مضنون آن پیاده نماید. ناکفته روشن است که فراکسیونها و گروه‌بندیهای درونی این جنبش می‌توانند بر طبق مناسبات تنظیم شده درونی خرد کارکرد داشته باشند.

اگر بخوایم فشرده و در یک جمله حرف اصلی طرح پلاتفرم را بیان نماییم، باید بنویسیم که مراد از طرح پلاتفرم، قائم کردن منافع چپ رادیکال - دموکرات بر منافع فرقه و رگه‌های مختلف آن و تسعیت عموم آنها از منافع خصوصی جنبش کار و زحمت است.

اخنر

۲۵ تیر ۷۵

۱۵ جولای ۹۶

سازش طبقاتی یا انقلاب سوسیالیستی

تحلیل نموده، بخوبی درک می‌کنیم؛ چرا که ایشان تا همین چند سال پیش، جریانها و افراد بیشماری را در کنار خود می‌یافت که ظاهراً هدف مشخص و مشترکی را تعقیب میکردند و متفقا شعار "انقلاب دمکراتیک خلق" را سر میدادند! اما آن ایام گذشت و آن اتفاق شکست؛ آنهایی که همچنان انقلاب توده استعمار شده را امری ممکن و ضروری میدانستند و مایل بودند در راه آن تلاش کنند، به اربوبی مدافعین انقلاب سوسیالیستی و دولت کارگری پیوستند و مابقی، یعنی کسانی که انقلاب را ناممکن و حتی زیانبخش تلقی میکردند، یا اساساً دست از سیاست کشیدند و یا بطور کلی انقلاب را کنار گذاشته و یگانه راه "ممکن" و "معقول" یعنی راه رفرم و سازش طبقاتی را در پیش گرفتند. نتیجه اینکه اکنون از آن "جنبش" خلقی آنچه باقی مانده، آقای توکل است و کمیته اجرائی اش! و ایشان هم که روزگاری برای يك "انقلاب واقعی" نقش پرچمدار تئوریک را ایفاء میکرد، اکنون بایستی برای يك شعار توخالی، عملاً جور پرچمداری را بکشد!

معهداً آقای توکل برخلاف ظاهرش، بید نیست که در برابر هر پادى مقاومت کند بلکه انسان است و استقامت يك تنه انسانها هم بالاخره حد و مرزى دارد. از همینرو طبیعى است که ایشان تاب تحمل این وضعیت را از دست بدهد و از یکسو، نیروهای چپ کارگری را — که در ایجاد چنین شرایطی بهرحال نیمی از مسئولیت را بگردن دارند — بیاد فحاشی بگیرد؛ و از سوى دیگر در "نزدیکترین" جریان سیاسى، بدنبال متفق "جدید" بگردند.

در مقاله "سازش طبقاتی..." نیز آقای توکل دقیقاً همین اهداف را پیگیری میکند و میکوشد بهمان میزان که چپ کارگری را "تنبیه" میکند، نسبت به "اتحاد کار" و آقای مصطفی منبى ملاطفت بخرج دهد و بسان استادی که به شاگردان خود (غافل از اینکه ایشان ظاهراً شاگرد و باطناً استاد ایشان هستند) درس اخلاق میدهد، آنان را با جملات قصار ذیل براه راست هدایت کند:

"اینکه در ایران بنا به یکرشته علل عینی و ذهنی انجام فوری و بلائرنگ انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست و اینکه مدافعین این دیدگاه آلهای پرتی هستند که نه از وضعیت مشخص ایران آگاهند و نه از سوسیالیسم چیزی میفهمند، هیچیک دلیل و توجیهی برای این مسئله نمیشود که با بورژوازی سازش کرد، به رفرم تن دهد، و از کسب قدرت توسط طبقه کارگر و انجام تحولات سوسیالیستی دست برداشت. یعنی کاری کرد که مقاله "پیشرفت انقلاب سوسیالیستی" میخواند بکند."

اینکه آیا ما طرفداران انقلاب سوسیالیستی، آلهای پرتی هستیم یا نه؛ اینکه سوسیالیسم چیست و وضعیت مشخص ایران از چه قرار است و...؛ مسائلى هستند که ما بعداً بدانها خواهیم پرداخت. فعلاً برای چند لحظه فرض را بر صحت دعوائى آقای توکل بگذاریم و ببینیم که این دانشمند سوسیالیسم و متخصص ایران شناسى با چه احکامی می‌خواهد به آموزش و تدریس دیگران بپردازد!

شماره ۲۸۹ نشریه "کار" ارگان کمیته اجرائی آقای توکل، حاوى مطلب درخور توجهی است تحت عنوان: تبلیغ سازش طبقاتی به بهانه مبارزه با "سکتاریسم" و "افراط کاری". در این مقاله که ظاهراً در جواب به نشریه "اتحاد کار" و در "نقد" نقطه نظرات آقای مصطفی منبى برشته تحریر برآمده، آقای توکل جدیترین موضعگیری خود را در قبال "چپ کارگری" با این جملات آغاز میکند:

"...بر آشفته بازار کنونی که حتى گروهی از مرتجع ترین جریانات بورژوازی در ایران خود را چپ می‌نامند و گروهی از جریانات راست برون جنبش کارگری خود را "چپ کارگری" معرفی می‌کنند، چندان هم نمیتوان به اتحاد کار ایراد گرفت که چرا امثال حزب توده و اکثریت را از طیف "نیروهای چپ" جای داده است. راستی هم اگر قرار باشد مرتجعین طرفدار ولایت فقیه "چپ" باشند و گروهی از سوسیالیستهای قلابی "چپ کارگری"، امثال حزب توده و اکثریت هم میتوانند در زمره نیروهای چپ قرار گیرند..." (کار شماره ۲۸۹)

خواننده ایکه بطور مرتب نشریه "کار" و مواضع نویسنده آن را دنبال کرده است، بهیچوجه از شنیدن این سخنان متعجب نخواهد شد؛ چه وی بخوبی میداند که آقای توکل چند سالی است جز ناسزاگوئی افسار گسیخته علیه مخالفین نظری خویش حرف تازه ای برای گفتن ندارد؛ و جز بمنظور ابراز کینه و دشمنی کور با فعالین جنبش کمونیستی، جنب و جوش دیگری از خود بروز نمیدهد.

لیکن برای خواننده ای که سیر قهقرائی نشریه "کار" و نویسنده آن را تعقیب نکرده، قطعاً این پرسش مطرح میشود که چرا آقای توکل برای تطهیر یا رفع ایراد از آقای منبى، لازم دانسته که به سوى نیروهای چپ کارگری لجن بپاشد؛ به چه دلیل این جریان را پست تر از "امثال حزب توده و اکثریت" محسوب میکند و بر چه اساس بخود اجازه داده است که آنان را هم‌مریف "مرتجع ترین جریانات بورژوازی" و "طرفدار ولایت فقیه" قرار دهد!

برای پاسخگوئی کامل به این مسئله و ریشه یابی برخوردهای هیستریک آقای توکل، شاید لازم باشد که قضیه را از دو جهت مختلف مورد تحلیل قرار داد؛ لیکن ما وارد یکی از این جنبه ها — که بیشتر به حوزه روانشناسی و روانکاوی مربوط میگردد — نمی‌شویم و تنها به جنبه سیاسى قضایا میپردازیم.

— ۱ —

از نظر سیاسى، کینه و دشمنی آقای توکل با چپ کارگری بویژه از آنجا سرچشمه میگردد که این جریان هدف خود و وظیفه فوری طبقه کارگر ایران را برپائی يك انقلاب سوسیالیستی قرار داده و بدین ترتیب، بار حمل پرچم انقلاب بورژوا — دمکراتیک را بر گرده کمیته اجرائی ایشان نهاده است. البته ما هم وضعیت رقت آوری را که این امر بر آقای توکل

در جملات فوق الذکر ، آقای توکل لحکام سه گانه ای بدین شرح صادر نموده است :

- ۱ - بر ایران بنابه یکرشته علل عینی و ذهنی ، انجام فوری انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست !
- ۲ - مدافعین انقلاب سوسیالیستی آنمهای پرتی هستند که نه از وضعیت ایران آگاهند و نه از سوسیالیسم چیزی می فهمند !
- ۳ - هیچیک از اینها دلیل نمیشود که با بورژوازی سازش کرد ، به رفرم تن داد ، و از کسب قدرت توسط طبقه کارگر و انجام تحولات سوسیالیستی دست برداشت ! (جل الخالق !)

با تصور یکچنین لحکامی است که نویسنده نشریه "کار" قصد دارد "حکمت" وار ، به تریس جنبش بپردازد و نه فقط ما "آنمهای پرت" را از علم سوسیالیسم و دانش ایران شناسی خویش مستفیض سازد بلکه به امثال آقای مدنی و ناشرین "اتحاد کار" هم درس اخلاقیات بدهد ! ولی آیا در این لحکام سه گانه هیچ واقعیتی نهفته است ؟

لجازه بدهید که عجالتا این لحکام را بعنوان حقیقت بپذیریم و ببینیم چه رابطه ای میان آنها وجود دارد و چه نتایجی از آنها حاصل میشود !

بی تردید اگر حکم اول آقای توکل را صحیح فرض نمائیم ، بایستی بر حکم دوم ایشان هم صحنه بگذاریم . یعنی چنانچه قبول کنیم که در جامعه ما شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست ، آنگاه باید بپذیریم که اساسا انقلاب سوسیالیستی در ایران امری ناممکن است و طبعا طرح يك شعار ناممکن ، نشانه چیزی جز گنج سری و پرت و پلاگوئی نخواهد بود . پس تا اینجا باید به نویسنده "کار" مدال هوش داد !

اما سئوالی که بلافاصله بعد از قبول این فرضیات مطرح میشود ، اینستکه آیا در اینصورت نباید دقیقا همان کاری را کرد که آقای مدنی و نشریه "اتحاد کار" کرده اند ؟! بعبارت دیگر آیا افرادی که پرت نیستند ، نباید یگانه راه ممکن یعنی راه رفرم و سازش با بورژوازی را در پیش بگیرند ؟! آیا بقرض ناممکن بودن انقلاب سوسیالیستی ، کسیکه مغز خر نخورده باشد نباید علی الحساب شعار کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را کنار بگذارد و بجای دفاع از انجام تحولات سوسیالیستی ، راه رفرم و اصلاحات را در پیش بگیرد ؟!

استاد "ما" در حکم سوم خویش با لحن اطمینان بخشی جواب میدهد که : خیر ، هیچیک از اینها "دلیل و توجیهی برای این مسئله نمیشود که با بورژوازی سازش کرد ، به رفرم تن دهد(داد)" ، و از کسب قدرت توسط طبقه کارگر و انجام تحولات سوسیالیستی دست برداشت . !!

ولی آیا خواننده در سرتاسر جنبش ما ، يك عقل سلیم را سراغ دارد که درعین حال هم از ناممکن بودن انقلاب سوسیالیستی سخن بگوید ، و هم پیرامون انجام تحولات سوسیالیستی ورلجی کند ؟! آیا حقیقتا شخص دیگری را می شناسید که در آن ولحد ، هم طرفداران دولت کارگری را تقبیح و تکفیر نماید و هم مدعی گردد که نبایستی از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر دست برداشت ؟!

براستی که این تنها آقای توکل است که میتواند چنین لحکام ناسخ و منسوخ صادر کند ! تنها اوست که میتواند از یکسو

انقلاب سوسیالیستی و استقرار دولت کارگری را ناممکن بداند و بر ضد مدافعین انقلاب و دولت کارگری تبلیغ کند ؛ و از سوی دیگر دست از "انجام تحولات سوسیالیستی" و "کسب قدرت توسط طبقه کارگر" بر ندارد !

اما فعلا این معما را که چگونه آقای توکل میتواند در آن ولحد در دو جبهه "بجنگد" ، کنار بگذاریم و ببینیم ایشان چگونه میخواد "ناممکن بودن" انقلاب سوسیالیستی را بثبوت برساند .

- ۲ -

آنچه که امروزه نشریه "کار" پیرامون شرایط مشخص ایران میگوید و دلایلی که در مخالفت با انقلاب سوسیالیستی ارائه میدهد با اباطیلی که طی سالیان سال از زبان جریانات راست و در ضدیت آشکار با ایده انقلاب شنیده شده است ، فرق اساسی ندارد و نمیتواند داشته باشد .

برای روشن شدن این مطلب ، باید ببینیم مقاله "تبلیغ سازش طبقاتی ..." آقای توکل در این زمینه چه میگوید و چه نتایجی از آن حاصل میگردند :

"در این مساله هیچ تردیدی نیست که جامعه ایران يك

جامعه سرمایه داریست و دو طبقه اصلی جامعه را بورژوازی و پرولتاریا تشکیل میدهند . در عین حال این مساله را هم در مورد جامعه ایران باید مد نظر داشت که همانا بعثت ویژگی سرمایه داری ایران که وابستگی آنست ، این سرمایه داری مدام موانع و محدودیتهای متعددی بر سر راه پیشرفت و توسعه اقتصادی جامعه و رشد نیروهای مولده ایجاد کرده و از جمیع جهات نظامی ارتجاعی است . اما از این مقدماتی که ذکر شد نمیتوان نتیجه گرفت که وظیفه فوری و میرم پرولتاریای ایران انجام يك انقلاب سوسیالیستی است . چون اگر این انقلاب بعنوان امری فوری و میرم در دستور کار قرار گرفته باشد ، الزاما بدین معناست که جامعه بطور عینی صف بندی لازم برای انقلاب سوسیالیستی را ایجاد نموده و اکنون در برابر ما تضادی عمل میکند که تمام تضادها را تحت تأثیر قرار داده و مبارزه ای در جریان است که همه مبارزات را تابع خود کرده است . آیا این امر حقیقت دارد ، پاسخ منفی است ...

قبل از هر چیز لجازه بدهید این نکته را خاطرنشان کنیم که امروزه هیچ جریان اپورتونیستی تسلط شیوه تولید سرمایه داری را در ایران مورد تردید قرار نمیدهد و هیچ سوسیال - رفرمیستی را نخواهیم یافت که بورژوازی و طبقه کارگر را بمثابه طبقات اصلی جامعه ایران برسمیت نشناسد . دلیل این مسئله نیز روشن است ، زیرا آنچه فلان جریان را به جریانی اپورتونیست تبدیل میکند ، نه انکار سلطه سرمایه داری که مدافعه او از نظام بردگی مزبور است . بهمین ترتیب ، آنچه از بهمان فرد سیاسی نیز يك عنصر سوسیال - رفرمیست میسازد ، نفی وجود طبقات یا حتی مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی نبوده بلکه تلاش وی در جهت آشتی اینتوست . پس بیهوده نیست که این جریانات امروزه دیگر از ناممکن بودن انقلاب سوسیالیستی صحبتی بمیان نمی آورند و با تمام قوا برضد چنین امکاتی به تبلیغ و ترویج میپردازند . به اصل مطلب بازگردیم ! آقای توکل هم به سهم خویش تردید

تنها نبرد موجود نیست!!

جدا باید از نویسنده "کار" خواهش کرد که در ستون "پاسخ به سئوالات" اش فهرست جوامعی را که در آنها "نبرد کار و سرمایه تنها نبرد موجود است"، انتشار دهد تا دیگران هم بفهمند که شرایط عینی "سوسیالیسم" آقای توکل در کجاها فراهم شده و "انقلاب سوسیالیستی" ایشان بالاخره در چه کشورهایی ممکن و میسر گشته است! در ضمن وقتی جواب این معما را دادند، ما معمای دیگری برای ایشان در نظر داریم مبنی بر اینکه: اگر "در ایران نبرد کار و سرمایه در ابعاد سراسر جامعه در جریان است"، این نبرد بایستی به کدام سوراخ و سنیه دیگری نفوذ کند تا بتوان گفت "اکنون در برابر ما تضادی عمل میکند که تمام تضادهای دیگر را تحت تأثیر قرار داده و مبارزه ای در جریان است که همه مبارزات را تابع خود کرده است."

لیکن تا طرح این مسائل در نشریه "کار"، ما از خواننده سؤال می‌کنیم: هنگامیکه در ایالات متحده آمریکا يك فرد سیاهپوست به "جرم" قاپیدن تکه ای پیتزا از دست يك کودک، به ۲۵ سال زندان محکوم میشود؛ آیا میتوان ادعا کرد که در این "پیشرفته"ترین کشور سرمایه داری "مطالبات دمکراتیک و رفاهی" مردم متحقق شده است؟! آیا میتوان اعلام کرد که در بریتانیای کبیر دوران مطالبات آزادیخواهانه بسر رسیده، و قتیکه بعد از قرنهای، تضاد ایرلندیها و نظام سلطنتی انگلیس لاینحل مانده باشد؟! یا آیا جمهوری بورژوازی فرانسه مطالبات آزادیخواهانه و رفاهی توده مردم را جوابگو بوده و فرضاً خواست ملی باسکها و مطالبه کورسها را پاسخ گفته است؟! و ... پس آیا با تکیه بر تروس ارزشمند نشریه "کار"، نباید امکان و ضرورت انقلاب سوسیالیستی را حتی در پیشروترین جوامع سرمایه داری نیز زیر سؤال برد!

واقعاً که نویسنده "کار" اگر آلمانی بود، با حفظ نظراتش قطعاً به عضویت PDS نرمی‌آمد و اگر ملیت فرانسوی داشت، مطمئناً در یکی از حوزه های حزب سوسیالیست لین کشور به فعالیت می‌پرداخت. اما چه میتوان کرد! ایشان سیاسی کار ساده آلمانی یا فرانسوی نیست، بلکه از جمله "رجال سیاسی" ایرلنی است که هرچه از اروپائیها یاد نگرفته باشند، این ضرب المثل آنان را به نحو احسن آموخته اند که: "در سرزمین کورها، هر واحد العین چشم ندیده ای مستحق پادشاهی است!" و اما دنباله مطلب:

... در عین حال عملکرد این نوتضاد و دو مبارزه ای که از آن ناشی می‌گردد، یعنی مبارزه کار علیه سرمایه و مبارزه توده خلق علیه رژیم سرکوبگر ارتجاعی حاکم، نشان میدهد که این تضاد و مبارزه کار و سرمایه نیست که دیگری را تحت تأثیر قرار داده و عمده گی یافته است، بلکه بالعکس آنچه که عمده شده و برجسته است تضاد و مبارزه مشترک کارگران و خرده بورژوازی علیه رژیم موجود است ...

در اینجا میتوان گفت که نویسنده "کار" بهتر از هر باغبانی گل میکارد و بنتر از هر آنم حواس پرتی، بسته گل به آب میدهد! زیرا ایشان تنها کسی است که در حرف و جیبی از "سوسیالیسم" و "لیکاتوری پرولتاریا" کوتاه نمی‌آید و در عمل، نه فقط وظیفه خود نمیداند که تضاد کار و سرمایه را بر توده های ناآگاه کارگر

ندارد که "جامعه ایران يك جامعه سرمایه دار است و بر طبقه اصلی جامعه را بورژوازی و پرولتاریا تشکیل میدهند".

بسیار خوب، این مطلب کاملاً درستی است! ولی آیا از همین دو نکته مورد تأیید ایشان نمیتوان نتیجه گیری کرد که در ایران شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی تا حدودی فراهم شده است؟! آقای توکل بلافاصله میگوید: "پاسخ منفی است!" چرا؟! زیرا برزخ ایشان "جامعه بطور عینی صفتندی لازم برای انقلاب سوسیالیستی را ایجاد" ننموده است!!

ولی آیا مگر معنای "صفتندی لازم برای انقلاب سوسیالیستی" میتواند چیز دیگری جز تقسیم جامعه به دو طبقه اصلی بورژوازی و طبقه کارگر باشد؟! یا آیا "شرایط عینی" انقلاب، غیر از شرایط تولیدی و مادی و موقعیت طبقات اجتماعی که مستقل از ذهنیت نویسنده "کار" وجود دارد، چیز دیگری هم معنا میدهد؟! از قرار معلوم یا ما معنای "بطور عینی" و "صفتندی لازم" آقای توکل را نمی‌فهمیم و یا ایشان مفهوم صفتندی طبقاتی و شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی را نمیدانند!

به دنباله سخنان آقای توکل گوش کنیم، شاید این نکته نیز روشن تر شود:

... در این مسئله ثرویدی نیست که بر مبنای تضاد بنیادی

شیوه تولید سرمایه داری حاکم بر ایران یعنی تضاد کار و سرمایه، نبرد میان کار و سرمایه در ابعاد سراسر جامعه در جریان است، اما این تنها نبرد موجود نیست، نبرد دیگری هم در جریان است که نبرد میان توده های وسیع مردم و حکومت بخاطر یکسرشته مطالبات آزادیخواهانه دمکراتیک و رفاهی است ...

با این سخنان دیگر میتوان گفت آقای توکل گل کاشته است. چراکه ایشان اولاً، "بی تردید" قبول میکند که "جامعه ایران يك جامعه سرمایه دار است و بر طبقه اصلی جامعه را بورژوازی و پرولتاریا تشکیل میدهند"؛ ثانیاً، "بی تردید" می‌پذیرد که "تضاد بنیادین شیوه تولید سرمایه داری حاکم بر ایران، تضاد کار و سرمایه" است؛ ثالثاً، "بی تردید" تأیید می‌نماید که "نبرد کار و سرمایه در ابعاد سراسر جامعه در جریان است" ... و در همانحال به کسانی که می‌خواهند بی تردید در راه انقلاب سوسیالیستی مبارزه کنند، بازهم "بی تردید" حمله ور میشود و آنها را "آنم های پرتی" میخواند "که نه از وضعیت مشخص ایران آگاهند و نه از سوسیالیسم چیزی می‌فهمند!!"

از اینطریق است که آقای توکل میکوشد ذهن خواننده "کار" را نسبت به تمامی موضوعاتی که ظاهراً خود ایشان هم هیچ شک و شبهه ای در مورد آنها ندارد، به شک و تردید آغشته کند.

ایشان نخست با طرح این مسئله که "جامعه بطور عینی صفتندی لازم برای انقلاب سوسیالیستی را ایجاد نکرده"، سعی دارد ذهن خواننده را نسبت به این واقعیت که جامعه ایران به دو طبقه اصلی یعنی بورژوازی و طبقه کارگر تقسیم شده است، مغشوش کند؛ و سپس میکوشد در این واقعیت که تضاد اساسی جامعه ما تضاد کار و سرمایه است و بر پایه این تضاد، در سراسر جامعه مبارزه طبقاتی همه جانبه ای میان بورژوازی و طبقه کارگر جریان دارد، پرده ابهام بکشد؛ آنهم با این "استدلال" به غایت مسخره که در ایران "نبرد میان کار و سرمایه

اما اگر منظور از "مطالبات انقلابی - مکرراتیک" یکرشته خواسته هائی از قبیل حق طلاق برای زنان ، حق انتخاب پوشاک ، حق روزه خواری در ملاء عام و ... باشد ؛ آنگاه باید پذیرفت که نه فقط در لحاظ و مستحبات اپوزیسیون بورژوازی - از سلطنت طلب گرفته تا مجاهد - بلکه حتی در جناحهای درونی همین رژیم جریاناتی وجود دارد که ماهیتاً ظرفیت آنها دارا هستند که روزی این حقوق ابتدائی را پایمال نکنند .

بنابراین اگر اهداف سیاسی يك فرد یا يك جریان صرفاً به طرح چنین مطالباتی محدود گردند و یا چنین مطالباتی را در الویت امر قرار دهد ؛ آنگاه رلحت تر و مغیبر است که راه رفرم و سازش طبقاتی را پیشه نماید و دقیقاً همان کاری را کند که آقای منی و "اتحاد کار" پیشنهاد کرده اند .

پس تا اینجا نتیجه ایکه میتوان از بحث گرفت ، این است که نویسنده تشریه "کار" هم بالاخره باید یکرور تکلیف خویش را روشن کند . یعنی یا واقعا در راه تحولات انقلابی - مکرراتیک قسم بردارد که در آنصورت بایستی خط مشی کمونیستها و شعار انقلاب سوسیالیستی را بپذیرد ؛ و یا بنیبال آقای منی و "اتحاد کار" راه بیافتد و مسیر رفرم و اصلاحات را در پیش بگیرد .

- ۲ -

اما نویسنده "کار" علی الحساب نه تمایلی به رفرم دارد و نه میلی به انقلاب ؛ نه حاضر است در راه اصلاح نظم موجود باری بنوش بکشد ، و نه آماده است در جهت تدارك انقلاب سوسیالیستی قدمی بردارد . پس دراینکه ایشان بتوانند در دو جبهه "جنگند" دیگر رازی نهفته نیست ؛ "معما" اکنون اینجاست که "علم سوسیالیسم" چنین "جنگجویی" ، چه معجونی از آب در خواهد آمد ! برای حل این معما نویار به مقاله "تبلیغ سازش طبقاتی..." آقای توکل رجوع کنیم :

... اما سوای این واقعیات ، کسی که وظیفه بلائرنگ طبقه کارگر ایران را يك انقلاب سوسیالیستی قرار میدهد ، اصلاً برك نمیکند که انقلاب سوسیالیستی یعنی چه ؟ اگر کسی این مساله را بفهمد ، میداند که انقلاب سوسیالیستی یعنی دگرگونی تمام مناسبات موجود و لغاء کار مزدی ، براین مبنا باید پذیرفت که اگر وظیفه فوری طبقه کارگر ایران يك انقلاب سوسیالیستی است ، در آنصورت بغرض اگر همین فردا حکومت سرنگون شود ، و بازهم بغرض طبقه کارگر یکپارچه قدرت را بدست گرفت در آنصورت چگونه می خواهد در کشوری مانند ایران که عمده عایداتش نفت است و صنایعش نیز وابسته به انحصارات بین المللی و سرمایه های بین المللی ، کار مزدی را ملغا سازد ، مناسبات کالائی را ملغا سازد و دگرگونی همه جانبه ای را به پیش برد . در عالم حرف میشود هم انقلاب سوسیالیستی کرد و هم آنرا به پیروزی رساند ، اما در عمل مساله باین سادگی نیست ، لابد به طبقه کارگر رهنمود داده میشود که عجلاناً انقلاب سوسیالیستی را متوقف سازد و از مناسبات سرمایه داری پاسداری کند ، تا روزی که اوضاع مساعد شود ...

پس ظاهراً لیران انزجار "تئوریک" آقای توکل نسبت به انقلاب سوسیالیستی از این زاویه است که ایشان میترسد مبداً طبقه

روشن و برجسته کند ، بلکه همه شعور و استعدادش را بکار می بندند تا در برابر بخش آگاه این طبقه نیز ، از برجستگی و عمدگی تضاد کار و سرمایه یکاهد و آنرا تحت الشعاع تضاد های دیگر قرار دهد ! و اینهمه از آن جهت که نتیجه بگیرد :

... پس کسی که این صف بندی را که بطور عینی و مستقل از اراده افراد شکل گرفته است ، می بیند ، اما میگوید وظیفه فوری و مبرم طبقه کارگر ایران انقلاب سوسیالیستی است ، نه تنها چیزی از سوسیالیسم علمی بلکه بطور کلی از سیاست نمیداند و برك نمیکند که این صف بندی ، صف بندی انقلاب سوسیالیستی نیست ، این يك صف بندی برای تحولات انقلابی - مکرراتیک است . این صف بندی را نمیتوان با شعار بهم زد !

در پاسخ به این ایرادات ، اولاً بایستی به نویسنده متذکر شد که طرفداران انقلاب سوسیالیستی هیچ میلی به تقلید ایشان ندارند و قرار نیست "با شعار" چیزی را عوض کنند ! ثانیاً و از همه مهمتر ، هیچیک از آنان تا این لحظه بخود اجازه نداده است که خواسته ها و مطالبات انقلابی - مکرراتیک مردم ایران را (که علاوه بر اقشار مختلف خرده بورژوازی ، توده های کارگر نیز در انجام آنها نیتفع و ذی علاقه اند) خوار و حقیر جلوه دهد و از مبارزه در راه تحقق آنها خودداری ورزند .

بنابراین بحث آنجا نیست که کسی خواسته باشد "مبارزه توده خلق علیه رژیم سرکوبگر ارتجاعی حاکم" را ناییده بگیرد و یا "صف بندی برای تحولات انقلابی - مکرراتیک را بهم بزند" . اتفاقاً برخلاف این ادعا ، یکی از مهمترین دلایل تمامی دعوا و مراقبه ها این است که چه کسانی واقعا می خواهند در جهت انجام تحولات انقلابی - مکرراتیک مبارزه کنند و چه کسی صرفاً شعار آن را میدهد !

بواقع اگر منظور از تحولات انقلابی - مکرراتیک در ایران ، انجام اقداماتی نظیر جدائی نین از نوات ، رفع ستم ملی ، حل مسئله ارضی و ... باشد ؛ در آنصورت بایستی از آقای توکل سؤال کرد که خارج از جنبش کمونیستی و کارگری ایران ، کدام سازمان و حزب سیاسی را سراغ دارد که برای انجام یک چنین تحولاتی مبارزه میکنند ! اما تلجائیکه ما میدانیم ، بورژوازی ایران ارتجاعی تر از آن است که در صفوف خود چنین سازمانها و لحزابی پرورانده باشد . در ضمن ، اقشار زحمتکش خرده بورژوازی نیز اساساً نیروی سیاسی متشکلی از خود ندارند و هر بار که جریانی بنام این اقشار در ایران قد علم نمود و داعیه دفاع از زحمتکشان را سر داد ، پس از دوره کوتاهی به منافع آنان پشت کرد و دریست به مواضع ارتجاعی بورژوازی غلطید که سازمان مجاهدین نمونه برجسته این جریانات است .

بنابراین اگر امروزه اقشار زحمتکش خرده بورژوازی امیدی به تحقق خواسته های انقلابی - مکرراتیک و برحق شان داشته باشند ، این امیدواری تنها و تنها با پیروزی جنبش کمونیستی و کارگری به واقعیت بدل میگردند . و فردا نیز اگر جریان متشکلی بنام این اقشار بپا خیزد و واقعا بخواد راه پیشبرد منافع اقشار لگنمال شده خرده بورژوازی را بنیبال کند ، راه و چاره ای ندارد جز اینکه به انقلاب سوسیالیستی رأی اعتماد دهد و به قدرت سیاسی طبقه کارگر تمکین کند .

معلوم نیست چرا آقای توکل خود را "لنینیست" میدانند و میلاد وی را بزرگ میدارند! و چرا وفات کائوتسکی را به عزای نمی‌نشینند! بویژه آنکه کائوتسکی نیز بسی عاقل تر و عالم تر از ایشان بود که فرق سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی را نداند و انقلاب بلشویکی را صرفاً بخاطر آنکه "همین فردا" نتوانست "کار مزدی را ملغی سازد"، مناسبات کالائی را ملغی سازد و دگرگونی همه جانبه ای را به پیش برد، مربوط بداند.

ما در بالا اشاره کردیم که انتقادات اصلی آقای توکل جز تکرار ابطالی که امروزه از سوی سوسیال ... رفرمیستهای آگاه طرح میشود، نیست و نمیتواند باشد.

برای آنکه همچون آقای توکل اتهام بی اساسی به کسی نزده باشیم، در همینجا گوشه هائی از مقاله آقای "شیدان وثیق" را (که بر ما معلوم نیست از کجا سر و کله اش در ستون آزاد بولتن "چپ کارگری" پیدا شده)، از نظر خواننده میگذرانیم:

"ما در ایران با جامعه ای روبرو هستیم که اگرچه به معنای متداول کلمه مانند غالب کشورهای به اصطلاح جهان سومی، در این عصر جهانی بودن سرمایه، یک جامعه سرمایه داری است یعنی تحت حاکمیت روابط کالائی - سرمایه داری قرار دارد. اما وجه مشخصه آن اینست که این کشور فاقد چیزی بعنوان اقتصاد و تولید بمعنای متعارف آن میباشد. اقتصاد ایران، هم در گذشته و هم بویژه در زمان حال، یک اقتصاد نفتی بوده و هست ... مضافاً اینکه حاکمیت طولانی استبداد، نبود یک جامعه ی مدنی در حد متعارف آزاد و مستقل، عدم امکان کمترین سازمانیابی مستقل، ستمبانی - طبقاتی و پیشبرد کمترین مبارزه طبقاتی و سیاسی و فعالیت سوسیالیستی ... شرایطی را بوجود آورده اند که کارگران کشور ما فاقد حداقل ساختار طبقاتی منسجم و خودآگاهی طبقاتی ملازم آن میباشد. از اینرو طرح بلاواسطه آلترناتیو سوسیالیستی یا کارگری در وضعیتی که حداقل عوامل و شرایط و مقتضات آن هم بلحاظ عینی و هم ذهنی در بطن جامعه مهیا و فراهم نشده است، طرح بی پایه و اساسی میباشد." (شیدان وثیق - ستون آزاد بولتن اتحاد نیروهای چپ کارگری - شماره ۶)

چنانکه می‌بینید، تنها آقای توکل نیست که ضمن پذیرش سلطه سرمایه داری در ایران، تنها با استناد به "اقتصاد نفتی" شرایط عینی انقلاب را ناموجود می‌داند و بر همین پایه، طرح شعار انقلاب سوسیالیستی را "بی پایه و اساس" میخواند؛ بلکه افراد دیگری هم هستند که بسی بهتر و کاملتر از ایشان برضد شعار انقلاب سوسیالیستی اقامه "دلایل" می‌کنند! فقط جای تعجب است که چرا "شیدان وثیق" ها نلچارند حرف خود را از طریق ستون آزاد بولتن "چپ کارگری" بگوش دیگران برسانند و چرا نست اندرکاران "کار" مسئولیت تحریک نشریه شان را به اینان واگذار نمی‌کنند؟! بویژه که این افراد، زحمات مجریان "کمیته لجراشی" را بهتر نخواهند داد و بجای اصول پنجگانه من درآوردی آقای توکل، تبلیغ و ترویج مفاد پنجگانه زیر را - که بورژوازی قرن هجدهم نیز زیر آن را امضاء زده - طلب خواهند کرد:

- مبارزه برای به کف آوردن آزادیهای مدنی، اجتماعی و سیاسی ...
- مبارزه برای احیاء جامعه ی لائیک در ایران ...
- ترویج توانمندی و نوگرایی دگرسازانه و اومانیستی ...
- مبارزه برای عدالت اجتماعی ...
- بحالتگری در نفی و نقد بدیلیهای موجود در اشکال استبدادی... (آقای شیدان وثیق، همانجا)

کارگر در عمل انقلاب سوسیالیستی را متوقف سازد و مبادا از مناسبات سرمایه داری پاسداری کند! برآستی که اگر این اظهار "فلسوفی" از دهان یکی از مبلغین آگاه نظم بورژوازی خارج شده بود، هیچکس آنرا نشانه وقاحت سخنان تلقی نمیکرد. ولی وقتی این جملات بر زبان کسی جاری شود که خود را یگانه نماینده "سوسیالیسم" و تنها مدافع پیگیر "یکتاتوری پرولتاریا" بحساب میآورد، آنگاه همه یکصدا خواهند گفت: "این رو نیست، سنگ پای قزوین است!"

ولی ما این سخنان را صرفاً از این بابت بطور کامل نقل کردیم که نشان بدهیم چگونه ایشان تئوریهای سوسیالیستی را به یکمشت ارجلیف بدل می‌نماید و چطور با تکرار برآهین مبلغین نظم سرمایه داری، به نفی انقلاب سوسیالیستی میپردازد.

آقای توکل میگوید: "کسی که وظیفه بلانرنگ طبقه کارگر ایران را یک انقلاب سوسیالیستی قرار میدهد، اصلاً درک نمیکند که انقلاب سوسیالیستی یعنی چه؟" بسیار خوب فرض کنیم حرف استاد درست است و ما معنای انقلاب سوسیالیستی را نمی‌دانیم! پس از ایشان سؤال می‌کنیم: انقلاب سوسیالیستی یعنی چه؟! پاسخ اول استاد اینستکه: "انقلاب سوسیالیستی یعنی دگرگونی تمام مناسبات موجود و لغاء کار مزدی!"

با شنیدن این جواب استاد، هر شاگرد فهمیده ای از ایشان سؤال خواهد کرد که اولاً: اگر انقلاب سوسیالیستی واقعاً بمعنای "دگرگونی تمام مناسبات موجود و لغاء کار مزدی" است، پس عرض بفرمائید که آیا انقلاب اکثر روسیه یک انقلاب سوسیالیستی بوده یا نه؟! ثانیاً: اگر همچنان قبول دارید که چنین بوده، لطفاً اینبار جواب دهید که آیا انقلاب بلشویکی روسیه هم تمام مناسبات موجود را دگرگون کرد؟! آیا این انقلاب، "کار مزدی" و "مناسبات کالائی" را ملغی ساخت؟!!

پس بایستی بویاره از استاد خواهش کرد که اگر ستون "پاسخ به سئوالات" نشریه اش صرفاً برای پرسش های من درآوردی نیست، حتماً جواب این معما را بدهد که چگونه ایشان همه ساله چنین صفحه از جریده خود را در وصف انقلاب سوسیالیستی اکثر سیاه میکند، در حالیکه جز "دگرگونی تمام مناسبات موجود و لغاء کار مزدی و مناسبات کالائی" چیز دیگری را بعنوان انقلاب سوسیالیستی قبول ندارد. ناگفته نماند که ایشان برای گریز از این مضمعه تنها دو راه فرار دارد: یا اینکه "کمونیسم جنگی" را عین "دگرگونی تمام مناسبات موجود و لغاء مناسبات کالائی و کار مزدی" جا بزند؛ و یا صریحاً اعتراف کند که "انقلاب سوسیالیستی" ایشان دو معنای متضاد دارد که یکی از آنها برای بزرگداشت بلشویکهاست و دیگری برای خوار شمردن "چپ کارگری"!

و اما نکته نومی که عالم و استاد "سوسیالیسم" متذکر میشود اینستکه "اگر وظیفه فوری طبقه کارگر ایران یک انقلاب سوسیالیستی است، در آنصورت بغرض اگر همین فردا حکومت سرنگون شود، و باز هم بغرض طبقه کارگر یکپارچه قدرت را بنصت گرفت در آنصورت چگونه میخواهد در کشوری مانند ایران که عمده عایداتش نفت است و صنایعش نیز وابسته به انحصارات بین المللی و سرمایه های بین المللی، کار مزدی را ملغی سازد، مناسبات کالائی را ملغی سازد و دگرگونی همه جانبه ای را به پیش برد!"

برآستی که با یکچنین اعتراضاتی به انقلاب سوسیالیستی،

از سوی دیگر، مزیت دوم آقای وثیق اینست که برای تفسیر شرایط عینی انقلاب، خود را دچار تناقض گوئی راجع به اقتصاد و تولید سرمایه داری نمیکند و سایرین را منتظر "مواد خام" نمیگذارند؛ او نه با شعار نفت آقای توکل، بلکه با شعله های آن وارد میدان میشود و کل اقتصاد و تولید را دود هوا میکند!

ولی اکنون اجازه بدهید که دعاوی مخالفین انقلاب سوسیالیستی را برای چند لحظه کنار بگذاریم و به توضیح این مسئله بپردازیم که اساساً چرا از دیدگاه ما، شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی در ایران فراهم شده است.

فوقاً دیدیم که مخالفین ما هم جرأت انکار این واقعیت را ندارند که در ایران شیوه تولید سرمایه داری، شیوه غالب و مسلط تولیدی است. اما این مطلب دقیقاً به چه معناست؟

بر پاسخ باید گفت که هر شیوه تولیدی اساساً از وخت و عامل متضاد بست می آید: یکی نیروهای مولده (که شامل ابزار تولید و نیروی کار انسانی است)؛ و دیگری مناسبات تولیدی (که بربرگیرنده نوع مالکیت، روابط طبقات و نحوه توزیع ثروت است). بنابراین هنگامیکه میگوئیم شیوه تولید سرمایه داری مسلط شده، این بدان معناست که نیروهای مولده از یکسو، و مناسبات تولیدی از سوی دیگر، به آن درجه از رشد و توسعه رسیده اند که اگر نظامات ماقبل بورژوازی تولید را بکلی نابود نکرده باشند، دست کم بر آنها تفوق یافته اند.

بنابراین نمیتوان ادعا کرد که شیوه مسلط تولیدی در یک جامعه، شیوه تولید سرمایه داری است اما مناسبات تولیدی حاکم، مناسبات بورژوازی نیست و یا نیروهای تولیدی، نیروهای تولیدی سرمایه داری نیستند! در واقع، اگر کسی بگوید که در جامعه ای شیوه تولید سرمایه داری مسلط شده اما وسایل تولید و نیروی کار انسانی متناسب با آن تفوق نیافته است، همانقدر حماقت بخرج داده که ادعا کند شیوه تولید، سرمایه داری است اما مناسبات سرمایه داری هنوز حاکم نشده است!

پس غلبه شیوه تولید سرمایه داری در ایران نیز معنا و مفهوم مشخصی دارد و برای آن حتماً، هم مناسبات تولید بورژوازی لازم است و هم درجه معینی از نیروهای مولده سرمایه داری؛ که "خوشبختانه" هر دوی اینها را داریم. البته ما نیز بوضوح میدانیم که توسعه نیروهای مولده جامعه ما نه در عالیترین سطح، که از نازلترین نوع بورژوازی است. ولی ما این واقعیت را هم میدانیم... و همه جا تبلیغ میکنیم... که همین مسئله در مورد مناسبات تولیدی حاکم نیز صادق است. یعنی بهمان میزان که نیروهای مولده جامعه ما از سطح تکامل نازلی نسبت به کشورهای پیشرفته سرمایه داری برخوردار هستند، مناسبات تولیدی جامعه نیز در نوع بورژوازی خود، در زمره پست ترین هاست و برنتیجه تضاد نیروهای تولیدی عقب مانده با مناسبات تولیدی عقب مانده تر، چنان تشدید شده که یگانه راه درمان آن انقلاب کارگری است.

ضمناً ما احتیاجی به تذکر مخالفین انقلاب سوسیالیستی نداریم تا بدانیم برای ساختمان سوسیالیسم عالی ترین سطح تکامل نیروهای تولیدی و "آخرین کلام" علم و تکنولوژی ضروریست، و نه آنچه که نقداً در ایران داریم. ولی ما این واقعیت را هم میدانیم... و همه جا تبلیغ می کنیم... که بورژوازی ایران قادر نیست روابط بورژوازی نوع فرانسوی یا انگلیسی را در جامعه

ایجاد و برقرار کند. اگر قبول ندارید، هیئت حاکمه فرانسه و انگلیس را با کنکور به ایران ببرید و ببینید که چطور میتراهای آگوستیک، به ولی فقیه تبدیل میشوند و چگونه میجرهای مشروطه طلب، مدعی تخت پادشاهی خواهند شد!

بر همین اساس است که ما فکر می کنیم... و همه جا تبلیغ می کنیم... که تنها دولت کارگری و حکومت خود کارگران و زحمتکشان است که میتواند نیروهای تولیدی عقب مانده جامعه را به جلو سوق دهد و شرایط مادی و تولیدی سوسیالیسم را فراهم نماید!

بنابراین، کسیکه خصلت بورژوازی روابط تولیدی در ایران را پذیرفت و بویژه تأکید کرد که شیوه غالب و مسلط تولیدی، سرمایه داری است؛ دیگر نمیتواند به عمده وسائل تولیدی جامعه... هرچقدر این وسائل عقب مانده و وابسته به امپریالیسم باشد... رنگ و لعاب فتوالتی بزند و یا نیروی کار اصلی آنرا... هراندازه هم ناآگاه و غیر متشکل باشد... به شکل و شمایل بردگان و یا رعیت ها برآورد! چنین شخصی نمیتواند از عدم وجود شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی دم بزند و پشت بشکه های نفت پنهان شود، بلکه باید صریح و بی پرده موضع اش را اعلام کند: یا انقلاب سوسیالیستی را تبلیغ کند، و یا بدفاع از شیوه تولید سرمایه داری بپردازد! راه سومی وجود ندارد.

- ۴ -

پیش از خاتمه مطلب، لازمست راجع به "شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی" نیز سخنان آقای توکل را بشنویم و نکات مهم و آموزنده آن را مورد توجه قرار دهیم. شنیدن حرفهای این عالم "سوسیالیسم"، هیچوقت خالی از لطف نیست:

"عامل دیگری نیز در این میان عمل میکند که مانعی بر سر راه فوریت انقلاب سوسیالیستی است و آن همانا ضعف تشکل و آگاهی طبقه کارگر است. در کجا دیده شده است که طبقه کارگر، بدون تشکل و آگاهی لازم بتواند دست به انقلاب سوسیالیستی بزند و آن را به پیروزی برساند. مشکل امروز تنها این نیست که طبقه کارگر ایران از تشکل و آگاهی لازم برای برپائی یک انقلاب سوسیالیستی برخوردار نیست. مشکل بسی فراتر از این است، مشکل اینجاست که این ضعف تشکل و آگاهی تا بدان حد است که خطر آن وجود دارد، بار دیگر طبقه کارگر در جنبش همگانی خلقی مستحیل گردد و به دنبال جریانات بورژوازی کشیده شود."!!

نویسنده این سطور شنیده است که جنگجویان واقعی معمولاً وقتی خلع سلاح شدند، تسلیم نشده بلکه تازه با چنگ و دندان بسوی دشمن یورش میبرند. اما ظاهراً نویسنده محترم ما نمیداند که این ایبهت میدانهای نبرد، غالباً در صحنه سیاست به چنان بلاهتی ختم میشود که افراد خیال میکنند که وقتی "دانش ایران شناسی" و "علم سوسیالیسم" برای از روی بردن مخالفین کارساز نبود، تازه باید به "سنگ پای قزوین" متوسل شد!

بر همین پایه است که ایشان بعد از آنهمه زحماتی که بر منمت انقلاب سوسیالیستی و در دفاع از جنبش عموم خلقی کشیده است، تازه به "ما" هشدار میدهد که "خطر آن وجود دارد (که)

حداقل تشکل و سازمانیافتگی است و هنوز از آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی برخوردار نیست.

لیکن ما از پذیرش واقعیات، تن دادن به آنها را استنتاج نمی‌کنیم. ما از عدم وجود شرایط ذهنی انقلاب، به این نتیجه نمی‌رسیم که باید ایده انقلاب سوسیالیستی را در گورستان رفرمهای بورژوا - مکرراتیک مدفون کرد؛ بلکه می‌خواهیم برای مهیا نمودن آن تلاش کنیم. ما بخاطر عدم آگاهی طبقه کارگر خود را تا سطح توده های عامی تنزل نمی‌دهیم، بلکه می‌خواهیم آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی را درون توده های کارگر ببریم. ما به بهانه متشکل نبودن توده های کارگر، متجارب فرقه گراشی و خانه نشینی را به بخش آگاه و متشکل این طبقه پیشنهاد نمی‌کنیم، بلکه می‌خواهیم در راستای حزبیت مبارزه کنیم! برای چنین اهدافی است که ما در "چپ کارگری" متشکل شده ایم و بخاطر یکچنین تلاشی است که امروزه از سوی مخالفین انقلاب سوسیالیستی، مورد تهمت و افترا قرار میگیریم.

مرداد ۱۳۷۵

ع. آشتیانی

* ما در شرایط کنونی با انتشار نقطه نظرات کسانی که طرح شعار انقلاب سوسیالیستی را نادرست میدانند، مخالفتی نداریم و آنرا یکی از شروط مبارزه نظری واقعی میدانیم. بولتن بحث "چپ کارگری" میتواند چنین نظراتی را تحمل و برج کند؛ همانطور که در گذشته نیز چنین کرده است. ولی باز کردن "ستون آزاد" و انتشار و برج مقاله آقای شیدان وثیق در آن، این توهم را ایجاد میکند که گویا سایر مقالات، مورد تأیید جمع یا ارگان خاصی هستند!

دنیاه از صفحه ه نیم نشاد

پلتفرم کنونی لاجرم و به درستی پلتفرمی التقاطی است؛ نه تنها این پلتفرم، که هر سند دیگری از این نوع، اگر برای جموع اتحاد چپ کارگری تنظیم شود، تأثیر نشانهایی از التقاط باه در خود خواهد داشت، چرا که اولاً جریان توانقات تنوع وجود، در میان عناصر تشکیل دهنده اتحاد چپ کارگری، - به دلیل همه آنچه که گذشت - از سطح نازل برخوردار است؛ و ثانیاً ترسب درونی خود این اتحاد، خالی از وجوه التقاطی نیست؛ تنها ظن روئندی از پراتیک متشکل و مباحثات نظری - رسم شده، امکان شکل گیری ترانسپون های واقعی نظری و ستاربا پلتفرم های تنوع سیاسی مستخدم و عباتلقاطی، فراهم خواهد شد؛

ساراین، نه دریافتی که خواهان حفظ بی کم و کاست پلتفرم موجودند و نه آنها که خواهان متغای نمودن آن به چپ یا راست، سیاستند، به صورت موضعی که در این تنها مورد، اتحاد میکنند، متضرر به نشان انقلابند و نه شایسته تکثیر!!

دستکاری و اصلاح پلتفرم های اتحاد چپ کارگری، متاسب با رشد، این جریان نه تنها مجاز، که ضروری خواهد بود!

اختلاف واقعی اما، نه بر سر چند و چون بندهای پلتفرم موجود، که در تقابل دو استراتژی و دو خط و مشی اساسا متفاوت ذیل، نهفته است!

استراتژی دامن زدن به جنبش انقلابی سوسیالیستی ایران، از طریق پیگیری امر بازسازی شوریه و تشکیلاتی، نیروی بالفعل و بالقوه موجود کارگری - کمونیستی و استراتژی جولان در مدار بزرگ و تعقیب ایده آل، شکل گیری جنبشی وسیع، عمومی و همه باهم، و اگر لازم شد - که ظاهراً چنین است - "نای خود" و تمانت اتحاد چپ کارگری، در مقصودی عام و موسمی، - علییراف ظاهر بزرگ شده اش، همان مجبه واحد ضد استبدادی است و نه بیشتر!!

کدام است هاین عظم اتحاد چپ کارگری، میباشد، پیش از هر چیز، تکلیف خود را با این بهترین اختلاف، درون اتحاد چپ کارگری، روشن نمایند؛ و این امر اولین آرایش نظری جدی در صفوف این جریان را موجب خواهد شد.

م. آشتیانی
نماه سوبه ۱۷ اوتیل ۱۹۹۶

بار دیگر طبقه کارگر در جنبش همگانی خلقی مستحیل گردد و بدنال جریانات بورژواشی کشیده شود."!

ولی آیا این خطر از جانب چه کسانی طبقه کارگر را تهدید میکند؟ از جانب ما که يدفاع از دولت کارگری و انقلاب سوسیالیستی برخاسته ایم! یا از طرف مبلغ دولت خلقی و انقلاب بورژوا - مکرراتیک؟!!

آقای توکل در این مورد سکوت میکند و بعوض آن، از خود میپرسد: "ترکجا دیده شده است که طبقه کارگر، بدون تشکل و آگاهی لازم بتواند نسبت به انقلاب سوسیالیستی بزند و آن را به پیروزی برساند."!

جدا معلوم نیست این سؤال چگونه به ذهن ایشان خطور کرده و چه کسانی چنین اباطیلی را برزبان آورده اند که: طبقه کارگر، بدون تشکل و آگاهی لازم میتواند نسبت به انقلاب سوسیالیستی بزند و آنرا به پیروزی برساند! ایشان اگر ریگی به کفش نداشت، بعوض آن اباطیل، این سؤال را مطرح می‌ساخت که آیا طبقه کارگر ایران اساساً به آگاهی سوسیالیستی و تشکیلات طبقاتی مستقل خویش نیاز دارد یا نه!

بهرحال ما برای آنکه سؤال آقای توکل را بلاجواب نگذاشته باشیم، پاسخ میدهم که خیر، در هیچکجای دنیا طبقه کارگر بدون تشکل و آگاهی نسبت به انقلاب سوسیالیستی نرزد و در ایران نیز چنین حماقتی از پیشروان جنبش کارگری سر نخواهد زد که روی معجزه حساب باز کنند. اما عکس این قضیه همواره وجود داشته است و در چهار گوشه جهان همیشه کسانی بوده اند که به بهانه نبود شرایط ذهنی انقلاب، بکلی نسبت از تدارک آن بردارند! در همه جنبشهای کارگری همواره عناصری یافت شده اند که به بهانه عدم تشکل و آگاهی طبقه کارگر، علیه هرگونه تشکیلات کارگری و برضد هر نوع آگاهی سوسیالیستی شورش کنند! پس جنبش ما هم میتواند افرادی داشته باشد که کتج خانه بتهشینند و تا مهیا شدن شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی چرتکه بیاندازند و هم طرفداران رفرم را سرزنش کنند، و هم مدافعين انقلاب سوسیالیستی را بباد ناسزا بگیرند و موقرانه اعلام کنند:

"... زیاد هم نباید حرف کسانی را که میگویند، وظیفه

قوری و بلانرنگ طبقه کارگر ایران يك انقلاب سوسیالیستی است

جدي گرفت. اينها از نمونه آن چنابي هستند که میخواست ۲۴

ساعته در ايران انقلاب سوسیالیستی کند و مساله کشاورزی را

هم حل کند و به جای انقلاب سوسیالیستی همکار رژیم شد."

(کار ۲۸۹)

ما نمیدانیم پاسخ شایسته چنین حکمی چیست! هر استادی ممکن است زیر فشار بیکاری تسبیح بدست گرفته و به حرفه فالگیری روی آورد و آخر و عاقبت دیگران را غیب گوئی کند. ولی مطمئنیم که هیچ فالگیری تابحال، حتی برای دشمنانش چنین سرنوشت شومی را پیش گوئی و آرزو نکرده است!

درهرحال تلجائیکه بحث شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی در میان است و مسائل به ما مدافعين انقلاب سوسیالیستی مربوط میشود، هیچیک از ما تابحال در هیچکجا اعلام نکرده ایم که هم اکنون شرایط ذهنی انقلاب مهیا شده و طبقه کارگر ایران به سطح لازم آگاهی و تشکل رسیده است! برعکس، همه ما بر این واقعیت تلخ انگشت تأکید گذارده ایم که طبقه کارگر ایران فاقد

اساس اختلاف

در مجموعه بحث و برخوردهای کتبی و شفاهی که بین گرایش‌های مختلف موجود در اتحاد چپ کارگری صورت گرفته و می‌گیرد، انگشت گذاری بر محور اختلاف آن حلقه کلیدی است که میتواند روند حرکت آتی را روشنتر نماید. حوزه بروز اختلاف ظاهراً خود را در معیار عضویت در اتحاد چپ کارگری نمایان کرده است در حالیکه اصل موضوع ریشه در جای دیگری دارد. هر چند که موضوع پلاتفرم و معیار عضویت نیز بی ارتباط با اصل اختلاف نیست بلکه به نوبه خود بیانگر وجوهای دیگری از اصل مسئله، دیدگاهها و پرنسپبهای برخورد هر گرایش است.

دو گرایش اصلی درون اتحاد چپ که ظاهراً در دو قطب طرفداران پلاتفرم تصویبی نشست دوم اتحاد چپ و طرفداران سه بند فراخون اولیه بعنوان شرط پیوستن به اتحاد چپ کارگری خودنمایی میکنند موضوع اصلی بحث بوده اند. هر چند که گرایش‌های دیگری نیز در درون اتحاد چپ کارگری حول وجوهای و جنبه‌هایی از پلاتفرم تصویبی وجود دارند. ولی تا آنجا که به موضوع اصلی و ریشه‌ای اختلاف یعنی درک از اتحاد چپ کارگری، مضمون و راستای حرکت آن مربوط می‌شود ما شاهد دو اعتقاد کاملاً متفاوت هستیم.

اختلاف در درک از اتحاد چپ کارگری

اصل موضوع

در اولین نشست اتحاد پس از بحث و برخوردهای لازم قطعنامه‌ای مورد تصویب قرار گرفت که در سطور اول آن آمده بود: "۱- اتحاد چپ رادیکال کارگری ضرورتی می‌رم و حیاتی است ۲- این اتحاد را نباید به حل اختلافات موجود موکول کرد. ما معتقدیم که با وجود اختلاف نظرها میتوان و باید بر مبنای نکات مشترک حرکت متحدی را آغاز کرد ۳- ما بر ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر تاکید داریم ولی با توجه به سطح اختلافات موجود و میزان رابطه با جنبش طبقه کارگر و ۴۰۰ در زمان حاضر، شروع اتحاد در سطحی پایینتر از وحدت حزبی و بالاتر از اتحاد عملیاتی موردی را امکان پذیر می‌دانیم که البته این سطح در جریان

شناخته‌های بیشتر و نزدیک‌ها در سیر حرکت، و به تناسب افزایش پیوند با طبقه کارگر میتواند ارتقا یابد."

بنابراین در اولین نشست توافق بود که

اتحاد چپ کارگری میبایست ظرفی باشد برای متشکل کردن چپ رادیکال کارگری، طیفی که علیرغم "وجود اختلاف نظرها" میتواند و باید "بر مبنای نکات مشترک" این طیف "حرکت متحدی" را آغاز نماید. همچنین توافق بود که نوع شکل نهایتاً جهت گیری حزبی را مد نظر دارد که البته در "جریان شناخته‌های بیشتر و نزدیکها در مسیر حرکت و با تناسب افزایش پیوند با طبقه کارگر میتواند ارتقا یابد." همچنین قطعنامه نشست دوم نیز که حاصل بحث و برخوردهای مفصل و توافق همه نیروهای شرکت کننده و امضاءکننده این قطعنامه بوده است تاکید می‌کند که "بحران جنبش کمونیستی ایران با خود ویژگیهای آن در بستر بحران جنبش کمونیستی از شکل گیری و سازماندهی سوسیالیسم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از اتحاد چپ کارگری ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما را در راه سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد." بنابراین نشست دوم نیز بر همان هدف و جهت گیری ای مهر تأیید می‌زند که در نشست اول صورت گرفته بود. یعنی اتحاد چپ کارگری هدفش "ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی سوسیالیسم رادیکال کارگری کمک نماید." بنابراین خط سیری که از مجمع اول اتحاد چپ تا مجمع دوم و حتی تا آستانه برگزاری نشست سوم هیچگونه اختلافی حول آن وجود نداشته است؟! همانا عبارت بوده است از درک مشترکی که اتحاد چپ کارگری قصد آن دارد طیف چپ رادیکال یا سوسیالیستهای رادیکال را متشکل نماید. بنابراین امضای آگاهانه همه نیروهای واقف معتقد به چنین تشکیلی، با چنین مضمونی نه سو تفاهم بوده است نه شوخی. بنابراین جدا این که رفقای راه کارگر قبلاً با در موازات چه درکی از "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" داشته اند، بنظر میرسد که با امضای اسناد این دو نشست که اهدافش به صراحت قید و تاکید گردیده است به این پروسه روی آورده و به امضای خود حول آن متعهد میشوند.

اما مباحثات درون نشست سوم حول معیار عضویت و اعلام این نکته از جانب غایندگان رسمی راه کارگر در پایان نشست که " ما با هم بر سر مضمون اتحاد چپ کارگری اختلاف داریم" و بویژه مقالات بعدی رفقا پس از این نشست این امر را محرز نمود که اختلاف رفقا با طیف طرفداران پلاتفرم بر سر معیار عضویت، در واقع بیان اختلاف انحصارا مضمونی آنها با همه دیگر شرکت کنندگان در این پروژه (تاکید میکنم با همه دیگر شرکت کنندگان چرا که در رابطه با درک از اتحاد چپ کارگری تمامی امضا کنندگان دیگر، درک و قصد واحدی مبنی بر متشکل کردن طیف سوسیالیسم رادیکال کارگری داشتند حتی رفقای دفترهای سوسیالیستی نیز که از اتحاد عمل پایدار دفاع مینمایند، تناقضی که باید خود رفقا پاسخگو باشند، در مورد مضمون و قصد اتحاد چپ کارگری در متشکل کردن این طیف اختلافی با مصوبات تاکنونی ندارند) بر سر درک از اتحاد چپ و مضمون آن است. یعنی درست پس از یکسال و هفت ماه که از مصوبه اولین نشست اتحاد چپ کارگری تاریخ ۱۵مه ۱۹۹۴ و نه ماه از مصوبه نشست دوم بتاريخ ۱۲ فوریه ۱۹۹۵ ما در نشست سوم که بتاريخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵ برگزار می شود شاهد آن می شویم که رفقای راه کارگر — موضعی دیگر گرفته اند که نهایتا منجر به نگارش این سطر در قطعنامه تصویبی در این نشست میگردد.

"نظر به اینکه طی مباحثات مجمع عمومی اتحاد چپ کارگری در بین بخشی از از نیروهای شرکت کننده حول درک از اتحاد چپ کارگری و شرایط عضویت در آن، درکهای متفاوتی وجود دارد..." لازم به ذکر است که در مورد درک از اتحاد چپ کارگری منظور از "در بین بخشی از نیروهای شرکت کننده" همانا درک رفقای راه کارگر در یک طرف و درک دیگر شرکت کنندگان از اتحاد چپ کارگری در طرف دیگر بوده است. اگر در مورد درک از اتحاد چپ اختلافی وجود نداشت بحث شرط عضویت و پلاتفرم و نکاتی از این دست غی نوانست مشکلی جدی تلقی شوند این امر مانند هر اختلاف دیگری که در پروسه حرکت بروز خواهد نمود میتوانست و میتواند به بحث عمومی و تصمیم گیری عمومی در نشستهای عالی بعدی موكول گردد اما اختلاف

مضمونی، اختلافی که در مسیر حرکت تا سطح نشست سوم صحبتی از آن نبود از جنسی کاملاً متفاوت بود که در خسور تعمق ویژه است، آیا در بیان این تفاوت روشن، مستند، مکتوب و امضا شده افزای ناحی نسبت به راه کارگر وجود دارد؟ آیا به راستی در پشت دعوی پلاتفرم که آن نیز روند منطقی و طبق قرار را دنبال کرده است که در زیر به آن می-پردازیم اختلاف اساسی دیگری نهفته نیست؟ آیا راه کارگر به امضای خود در نشست اول و دوم پشت پا نزده است؟

دیدگاه رفقای راه کارگر

از اتحاد چپ کارگری

رفقای راه کارگر دیدگاه خود را بتفصیل

توضیح داده اند و درواقع همه رفقا در جریان نظرات و نوع تشکیلی که مد نظر راه کارگر است قرار دارند اما برای مقایسه کلی و در ادامه پی گرفتن نظرات ذکر مواردی از خطوط اصلی بدون فایده نیست. رفقا می گویند و در واقع در درک از اتحاد چپ و آنچه که این تشکیل باید باشد میگویند:

"...اما برای اینکه بتواند بر بنیادی طبقاتی بنا شود، باید بخواند و بتواند بخشهای مختلف طبقه کارگر را به همگرایی وادارد و حول هدفهای روشن متحد سازد" رفیق شالگونی بولتن شماره ۳ ص ۴۱ یعنی ظرفی برای بخشهای مختلف طبقه کارگر و با "... مگر از طریق استفاده از همه استعدادها و امکانات برای شکل دادن به بلوکی طبقاتی از کارگران و زحمتکشان هم سرنوشت با آنها" بولتن ص ۴۲ بلوکی طبقاتی از کارگران و زحمتکشان هم سرنوشت با آنها. و یا آنچه ما از اتحاد چپ کارگری می خواهیم اتحاد طبقه کارگر است در برابر طبقه سرمایه دار و دولت آن است" رفیق برهان بولتن شماره ۵ ص ۱۲. رفقا از اتحاد چپ کارگری اتحاد طبقه کارگر در برابر طبقه سرمایه و دولت آن را دنبال می نمایند نه آنگونه که در نشست اول و دوم امضا زده اند "سازماندهی طیف سوسیالیسم رادیکال کارگری" را، ارزیابی رفقا در شرایط حاضر مبنی بر آنست که "هر قدر اتحاد افقی-یعنی اتحاد هواداران سوسیالیسم حول منافع عمومی طبقه-اتحاد عمودی-یعنی گرایش و توجه توده کارگران و زحمتکشان به منافع عمومی طبقه شان و گردیدن به امر آزادی و سوسیالیسم-

عمیقتر خواهد شد بولتن شماره ۵ ص ۴۹ و خلاصه اینکه "معتمدیم از طریق دومی یعنی اتحاد طبقه کارگر برای سوسیالیسم میتوان به اولی یعنی اتحاد کمونیستها دست یافت" همانجای ۵۰ بنابراین واضح است که نه تنها ما با دو درک از اتحاد چپ کارگری روبرو هستیم بلکه حتی با دو ارزیابی متفاوت از الویت کار نیروهای چپ و کمونیست یعنی اتحاد کمونیستها در راستای اتحاد طبقاتی و بالعکس اتحاد طبقاتی در راستای اتحاد کمونیستها.

هر چند که مصوبات نشست اول و دوم درباره درک از اتحاد چپ کارگری این مباحثات را پشت سر گذارده بود و بویژه در بحثهای خود در دو نشست بنظر میرسید که اختلاف نظری وجود ندارد اما ببینیم که طرح رفقای راه کارگر بعنوان وظیفه مقدم ما و بعنوان مضمون اصلی و هویت اتحاد چپ کارگری تا چه حد منطقی بوده و تا چه حد با خود ویژگیهای مقطعی که در آن بسر می بریم و بویژه وضعیت ما نیروهای چپ مهاجر همخوانی دارد. در نظر داشته باشیم که صحبت نه بر سر رد تلاش برای متشکل کردن کل طبقه بلکه صحبت بر سر تقدم و شروع کار جبههای گرد آمده در اتحاد چپ کارگری الخصوص و چپ ها العموم است. اول: اگر قرار باشد که تشکل طبقه؟

کارگران یعنی تشکلی که از منافع کل طبقه کارگر در مقابل کل طبقه سرمایه دار دفاع کند شکل بگیرد پیش از هر چیز این شکل بوجود نیاید مگر آنکه کارگران پیشرو مسلح به این ایده شده باشند. یعنی تشکل طبقاتی اینچنین را نمیتوان مقدماتا از پایین طرح و عملی کرد پیش از آنکه پیشروترین کارگران این ایده را جذب کرده و در جهت آن گام بردارند. در نظر بگیریم که صحبت بر سر تشکلی است که میخواهد برای سوسیالیسم و دموکراسی مبارزه کند و نه هر تشکلی از کارگران. واقعیت این است که حتی بسیاری از کارگران پیشرو نیز به این امر وقوف ندارند که حل بسیاری از مصائب اجتماعی در گرو تشکل یابی جهت دار کل کارگران و نیروهای متلف آنست. صحبت بر سر رد ایده متشکل کردن طبقه کارگر نیست چرا که بدون اعتقاد بدان دیگر کسی نمیتواند مدعی باشد که واقعا کمونیست است، بلکه صحبت بر

سر نقطه شروع کار است. اگر کمونیستها خود را به جای طبقه غنیانند، اگر آنها منافع ویژه بجز منافع طبقه کارگر ندارند، اگر آنها اصول فرقه ای خاصی را ارجح بر منافع کل طبقه پیش نمی کشند و ... اما آیا بخیر از این است (آنگونه که رفقای راه کارگر ظاهر را در نقل قولهای متعدد خود به آن اشاره می نمایند) که آنها در عمل پیشرفته ترین، مصمم ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر کشورند. بخشی که همه بخشها را پیش میرانند! شاید کلمه مصمم ترین در مورد — کمونیستهای ایرانی صدق بکند اما مسلما "پیشرفته ترین" (تا اینکه این کلمه را چگونه بفهمیم) در مورد ما مصداق ندارد. آیا برآستی این بخش که قرار است در عمل و نه در ادعا همه بخشهای دیگر را پیش براند خود اکنون چه بخشی است؟ آیا برآستی بخشی که نتوانسته هنوز خود را بعنوان یک بخش یا چند بخش کلی، متشکل و معرفی نماید "بخشی که علیرغم وجود نقطه اشتراك اساسی بر سر نقطه افتراقات مشتاق هر چه بیشتر دریدن یکدیگر است" بخشی که می تواند يك یا چند "بخش" باشد اما هزاران تکه است. بخشی که هنوز تعادل خود را پس از ضربات گجج کننده سالهای گذشته چه در عرصه ملی و چه در عرصه جهانی اتفاق افتاده به دست نیاورده است. بخشی که هنوز هیچ نقد جاندار و قانع کننده ای از گذشته خود چه در عرصه ملی و چه در عرصه جهانی بعمل نیاورده و هنوز اسیر عقب مانده ترین پراکندگی فرقه ایست و نیروهای مراتب بیشترش در خارج فرقه ها بطور فردی امتیزه شده اند و ... چگونه میخواهد "پیش بردن همه بخشهای دیگر طبقه" را حلقه مقدم و ظایفش دانسته و آنها را در دستور بلافاصله کارهایش بگذارد. اگر کمونیستهای ایرانی نتوانند مقدماتا در کلی ترین خطوط اساسی خود را متشکل غوده و در قدمهای بعدی سیاستهای عملی، مبارزاتی خویش را روشن نمایند — عالیتین دستاوردشان در "متشکل کردن" طبقه همانا تکه پارگی خود را به درون طبقه کشیدن خواهد بود و مانند گذشته با ادعای "متشکل نمودن طبقه" آنها را از آنچه که هست نیز تکه پاره تر کنند! کمونیستهایی که نفهمیده بودند که "منافع جز منافع کل طبقه کارگر ندارند" پیش از آن و بیش از آن نفهمیده بودند که منافع ویژه ای در بین خودشان ندارند. اگر غسی

خواهیم تاریخ ترازیک شقه کردن طبقه کارگرا در دهه گذشته اینبار بشکل کمیک از سر بگیریم، بیائیم بشکل مسولانه به هویت یابی جدیدمان در وهله اول کمک کنیم بدانیم در کلیت خود چه بودیم چه میخواهیم باشیم، برنامه ها و شیوه عملمان را در يك سازمانیابی مشترک به شکل اصولی، اثباتی و کارساز تدوین غانیم. ما کمونیستها بایست پیش از هر چیز این لیافت و ظرفیت اولیه را در متشکل کردن خود نشان دهیم. اگر ما نتوانیم این مرحله ضروری و مقدم را نه به شکل گذشته بلکه دقیقاً به همین شیوه ای که اکنون آهنگ آن نواخته می شود یعنی وحدت نظر بر سر اساسی ترین خطوط هویتی مشترکمان و تحمل اختلافات و اتخاذ تدابیری منطقی و پیشرفته برای بحث و مبارزه ایده نولوژیک رفیقانه، طرح وظایف مرحله ای بحث و تصمیم گیری در قبال آنها و داشتن نقشه ای روشن برای فعالیت عملی و ۱۰۰۰ را دنبال غایبیم تنها آنوقت شایستگی آنها خواهیم داشت که در راه طبقه کارگر قدمی در خور برداریم. خلاصه کلام اینکه اگر چپ به سازمانیابی خود کمکی نکند پیش راندن همه بخشهای دیگر و ۱۰۰۰ باد هوا خواهد بود.

دوم: بحران چپ بحرانی جدیست. اشاره بدین بحران و راه برون رفت از آن بدرستی سر لوحه و سرنیتر برگزاری میبارها در پنج سال گذشته بوده است. اشاره بدین امر در تمامی مباحثات چند سال اخیر، ذکر این نکته در اولین سطر قطعنامه نشست دوم و اشاره برای سازمانیابی سوسیالیستیهای رادیکال در مسیر حل این بحران و غیره انگشت گذاری بر این نکته کلیدی و مقدم بوده است. برای غلبه بر این امر مهم باید کار را از جایی آغاز کرد. تاکید بر امر متشکل غودن طبقه به عنوان مهمترین وظیفه کمونیستها جدی نگرفتن بحران یاد شده و با کفایت نسبی نقدها و اثباتیهای تاکنونی را معنا می نماید. واقعیت آنست که هیچکدام از نقد و اثباتیهای تاکنونی جذبه و مقبولیتی در خود را نداشته است و گرنه وضعیت رو به تحلیل تشکلهای موجود کمونیستی و افراد فزاینده هر چه بیشتر بدین شکل در دناک ادامه نمی یافت. این امر در گرو يك تلاش مسولانه جدی و جمعی همه کمونیستها در يك چهار چوب تعلق عمومی است. حتی اگر

چشم بر استدلالات یکدیگر بیندیم و تنها وضعیت جاری را بعنوان يك روند تجربی مورد نظر قرار دهیم خواهیم دید که تشکلهای کمونیستی موجود بدون استغنا روندی نزولی را چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی از سر میگذرانند. علیرغم آنکه بهر حال هر يك نقد و بررسی نیم بندی از خود ارائه داده اند در مقابل تلاش جمعی آنها در سیمای اتحاد چپ کارگری علیرغم بسیاری ضعفها و در جازدها، علیرغم تازگی و نطفه ای بودن این تلاش، کشش و جذبه ای نسبی در بین و برون از خود ایجاد نموده است که درصدد موفقیت آن به حرکتیهای اصولی بعدی آن بستگی خواهد داشت. بنابراین باز هم ترجمان دو درک از چپ کارگری در این سوال متجلی می شود. آیا می خواهیم یا هویتهای تقسیم شده و رو به اضمحلال تشکلهای کنونی به امر سازمانیابی طبقاتی بعنوان حلقه مقدم وظایف برداریم یا آنکه باید هویت اثباتی کل کمونیستهای رادیکال حلقه مقدم فعالیتهای کارگری بعدی باشد؟

سوم: یکی از خود ویژگیهای بحران جنبش کمونیستی، تجزیه لایه بندیهای سنتی گذشته و شکل گیری دسته بندیهای جدید آنست. واقعیت انکار ناپذیری که در جلو چشمان ما در حال گذار است این امر را نشان می دهد که سیمای بسیاری از نیروهای چپ و یا عناصری از آن در حال تغییر و تحول است. چپ رادیکال بعنوان بخشی از این مجموعه که سابقه پوپولیسم و بورکراتیسم را در حوزه های مختلف نظری و عملی در پرونده خویش دارد، بعلت مجموعه ای از ضعفها نیروهایی از خود بیرون می دهد که در سیمای جدید سوسیال دمکراسی - رفرمیسم، لیبرالیسم و ۱۰۰۰ خود غایب میکنند و بلاخره بخش قابل توجهی از نیروهای سانش بعلت غریزه رادیکالیسم جذب هیچک از جریانات فکری دیگر نمی شود و در بهترین حالت در حوزه هایی از فعالیت دمکراتیک خود را مشغول میگردانند.

در دوره ای که بلوک بندیهای جدید در حال شکل گیریست طبیعی است که هر کدام از لایه های جدید هویت یافته بکوشند تا دستگاه نظری عملی خویش را سازمان بخشند. واقعیت اینست که هر لایه ای از کارگران (کارگران پیشرو، میانه عقب مانده) چه آگاهانه و چه در جهان بینی ناخود-

آگاه خود یا طرحهای معینی را برای معضلات اجتماعی جامعه خویش ارائه می‌دهند و یا جذب طرحهای معینی میشوند.

سئوالاتی که بعنوان يك وظیفه سنگین در مقابل کمونیستها و چپ رادیکال قرار دارد اینست که با توجه به شرایط یاد شده این لایه از چپ (چپ رادیکال) در کلیت خود چه طرح و برنامه ای برای حل معضلات اجتماعی ارائه میدهد. پاسخ اینست که این چپ در کلیت خود به عنوان جمعی نسبتاً یکپارچه وجود ندارد. خود تجزیه شده و تکه پاره است و برنامه هایش نیز تکه تکه و غیر جذاب است، نیروی متشکل در پی ندارد، که آتشبار کند. از غامی رقیبانش که توده ها را به سربانی دیگر خواهند برد عقبتر است، و توده ها نسبت به آن سو تفاهمی حداقل ۸۰ ساله دارند...

در چنین شرایطی که ما بیش از هر زمان دیگر به شفافیت و هویت یابی خود بعنوان يك مجموعه نیاز داریم و پیش از آنکه به این هویت یابی متشکل، برنامه ای و سیاسی مادیت ببخشیم ارائه طرحهای کلی و همه گیر، طرحهای طبقاتی که طبیعتاً شامل لایه های مختلف يك طبقه میگردد، در ابهام گذاردن بلوکهای مختلف متشکل آن مجموعه کلی است. عبارت دیگر چه از زاویه گرایشات مختلف سیاسی برنامه ای و چه از زاویه گرایشات مختلف طبقاتی درون يك بلوک طبقاتی فراگیر، هر لایه به این امر متشکل نیز از زاویه خاص خود نگاه میکند. اگر قرار باشد که سوسیالیستهای رادیکال، چپهای رادیکال و یا هر نام دیگری که بخواهیم روی آن بگذاریم، اگر قرار باشد که کارگران پیشرو در ظرفی بزرگتر در کنار دیگر لایه های این چپ و با این طبقه گرد هم آیند، آیا باید بلاخره این لایه از چپ در وهله اول وجود داشته باشد یا نه؟

ما در وهله اول به بازسازی و تجویز همین چپ رادیکال نیاز داریم. پروسه بازنگری و بازسازی ما نمایی تواند مقدماً در يك مجموعه ناممگون از کل چپها و یا به تعبیر دیگر در مجموعه کلی طبقاتی صورت بپذیرد.

چهارم: اگر حتی صحبت بر سر این میبود که اتحاد چپ میبایست نهایتاً متشکل کردن طبقه را وظیفه عمده خود بداند باز هم فکر نمی کنیم کسی مخالف آن بود

اما اگر صحبت بر سر آن باشد این تشکل فعلاً نباید متشکل کردن سوسیالیستهای رادیکال را وظیفه خود بداند بلکه به ظرف فراگیر طبقه تبدیل شود که از نظریات راه کارگر با مجموعه استدلالاتی که می آورند چنین است و نقطه مخالف خود را با پلاتفرم نیز از همین زاویه آغاز نمودند باید گفت که اولاً تشکل طبقاتی کارگران با از طریق مجموعه ای از فعالیتهای کارگری که از سطوح و تنوع بسیار گوناگونی میگذرد قابل حصول است و یا از طریق همکاریهای پایه ای لایه های مختلف را غنی توان ابتدا با سه فرمول کلی بدون تعریف سوسیالیسم، دمکراسی، دولت کارگری متشکل نمود. مثلاً شعار سوسیالیسم شاید بتواند تنها نقطه اشتراك بخشی کارگران پیشرو باشد. این موضوعات در شعارها، تاکتیکها و مبارزات متنوع که حتی در بسیاری از موارد شاید نتوان نامی مستقیم از این

سه مقوله برد بلکه مضمون آن هدف اصلی باشد میتوانند قطب غا و جهت فعالیت کارگری را نشان بزنند. پیش شرط گذاشتن فرمولهای اینچنین، نیابت را در ابتدا گنجانیدن چیزی جز به بن بست کشیدن روند شکل گیری تشکلهای طبقاتی با این جوهر نیست. اگر قرار میبود که گرایشات سیاسی سازمانی طبقه یعنی لایه های مختلف چپ را حول بندهای یاد شده متشکل می کردیم باز هم حرف دیگری بود. اما تشکلهای طبقاتی که محل حضور و فعالیت لایه های مختلف توده های کارگری است تنها از طریق بندهای سیاسی-برنامه ای ملموس و خود شده عملی ممکن است و نه لزوماً ذکر مستقیم فرمولهایی از قبیل سوسیالیسم. حتی اگر در این مورد نیز سو تفاهم یا سو برداشت نسبت به نظرات رفقای راه کارگر از جانب ما وجود داشته باشد روند اصول برخورد حول این مسئله نیز اینست که اتحاد چپ کارگری در مراحل بعدی، مضمون فعالیت، تاکتیکها، سیاست انقلابی و خلاصه کار در درون طبقه را در بین و بیرون از خود به بحث و مبارزه اندولژیک جدی بپردازد و نهایتاً در نشستی تدارک دیده شده در مورد آن تصمیم گیری نماید. یعنی همان کاری که قرار بود اتحاد چپ کارگری پس از تصویب پلاتفرم و اساسنامه در دستور کار خود بگذارد. و اگر چنین وقفه ای در روند بحث پلاتفرم ایجاد نمیشد، شاید اکنون بطور جدی

در گِر تعیین سیاستهای خود در این زمینه و در کنار مجموعه موضوعات دیگر بودیم.

اختلاف بر سر پلاتفرم

همانگونه که اشاره کردم اختلاف بر سر پلاتفرم و یا عبارتی معیار پیوستن به اتحاد چپ کارگری اختلافی ناشی از موضوع اصلی یعنی درک ما از اتحاد چپ کارگری و مضمون آنست. اما به نوبه خود موضوعیست مورد اختلاف، با این تفاوت که اگر در رابطه با مضمون اتحاد چپ کارگری تنها دو گرایش اصلی وجود دارد در حو. پلاتفرم ما با سایه روشنهای دیگری که در خود نشست تصویبی پلاتفرم نیز حضور داشتند روبرو هستیم. گرایشانی که مثلا با قید آزادیهای بی قید و شرط مخالف بودند و یا گرایشانی که پس از تصویب پلاتفرم به اتحاد چپ کارگری پیوسته اند. تا آنجایی که به رفقای دسته اول مربوط میشود رفقا خود را در جیاره-جوب پلاتفرم می^{فشد} و مثلا بحث حول آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را به روند مبارزه ایدئولوژیک بعدی که قرار بود از نشست دوم تا سوم دنبال شود موکول نمودند و تا آنجائیکه به رفقای جدید مربوط میشود با مجموعه رفقای که نظرات اصلاحی و تدقیقی برای پلاتفرم دارند نیز این امر از طریق تنها روش اصولی مقدور است یعنی تدارک بحث و تغییر پلاتفرم در نشستهای عالی بعدی اتحاد چپ کارگری، و نه دست بردن در آن در هر وقت و بی وقت، زیرا که در آنصورت غی-سوان حرکتی پایدار و جدی سازمان داد و با هیچگونه اصولیتی نیز قابل توضیح نیست امری که در خود پلاتفرم نیز پیشبینی شده است. اما نظر رفقای راه کارگر در این مورینزاز خ-سود ویژگی خاصی برخوردار است که جای درنگ بسیار دارد. اولین نکته قابل مکت، روایت خاص رفقا از حکایت پسر آمده است که بی شباهت با حکایات از سر گذشته در مورد درک از اتحاد چپ کارگری نیست.

در اولین نشست اتحاد چپ کارگری در مصوبه ای که حاصل این نشست بوده ضمن تاکید بر ضرورت تشکیل بابی "چپ رادیکال کارگری" بر اساس "نکات مشترک" تاکید می شود: "۴- پلاتفرم اتحاد چپ از طریق مباحثات و تعیین نکات اشتراك واقعی تهیه خواهد شد

۵- شکل این اتحاد و همکاری به تناسب مضمون پلاتفرم حاصله و در جریان مباحثات نیروهای شرکت کننده تعیین خواهد شد." توجه شود که صحبت بر سر تعیین نکات مشترک و یا پلاتفرم این طیف است و نه آنگونه که اکنون رفقای راه کارگر می گویند پلاتفرم عبارت است از "پایه همکاری مشترک نیروهایی که به فراخوان پاسخ مثبت داده اند". این تعبیر خاص، تنها منحصر به رفقای راه کارگر است که معلوم نیست از کجا استخراج غوده اند. آیا نشست اول وظیفه تعیین پایه های مشترک نیروهایی که به فراخوان پاسخ مثبت داده بودند را به نشست دوم محول نموده بود یا تعیین نکات مشترک طیف چپ رادیکال کارگری را؟ علیرغم همین نکته ظریفی که رفیق برهان سعی میکند آنرا فرموله نماید مبنی بر اینکه پلاتفرم، پلاتفرم جمع پیوستن به فراخوان است. مصوبه نشست اول در این مورد نیز صریح است، "جمع ما جمع فراخوان دهنده است، ولی این حرکت به این جمع محدود نمیشود بر اساس فراخوان، نیروهائیکه جمع میشوند طی مباحثات فی ما بین به پلاتفرم و شکل اتحاد دست خواهند یافت". بنابراین جمعی که به فراخوان راه کارگر پاسخ مثبت داده بودند. یار دیگر از همه نیروهایی که تا این مقطع در این روند شراکت داشتند میخواهند که برای تدوین پلاتفرم طیف چپ رادیکال کارگری در این مباحثات شرکت نموده تا در نشست بعدی به این مهم پرداخته شود. و چنانکه مبدانیم هیئت منتخب مجمع اول در این رابطه دست به ارسال نامه ها و دعوت مستقیم از نیروهای هر چه بیشتری برای شرکت در تدوین پلاتفرم زد و انتشار علنی مصوبه نشست اول و دعوت علنی و عمومی نیز^{انفرا} دیگر صورت گرفته بود. بنابراین همگی میدانستیم که ما در نشست دوم پلاتفرم این طیف را تدوین خواهیم کرد. نه آنگونه که راه کارگر مدعی ویژه تعبیری ویژه است. تعبیری که جز رفقای راه کارگر هیچکس همچنین "سو-فهامی" نداشته است. آیا براسستی نکته ای مبهم در این روند وجود داشت و دارد. آبا مگر غیر از این بود که در نشست دوم تلاش و همفکری عمومی برای تدوین پلاتفرم اتحاد چپ کارگری و نقطه "توافقات واشتراكات این اتحاد" بوده است.

همه شرکت کنندگان نشست دوم بخوبی

بیاد دارند که تلاش جمعی این نشست بر این امر متکی بوده است. و همگی از پیش میدانستند که این وظیفه از طریق نشست اول به این نشست محول شده است. و از جمله رفقای راه کارگر نیز میدانستند که این نشست بدین خاطر برگزار میشود. و دلیل این مدعا اینکه رفقای راه کارگر در تمامی بحثهای این نشست تلاششان براین امر متکی بوده که پلاتفرم اتحاد چپ کارگری همان سه بند نظر ایشان باشد. بنابراین تفاوت رفقای راه کارگر با دیگران این نبود که اتحاد چپ کارگری در کلیتش پلاتفرمی نداشته باشد. و ثانیاً این نبود که قصد تدوین پلاتفرمی دارند که تنها متعلق به کسانی است که به فراخوان پاسخ مثبت داده اند. در بیان این نکته نیز هیچگونه افتراقی نسبت به رفقای راه کارگر وجود ندارد و تمامی رفقای شرکت کننده و ناظر نیز بخوبی میدانند که در پروسه بحث و برخورد های درون نشست دوم تلاش رفقا مبنی بر آن بوده است که پلاتفرم اتحاد چپ کارگری شامل سه بند کلی و بدون تعریف سوسیالیسم، دموکراسی، و دولت کارگری باشد. و همه بخوبی میدانند که در این رابطه همه شرکت کنندگان در مقابل ایشان قرار داشتند. اکنون سوال دیگری در روبرو قرار میگیرد مبنی بر اینکه اگر نشست دوم پیشنهاد رفقا را میپذیرفت یعنی اگر سه بند مورد اشاره، پلاتفرم اتحاد چپ کارگری میشد آیا این پلاتفرم طبیعتاً شرط ورود به اتحاد چپ کارگری بود یا نه؟ طبیعتاً آری چرا که هر پلاتفرم هویتی برای هر تشکل شرط ورود است.

اما ببینیم رفیق برهان در این رابطه چه میگوید. وی مینویسد "چرا نباید پلاتفرم (نه تنها این پلاتفرم بلکه هیچ پلاتفرمی) شرط ورود به اتحاد چپ کارگری باشد" یعنی چه. یعنی حتی اگر تلاش رفقا در نشست دوم به غر می رسید و نشست سه بند مورد نظر رفقا را پلاتفرم هویتی اتحاد چپ میدانست در آنصورت نیز "هیچ پلاتفرمی" شرط ورود نبود؟ بالاخره معلوم هست که این تشکل بی در و بیکر چه منطق و روالی باید داشته باشد؟ اگر قرار است که اتحاد چپ کارگری پلاتفرمی برای معرفی خود نداشته باشد در آنصورت نیز لازم نیست که پلاتفرمی بعنوان شرط ورود داشته باشد و بالعکس. و اگر قرار است کلبتی بیانگر نقاط اشتراك عمومی

اتحاد چپ کارگری و هویت آن باشد، طبیعتاً میبایست نه تنها شرط درون ماندگان این اتحاد بلکه شرط جدید پیوستگان نیز باشد. تا زمانیکه کمیت و کیفیت جدید نیروها قصد تغییر، تصحیح و تعویض آنها غایبند. آنهم مرحله به مرحله و نشست به نشست. خلاصه کلام اینکه نشست دوم به همان وعده ای عمل کرد که نشست اول به عهده آن گذاشته بود. و قطعنامه نشست دوم شیوه ای را اتخاذ و مورد تصویب قرار داد که درستترین شیوه تغییر پلاتفرم بوده است. در پیش نویس همین قطعنامه اتفاقاً ذکر گردیده بود که این پلاتفرم و درکیایی که از بندهای آن وجود دارد بلافاصله به مبارزه ایدئولوژیک گذاشته میشود تا در روند آتی به پلاتفرمی که حاصل شراکت وسیع تر و دقیقتر باشد دست یابیم. این سطور در هنگام تفکیک همین قطعنامه به دو قسمت پلاتفرم و دستور کار واحدها حذف گردید (با از قلم افتاد) که علیرغم بخشی از پیشنهادات مجدداً نیز در نشریه توضیح داده نشد. اما جدای از این توضیح خاص صی که بالاخره جبران نگردید، راستای عمومی قید شده در انتهای پلاتفرم به اندازه کافی گویاست مبنی بر اینکه "ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را بمثابة کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی میکنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود بجای آن هستیم. ما از همه افراد و نیروهایی که خود را متعلق به این طیف می دانند دعوت میکنیم که به کمک یکدیگر و با حفظ استقلال سیاسی- تشکیلاتی در سطوح محلی و منطقه ای به ایجاد واحدهای پایدار خود سامانی که پایه های این اتحاد را بنا مینهند، مبارزیت کنند. این واحدها به مباحثات نظری برای فائق آمدن بر بحران فعلی و تدوین برنامه و استراتژی لازم برای تدارك حزب انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر دامن خواهد زد و در دو حوزه دموکراتیک و سوسیالیستی به ایجاد و گسترش همکاریهای عملی و مبارزاتی کمک خواهد کرد." تنها مغلطه گری میتواند نپذیرد که در این پروسه عمومی بحث پلاتفرم و هویت، جزئی از این تلاش و شراکت عمومی نیست که راه را برای همه نظرات، گرایشات و پیشنهادات چه شامل نیروهای قدیم و جدید باز گذاشته است.

پاسخ به چند ایراد رفقای راه کارگر:

گفته میشود که پلاتفرم تصویبی پلاتفرم يك

گرایش است و مزیت سه بند مورد دفاع رفقا در این است که تعلق طبقاتی را که جای گرایش‌هاست در آن باز است بیان می‌نماید. در این رابطه باید گفت که اولاً: در پروسه تدوین و تصویب پلاتفرم تلاش آگاهانه همه شرکت کنندگان در جهت تدوین پلاتفرم طیف سوسیالیستهای رادیکال کارگری بوده است و نه یک گرایش از آن. امری که پلاتفرم در انعکاس آن علیرغم بخشی از نکات قابل بحث موفق بوده است. واضح است که با شروع مبارزه ایدئولوژیک (امری که قرار بود از نشست دوم تا سوم دنبال شود) گرایش‌ها متعدد شروع به تعریف و هویت بابی خود خواهند کرد. شکل‌گیری و وجود گرایش‌ها متعدد در زیر این پلاتفرم و هر پلاتفرم مشابه آتی امری غیر قابل انکار است. آیا به سادگی روشن نیست که بر سر وجوهای مختلف پلاتفرم تصویری مربوط به بند سوسیالیسم رابطه آن با انقلاب جهانی، آهنگ حرکت، بحثهای راجع به بخشهای مختلف اقتصاد، ویژگی طبقه کارگر و لایه‌های مختلف آن در مقطع کنونی سرمایه داری به طور عام و خود ویژه گئیهای سرمایه داری در ایران بطور خاص، مؤتلفین طبقه کارگر و ... یا بحثهای راجع به خود حکومتی کارگران و توده‌ها، ساختمان دولت، نقش شوراهای، رابطه شوراهای و یا حکومت نوع شورائی یا دیگر اشکال پارلمانی، مجلس موسسان، حق رای عمومی، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، جدایی دین از دولت و ... و بسیار موارد دیگر گرایش‌هاست بسیار متعددی در درون طیف سوسیالیستهای رادیکال و در زیر همین پلاتفرم و یا هر پلاتفرم تصویری آتی شکل بگیرد.

پلاتفرم سعی اش بر آن بود که در توضیحاتی بسیار عام و کلی، خطوط کلی سیمای این بخش از سوسیالیست‌ها را روشن نموده و مرز خود را با سوسیال دمکراسی، سوسیال لیبرال‌ها، رفرمیست‌ها و بیان بدارد. و به اعتقاد من در این رابطه موفق بوده است. اگر در جایی وارد تعریف خاص گرایش معین گردیده رفقا میتوانند به طور مشخص به آن نکته حمله ببرند و این مشکل را بر طرف نمایند، بطوریکه تا کنون هیچکس چنین نکرده است. اگر واقعاً توضیحاتی از این قبیل در پلاتفرم وجود دارد رفقای راه کارگر میتوانند بروی آن توضیحات انگشت بگذارند و نه آنکه در

مقابلش سه بند (سه کلمه) کلی، مبهم و گیج کننده را بگذارند. ثانیاً اگر این پلاتفرم، پلاتفرم یک گرایش است چرا رفقای راه کارگر این نکته را در هنگام رای دادن اشاره نکردند. آیا براسنی آنها به پلاتفرم یک گرایش رای داده بودند. آیا براسنی تمامی شرکت کنندگان در نشست (که کافیهست آدمی نگامی به اسامی و سوابق و سیمای سازمانی آنها ببندازند) از جنس یک گرایش بوده و یا هستند؟ آدمی از ذکر چنین نکاتی از رفقای که سابقه سیاسی طولانی دارند غرق در تعجب میشود! "پلاتفرم یک گرایش"!!

گفته میشود که پلاتفرم تصویری پلاتفرمی ایدئولوژیک است. در حالیکه میبایست بر تعلقات طبقاتی پای فشرده. ذکر این نکته نیز بدون هیچگونه توضیح و اثباتی صورت میپذیرد. اگر ذکر این نکته که سوسیالیسم در عام ترین خطوط چیست را ایدئولوژیک بنا می‌م، پس باید ذکر خود کلمه سوسیالیسم نیز ایدئولوژیک تلقی شود. هبنتور مربوط میشود به بند راجع به دمکراسی، دولت کارگری، حقوق دمکراتیک ذکر شده در پلاتفرم. واقعیت آنست که نه خود پلاتفرم ایدئولوژیک است و نه شرطی ایدئولوژیک برای دیگران گذاشته شده است. هر کس که خود را در چپا رجوب هویتی آن میبندد میتواند با این جمع همکاری نماید. ثانیاً اگر بخواهیم طبقاتی توضیح بدهیم چگونه که رفقای راه کارگر خیلی دوست دارند بشنوند و نپذیرند، این پلاتفرم سعی میکند پلاتفرمی متعلق به کارگران پیشرو باشد نه همه کارگران. سازماندهی کل طبقه وظیفه هر سوسیالیست رادیکالی است ولی آنها از زاویه کل تودهای کارگر به این امر غینگرند بلکه میکوشند از زاویه یک کارگر پیشرو و حتی پیشروترین آنها به این امر بنگرند و در این راستا قدم بگذارند.

گفته میشود که پلاتفرم تصویری راه شرکت دیگران را میبندد و با شرط گذاشتن آن می‌خواهد دیگران را عضو آزمایشی کند. آیا راه کارگر که میگوید آنرا بعنوان پلاتفرم یک گرایش قبول داشته و خود را متعلق به آن میداند، اعتقاد دارد که نیروهایی که بخواهند عضو این "گرایش" بشوند و این پلاتفرم شرط است برای این گرایش آیا آنها را عضو آزمایشی کرده‌ودر را بر آنها بسته است. چگونه است که

از نظر رفقا این منطق و شیوه کار برای يك طیف محلی عضو آزمایشی میدهند و برای يك گرایش نه! اما پاسخ ما نیست و چنانکه در خود پلاتفرم نیز قید شده بود، بحث پلاتفرم باز است ما میتوانیم و باید بحث پلاتفرم را همواره دنبال نماییم. اما نمیتوانیم و نباید اعتبار هر پلاتفرمی تصویری را تا زمانیکه پلاتفرم دیگری تصویب نکرده ایم ملغی اعلام نماییم با چنین شیوه ی کاری قدم از قدم نمیتوان برداشت. اما برآستی بیاییم پلاتفرم را با سه بند کلی رفقا بطور دقیق ترواز نزدیک مورد بررسی و مقایسه قرار دهیم و ببینیم چگونه پلاتفرم راه را بر دیگران میبندد و چرا سه بند نمیبندد و اینگونه "خواهند پیوسته گان" چگونه گرایشانی خواهند بود.

شرط اول رفقای راه کارگر عبارت است

از سوسیالیسم. تفاوت پلاتفرم در این بند نیست که سوسیالیسم را کلی ترین خطوط تعریف کرده است یعنی گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خود مدیریت تولید کنندگان و الغای طبقات اجتماعی. چنانکه میبینیم در این تعریف عام که نقطه اتفاق همه نیروهای شرکت کننده و نه يك گرایش معین از شرکت کنندگان بوده است. سعی شد مرزی کلی با طیفهای دیگر مدعی سوسیالیسم کشیده شود. حال اگر این تعریف باعث نیامدن عده ای و ذکر کلمه خشك و خالی قابل تعبیر و تفسیر "سوسیالیسم" باعث آمدن عده ای میشود، این حرف تنها و تنها این معنی را میدهد که آن عده مرز دارند با گسترش دموکراسی در تمامی عرصه های... مرز دارند با استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر تولیدکنندگان. مرز دارند با الغای استثمار و بالاخره مرز دارند با الغای طبقات. اگر ذکر این خطوط کلی و حداقل باعث رماندن عده ای و ذکر "سوسیالیسم" نا معلوم و بی تعریف باعث جذب و جلب آنها میگردد برآستی طیف سوسیالیستای رادیکال هیچگونه نیازی به آمدن این عده ندارد چون آنها اساساً متعلق به این طیف نیستند. فراتر از آن معلوم نیست که اساساً سوسیالیسم را میخواهند یا نه!

عین همین مقایسه را میتوان در رابطه با

بند دموکراسی نمود. رفقای راه کارگر اعتقاد دارند که تعریف

عام و پایه ای از دموکراسی مورد نظر این طیف در پلاتفرم مانع آمدن عده ای خواهد شد و مزیت شرط رفقا در فراخوان، ذکر کلمه دموکراسی بدون هیچ تعریفی است. این مزیت سدی برای ورود دیگران ایجاد نخواهد نمود. در این رابطه نیز چنانکه گفتیم در تعریف عام دموکراسی مورد نظر این طیف که باز هم باید تا کید کرد تعریف يك گرایش خاص نبوده بلکه نقطه توافق جمع حاضر در نشست دوم بوده است سعی شد که دموکراسی مورد نظر طیف چپ رادیکال ترسیم شود. (البته باید ذکر کنم که در مورد آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و یا ذکر آزادیهای وسیع اختلاف نظر وجود داشت و از آنجا که جمع وارد بحث مضمونی در این رابطه نگریده بود این امر را آگاهانه به مبارزه ایدئولوژیک آتی سپرد تا هم نظری و یا اتفاق نظر به صرف تفاوت لغوی نباشد بلکه سعی شود مضمون اختلاف و یا اتفاق نظر روشن گردد. با تأمل اکثریت حاضران عبارت "آزادیهای بی قید و شرط سیاسی در پلاتفرم قید گردید).

پلاتفرم در این رابطه تأکید دارد بر سیستم

خود مدیریت تولید کنندگان در تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، جدائی ناپذیر بودن سوسیالیسم و دموکراسی و بالاخره تأکید بر آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رای عمومی همه اتحاد جامعه و بالاخره حق تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی.

آیا برآستی در ذکر این نکات تعریف

خاصی از يك گرایش خاص دیده میشود؟ آیا ذکر این حداقل نکات برای مرزبندی با طیفهای دیگر لازم نیست. برآستی چه کسانی میتوانند با ذکر این خطوط عام و ضروری مانعی در سر راه پیوستن به این تلاش جمعی ببینند و با کلام "دموکراسی" مانع از سرراشان برداشته شود. تنها کسانی که به دموکراسی مستقیم یعنی خود مدیریت و خود حکومتی توده ها اعتقاد نداشته باشند. کسانی که جدائی ناپذیری سوسیالیسم و دموکراسی مزاحم آنهاست، اعتقادی به آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و دفاع از حق رای عمومی همه اتحاد جامعه ندارند و بالاخره کسانی که تعدد احزاب را به رسمت نمیشناسند.

از همین گونه است اختلاف بر سر کلمه

“دولت کارگری” عام، کلی و مبهم راه کارگر با چند اشاره بسیار کلی پلاتفرم در این زمینه مبنی بر تلاش برای سازماندهی بدیل سوسیالیستی، حتکی بر دموکراسی مستقیم یعنی خود مدیریت توده ها، در روند استقرار مالکیت اجتماعی، الغای طبقات و استثمار. در این رابطه نیز عباراتی که حداقل تعاریف و تضمین لازم برای روشن کردن مرز این طیف با هر مدعی “دولت کارگری” باشد به تصویر درآمده است. ذکر این نکات اگر مانع ورود عده ای و ذکر مبهم “دولت کارگری” باعث ورود آن عده میشود، بهتر است از ابتدا روشن باشد که این طیف قصد ندارد با هر کس که مخالف پایه ای ترین نکات دولت کارگریست وارد پروسه اتحاد گردد. و اتفاقاً ذکر نکات برای آنکه آنها نیز وارد چنین طیفی نگردند لازم و ضروریست و نه عکس آن.

چنانکه میبینیم هم ادعای یک گرایش بودن پلاتفرم بی اساس است و هم ^{ضرورت} گذاشتن عبارات، سوسیالیسم و دولت کارگری. رفقای راه کارگر در تمامی مباحثات شفاهی و چنانکه در نوشته رفیق برهان نیز میبینیم عنوان میدارند که انتصاب این امر به ما مبنی بر اینکه شرط گذاشتن سه بندکلی یادشده میتواند راه را بر روی همه چپها و هرکس که مدعی سوسیالیسم و دولت کارگری و دموکراسی است باز میگذارد یک اتهام است. رفیق برهان میگوید “من فرض میکنم که این اتهامات آگاهانه و از روی عمد نیستند و کسانی که این حرفها را میزنند هیچ شناختی از برنامه و آلتزاتیو و مواضع راه کارگر ندارند. فرض میکنم که آنها بی اطلاع اند که هنوز خیر ندارند که نیروئی که در باره آن چنین بی مسئولیت و با وجدان راحت داور می کند دوباره مضمون و محتوای آن سه شرط و درباره چند و چون چپ ها و سوسیالیستهای که میتوانند به اتحاد چپ کارگری به پیوندند چه ها گفتند و چه ها نوشته است....” بولتن شماره ۶ ص ۱۲. در این رابطه باید گفت که اولاً غیتوان مشتاقان پیوستن به اتحاد چپ کارگری را در توضیح مضمون سه بند کلی و مبهم به برنامه و سابقه راه کارگر و یا هر جریان دیگری رجوع داد. یک پلاتفرم باید خود آنقدر گویا باشد که هر کس بتواند کلاشه را قاضی کند و با آن تعیین و تکلیف نماید. ثانیاً حتی اگر قرار

بود نیروها را به درکبای معینی از این مقولات رجوع میدادیم این همان بریدن از مرز طیفی و حواله به مرزهای گرایش است که راه کارگر در مورد آن اینهمه هشدارهای غیرقابل انطباق میدهد. تاکید طرفداران پلاتفرم در این است که از یک طرف مقولات را مبهم و در هوا نگذاریم تا ندانیم خود خواستار سازماندهی چه طیفی هستیم و دیگران نیز ندانند با آن طیف میتوانند همراه و همساز باشند یا نه؟ و از طرف دیگر نه وارد هیچگونه تعریفی بشویم که متعلق به یک گرایش معین درون این طیف باشد و نه کسی را در توضیح آن عبارت کلی و مضمونی آنها به برنامه ها و سوابق جریانات معین رجوع بدهیم، بلکه پلاتفرم تدوینی طیف ما میبایست خود گویا باشد.

گفته میشود که منظور از پذیرش روح کلی پلاتفرم چیست. آیا باید اینها را مشخص کرد و قطعیت داد یا باید به تشخیص داوطلبان عضویت محول کرد؟ و بالاخره پاسخ رفقای راه کارگر در این است که روح کلی پلاتفرم همان سه کلمه سوسیالیسم، دموکراسی و دولت کارگری است. اولین سؤال که باید خود رفقای راه کارگر به آن پاسخ بدهند اینست که اگر پلاتفرم تصویبی را پلاتفرم یک گرایش بدانیم و یا خود شما که آنرا پلاتفرم یک گرایش میشناسید و خود را عضوی از آن میدانید چگونه به آن پیوسته اید و به آن رای دارید. آیا تمامی واو به واو آنرا قبول دارید؟ اگر نه! چگونه خود را در چهارچوب آن میدانید. در آنصورت این امر در مورد دیگران نیز صدق خواهد کرد که با اینجا و آنجای آن بحث داشته باشند ولی رویهمرفته خود را در چهارچوب آن بدانند. و اگر آری! آیا بنظر شما باید تمامی کسانی که عضو آن میشوند باید الف تا واو آنرا قبول داشته باشند؟ یا باز هم تشخیص این امر به عهده آنهاست. همانطور که تشخیص شما و تمامی دیگر امضا

کنندگان پلاتفرم بوده که خود را رویهمرفته در چهارچوب آن میدیدند. اگر این امر در مورد تمامی شرکت کنندگان در نشست بدون آنکه رای به سه بند کلی و مبهم شما بدهند مقدور افتاد مطمئن باشید که در مورد دیگران نیز عملی خواهد بود. کما اینکه در این فاصله نیروهای جدیدی به این پروسه پیوسته

اند و خود تشخیص داده اند که با این پلاتفرم و یا پلاتفرمی اینچنین که در مسیر راه و در تکمیل و تدقیق آن شریکند میتوان کار کرد. پس اگر این روش در مورد پلاتفرم (به زعم شما) یک گرایش پیش رفته است در مورد پلاتفرم (به زعم ما) یک طیف نیز پیش خواهد رفت. ما قرار نیست که یک دستگاه تفتیش بر سر در شکل ایجاد کنیم که درون کله دیگران را رصد نماید. صحبت بر سر فعالیت در امری داوطلبانه است و این خود نیروی جدید است که باید تعیین کند در رابطه با یک پروژه معین، صد درصد یا آن است، مشروط با آن است و یا اصلاً با آن همسازی ندارد. آنچه میتواند مینا و ماتریال این بررسی و تصمیم گیری باشد همانا پلاتفرم و مصوبات آن شکل است. اینکه پس از پیوستن، نهایتاً در آن طیف میگذرد یا نه، اینکه واقعاً از جوهر یکسانی با شکل و جوهر آن برخوردار است، تنها روند آتی حرکت است که میتواند این امر را برای خود و دیگر اعضای آن شکل مشخص نماید. نکته ای که در مورد تمامی اعضا، چه قدیمی و چه جدید مصداق یکسانی دارد، از همینرو لازم است که پلاتفرم و شروط وحدت خود به اندازه کافی گویا باشد، امری که ما طرفداران پلاتفرم برآن اصرار داریم و نه تصویب پلاتفرمی مبهم، کشدار و گیج کننده. اگر این سیستم و روش گسترش شکل عملی نباشد، اگر گویائی هر چه بیشتر پلاتفرم در خود پلاتفرم مستقر نباشد؛ اگر گویائی پلاتفرم و شروط وحدت نتوانند این امر را متحقق کنند مطمئناً مبهم کردن پلاتفرم و شروط بهیچ وجه نخواهد توانست به این امر کمکی نمایند.

جمع بندی:

بنابراینچه گفته شد روند حرکت از ابتدا تا برگزاری نشست سوم مشخص بوده است. نشست دوم با تصویب پلاتفرم همان کاری را کرد که نشست اول با تعیین درك از اتحاد چپ کارگری این وظیفه را بدان سپرده بود. بنابراین پلاتفرم تصویبی پلاتفرم اتحاد چپ کارگری، معرف آن و شرط وحدت نیز تلقی میشود. وجود پلاتفرمهای متعدد و تشویق به شکل گیری گرایشهای متعدد حول پلاتفرمهای مختلف و یا در زیر هر پلاتفرم امری طبیعی و ضروریست که میبایست

به رسمیت شناخته شود و بدان دامن زده شود. هر پلاتفرمی میتواند بکوشد که در هر دوره از مباحثات که از پیش تدارک دیده میشود به پلاتفرم غالب و رسمی شکل تبدیل گردد. اما باید این نکته روشن باشد که در هر دوره تنها یک پلاتفرم میتواند پلاتفرم غالب و رسمی باشد.

اما متأسفانه آنچه اکنون مشکل اصلی اتحاد چپ کارگریست، نه تعدد پلاتفرمها، جایگاه آن و مسائلی از این دست بلکه دو درك متفاوت از مضمون و نوع شکل است. این دو درك را نمیتوان و نباید با یکدیگر آشتی داد. آنچه که بعنوان راه حل باقی میماند جدائی این دو گرایش از یکدیگر در جهت سازماندهی شکل مورد نظر خویش است و هر نیرویی که بخواهد در هر یک از آنها و یا بطور همزمان در هر دوی آنها باشد نیز طبیعتاً مختار است. راه حل دیگر اینست که رفقای راه کارگر بحث سازماندهی شکل طبقاتی را در درون اتحاد چپ کارگری که مقدماً قصد متشکل نمودن طیف سوسیالیستی رادیکال را دارد به زمانیکه بحث این طیف حول تعیین سیاستها، تاکتیکها، سیاست انتلافی، فعالیت کارگری و آغاز میشود بسپارد وظایفی که طبیعتاً میبایست اتحاد چپ کارگری در مقطعی معین که به روند اولیه شکل گیری این طیف، الویت بندی موضوعات و تصمیم گیری جمعی بستگی دارد در جلوی روی خود قرار داده، (رستی یا نادرستی پیشنهادات و نظرات را مورد بحث و بررسی قرار داده و در مورد آنها تصمیم گیری و اتخاذ سیاست نماید. بنابر مجموعه دلایلی که در ابتدای مقاله برشردم شروع حرکت از دوی اشتباه محض است و باید اضافه کنم حتی طرح همزمان این دو

نیز برای اتحاد چپ کارگری بنابر همان دلایل نادرست میباشد. طیف رادیکال چپ پیش از هر چیز نیاز بدان دارد که خود را سازمان بخشد. موضوعی که میبایست آنرا حلقه کلیدی و مقدم بشماریم.

فرجود) اتحاد کارگران انقلابی ایران (

"برهان" سناریوی ((زرد)) و

"حکمت" سناریوی ((سیاه و سفید))

در مباحثات چپ

((مباحثات که در سیاست بشنویک ها، مسائل اساسی از غیر اساسی، جوهری و عینی در تروشات تصادفی متمایز شوند. در دوره کنونی که ما با مبارزات نهائی و تعیین کننده در سراسر جهان مواجه ایم، مهمترین مسأله سوسیالیسم همچنان داغترین مسأله دوران است. این صرفاً یک مسأله درجه دوم این با آن تاکتیک نیست. بلکه مسأله ظرفیت و قدرت عمل پرولتاریا برای اتمام و برده سوسیالیسم برای کسب قدرت است. در این رابطه این برتری و تسکین و رفاهیتان نخستین بودند نهائی که بمنزله نمونه ای برای پرولتاریا ی کل جهان به پیش رفتند. آنها هنوز تنها کسانی هستند که می توانند همصدا با هائی اعلام کنند: "من جرأت کردم!")

این است آن مسأله اساسی و پایدار در سیاست بشنویک. از این لحاظ، به آنها تعقل دارد. این حمایت آبدی تاریخی که در پیشانی پروتاریا ی کل عمل قدرت سیاسی را تسخیر کردند. و مسأله عینی چگونگی تحقق سوسیالیسم را مطرح ساختند. آنها تسویه حساب بین کما و سرمایه را در کل جهان یکی غصب بحد برده در روسیه این مسأله فقط می توانست مطرح شود. و می تواند در روسیه حل شود. بدین معنی، آنها همه جا به "بشنویک" تعقل دارند.))

وزارتو کرامبورگ*

عاجل ترین وظیفه و مهمترین وجه مشخصه مارکسیسم انقلابی و سوسیالیسم رادیکال کارگری در دوران کنونی، پذیرش و مبارزه در راستای ایجاد تشکیلات انقلابی سوسیالیستی پرولتاریاست. این فوری ترین و حیاتی ترین وظیفه سوسیالیست هاست. امروزه دیگر کافی نیست گفته شود: ما به سوسیالیسم باور داریم. برای دموکراسی می جنگیم و یا حتی برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه می کنیم.

این مفهوم و هدف به روشنی در همان پاراگراف نخست پلاتفرم اتحاد چپ کارگری بیان شده است: "هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرطی است که به ما سازماندهی این طیف (سوسیالیسم رادیکال کارگری) کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد."

برای تحقق همین هدف و استراتژی است که اکثر ما در اتحاد چپ کارگری جمع شده و از آن حمایت می کنیم. و دقیقاً همین مفهوم از سازماندهی

است که سروصدای بسیاری از مدعیان رنگارنگ سوسیالیسم را در آورده است.

اگر حزب انقلابی سوسیالیستی طبقه کارگر در ایران وجود می داشت، وظیفه ما ایجاد می کرد که از همین امروز به آن می پیوستیم. و چنین چنین سازمانی وجود ندارد، باید ایجاد آنرا در صدر وظایف انقلابی ما قرار دهیم. بدیهی است که این فراشد سالها به دراز می کشد. اما، دیگرری در پیشروی طیف سوسیالیست رادیکال وجود ندارد و بر روی این وظیفه عاجل هم نمی توان چپید. اهمیت پلاتفرم اتحاد چپ کارگری، در این نکته اساسی نهفته است که در آن، بر روی چنین ضرورتی چندین بار تاکید ورزیده شده است. در پلاتفرم به روشنی مشخص است که این اتحاد، اتحاد عمل (و یا اتحاد عمل "ویژه") نیست. جنبه واحد نیست. و نه، ضمن، حزب انقلابی هم نیست. ولی می خواهد به تشکیل آن حزب کمک کند. بزر و چگونگی رسیدن به آن، بوسیله واحدهای خودگردانی (به ویژه: در داخل کشور) که در برگرفته این طیف ناهمگون و پراکنده هستند، تعیین شده است.

برای محلول کردن این مفهوم روشن از سازماندهی، کارزاری گسترده، بجانب گرایش های فرقه گرای سنی و سائرتینی چپ ایران، براند افتاده که باعث گیجی برخی از هواداران اتحاد چپ، و غوراک تبلیغاتی گرایشهای ضد اتحاد چپ کارگری (از قبیل "حزب کمونیست کارگری"، "کریه" است.

روشن رو باید تا فراموش کردن عمومی چهارم اتحاد چپ، بر روی یکی دو نکته کلیدی پلاتفرم، که بین مضمون انقلابی اتحاد چپ تاریک است تاقل کرد و آنرا مورد بررسی و موشکافی بیشتری قرار داد. مباحثات و مباحثات دو گرایش اتحاد چپ، گرایشی که حرکت در مدار نرگس و اتحاد همه هواداران سوسیالیسم را در سر می پروراند و گرایشی که هدف خود

سازماندهی طیف سوسیالیسم رادیکال کارگری تعیین کرده است. بر سر این مسأله کلیدی و آشنی ناپذیر هستند. البته در این میان و مثل همیشه، سه ی هم با کم و زیاد کردن بندهای پیشنهادی برای عضویت در اتحاد چپ، در صدد پیدا کردن راه سومی برای آشنی دادن این دو نظریه هستند. در صورتیکه این دو دیدگاه را با هیچ برهان و منطقی، نمی توان به هم نزدیک کرد و یا سازش داد. همانطور که بارها تاکید شده، پلاتفرم کنونی اتحاد چپ، احتیاج به تدقیق و صراحت بیشتری دارد تا بتواند معرف روشنی و "طیف" سوسیالیسم رادیکال کارگری باشد. بطور مثال و در آینده، می بایست توضیح و تاکید ویژه ای بر روی مفهوم "دیکستاتوری انقلابی پرولتاریا" و دوران گذار به سوسیالیسم بشود (و یا منظور ما از حقوق احزاب سیاسی، آزادی های بی قید و شرط سیاسی، دفاع از حق رای همه اتحاد جامعه چندان روشن و سنجیده بیان نگردیده و سوءتفاهماتی ایجاد کرده است. و نمونه های دیگری که بعداً و پس از روشن شدن مباحثات اصلی فعلی با جناح راست، باید به آنها به پردازیم). که آنهم بایستی، پس از

تجربه مبارزات پروتاریا در سطح جهانی نشان داده است که سه اشعار اساسی و تعیین کننده، بر سه اصول کمونیسم در جنبش بین‌المللی سوسیالیستی رخ داده است:

الف - انشعاب بین مارکسیسم و آنارشیسم در بین الملل اول (که شالگونی از توضیح آن ظفر رفته است) که بخاطر دفاع مارکسیسم از ضرورت اصل دوران انتقال به سوسیالیسم، یعنی پذیرش اصل "دیکتاتوری انقلابی پروتاریا"، رخ داد. اصلی که بسیاری از "هواداران سوسیالیسم" و منحنی جناحی از راه کارگر، با توسل به عناوین و توجیهات گوناگون، به آن معتقد نیستند.

ب - انشعاب دوم بین لینینیزم (سوسیالیسم انقلابی) و کائوتسکیزم (سوسیال رفرمیزم) در بین الملل دوم بر سر اصل "اترناالیسم پروتاری" و بخاطر دفاع سوسیال دموکراسی از بورژوازی "نمودی" در مقابل با اصل همبستگی جهانی پروتاریا بلشویکی رخ داد. و پس از تجربه اکبر، به شکل دو دیدگاه متضاد و آشتی ناپذیر از مفهوم سازماندهی درآمد. و ضرورت مبارزه برای ایجاد احزاب پیشگام انقلابی در مقابل با احزاب توده ای (سوسیال دموکرات) کارگری، از آن انشعاب ناشی شد و انقلابیونی مانند رزا لوگزامبورگ و لئون تروتسکی را که سالها سرسختانه و پیگیرانه با این مفهوم لینینی مخالفت و مبارزه می کردند، به ضرورت و درستی حزب پیشگام کارگری مجاب و متقاعد ساخت. و این هم اتفاقی نیست که جناحی در راه کارگر با این مفهوم (حزب پیشگام) توافق ندارد و آنرا با استالیسم مترادف می داند!

ج - انشعاب سوم و مهم دیگر، بین ابوریسیون چپ و بورکراسی ضد انقلابی در حزب کمونیست شوروی و سپس در بین الملل سوم رخ داد. این جهائی، بر سر اصل ضرورت انقلاب جهانی برای تحقق جامعه سوسیالیستی و عدم امکان ساختمان سوسیالیسم (جامعه ای بدون طبقات، دولت و کارمزدی) در یک کشور، صورت گرفت. شالگونی، از تروتسکی (رهبر ابوریسیون چپ) بعنوان رقیب تاریخی استالین و "مخالف سرسخت رفرمیزم" (که قاعدتاً می بایست معرف جناح انقلابی باشد) نام می برد. و بدون کوچکترین توضیحی، از این انشعاب مهم تاریخی به ناگهان می پرد و به دوره چهارم دلبخواهی خود (انشعاب بین حزب کمونیست شوروی و چین) که میان دو حزب استالینیستی به وجود آمد و ربطی به انشعاب بر سر اصول مارکسیستی نداشت، و تنها معرف منافع حقیر و محافظه کارانه ضد کارگری و ضد مارکستی دو حزب بوروکراتیک بود، می بردارد. و سپس آنرا تا دوره پنجم من درآوردی خود (فروپاشی بلوک شرق) که ناشی از شکست نهائی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور (و با یک بلوک) بود، ادامه می دهد.

بحران کنونی چپ ایران و جهان، ناشی از همین مسئله است. کوشش های ابوریسیون چپ به رهبری تروتسکی برای متون نگه داشتن دستاوردهای انقلابی و پیشگام پروتاریا، از نفوذ برنامه های "رفرمیستی" و ریبویزیونی مدعیان دروغین سوسیالیسم، نیز نمری چندانی به بار نیاورد. پیشگاه غلابی

مباحثات سراسری و از طریق تصمیمات جمعی این طیف، و به از طریق شیوه های بوروکراتیک مورد پسند جریان چپ راه کارگر، انجام بگیرد. و با هستند رفقای چون م - میرانی از "اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی"، که گوشیده اند تا ما را متقاعد سازند که مباحثات بین طرفداران پلاتفرم مشوبه نشت دوم و مدافعان سه بند پیشنهادی راه کارگر، دعوا و "مرزبندی های کاذب" است و ربطی به سایرین ندارد. اما، این رفیق فراموش کرده است که، یکی از بندهای اساسنامه پیشنهادی "اتحادیه" سوسیالیستی شان برای عضویت در اتحاد چپ (مدرج در بولتن شماره ۲)، پذیرش پلاتفرم مشوبه مجمع دوم است!

امروزه در اتحاد چپ، بحث اصلی دقیقاً بر سر همین مساله است. پذیرفتن و در تحلیل نهائی، عدم درک این مساله، آب به آسیاب راه کارگر و جناح راست خواهد ریخت. هرچه نشت و دو دستی در بین مخالفان "حرکت در مدار بزرگ و اتحاد همه هواداران سوسیالیسم" بیشتر باشد، به همان میزان امر سازماندهی چپ انقلابی، با تاخیر تاریخی بیشتری مواجه خواهد شد. بلشویکی که راه کارگر براه انداخته، باعث آن شده است که، فضل فروشان (بطور مثال، مقاله شیدان وثیق در بولتن شماره ۶) و گرایش هائی که از اساس و بنیاد با اهداف اتحاد چپ و سازماندهی جنبش کارگری، بیگانه و مخالف هستند، وارد معرکه شوند و به گجی های موجود دامن زنند و در نهایت، به امر سازماندهی طیف رادیکال سوسیالیستی صدمه بیشتری وارد آورند.

برای زدودن گرد و خاک و توجیهات نظری طرفداران اتحاد مدار بزرگ همه سوسیالیستها، باید به آخرین نوشته های آنها در بولتن چپ، نظری کوتاه انداخت.

شالگونی در بولتن شماره پنج، و در مقاله "زمین زیر پامان را سفت تر کنیم"، برای توجیه و متقاعد ساختن طرفداران اتحاد چپ به وحدت تشکیلاتی با همه سوسیالیستها، دست به ساختن یکسری تعاریف و تاریخکاری های دلبخواهی و من درآوردی زده است.

او تاریخ جنبش "هواداران مارکسیسم" را به پنج دوره تاریخی که بیشتر به سبک کار و تحلیل های ژورنالیستی تشابه دارد تا به تحلیل مارکستی، مرحله بندی کرده است. وی برای ایجاد همبستگی طبقاتی پروتاریا، و یادگیری از تجارب گذشته، متوسل به تقسیم بندی تاریخی - جهانی پنجگانه خویش، در جهت مقابله با دو گروه مشی گرای افراطی و بنیادگرای مدعی، در میان صفوف رحمتکشان شده است.

وی فراموش می کند که؛ تاریخ هواداران مارکسیسم، یعنی تاریخ هواداران واقعی بنسب های مارکستی. یعنی تاریخچه هواداران تشادهای آشتی ناپذیر طبقاتی، دیکتاتوری انقلابی پروتاریا، دموکراسی پروتاریا، اترناالیسم پروتاریا، حزب پیشگام انقلابی و ...

و گروه، "سوسیالیست هائی" از قبیل کیانوری، فرخ نگهدار، چاوشسکو، برلنگویر، انور خوجه، مائو، یول بوت، استالین، کائوتسکی و برنشتاین هم خود را "هوادار" مارکس می دانستند و یا می دانند!

شغالگران و زین و انگلیس، بوروکراسی ضد کارگری روسیه و حزب بورژوازی کومینتانگ که استالین آنرا به عضویت اقتضای بین الملل موه در آورده بود) جنگیدند. شکست آنها، شکست "آخرین بازمانده های پیشگاه پرولتری در خاور دور، با همان فرهنگ "قایل فیه" ولی انقلابی شان بود و یا پرولتریای ایران با همان "فرهنگ" آسپاسی خویش، و پرروی ویرانه های حزب کمونیست ایران، به رهبری یوسف اقتضاری، رحیم همداد، حبیب خللات، عیسی امید و دهها کارگر مبارز انقلابی دیگر، رو در روی سه دوست شوروی، انگلستان و ایران (پس از شهریور ۱۳۲۰) قرار گرفت. پرولتریای ایران هنگامی شکست خورد، که با کمک "نخاعیه" های ضد مائیلی حزب توده و کمیکهای پیدریخ دول سه گانه فوق، آخرین بقایای پیشگاه باقی مانده از حزب کمونیست ایران را (پس از کشتارهای رضا شاه و استالین) سرکوب، متفعل و منزوی ساختند. و آنچه باقی مانده بود را به حامی دست سیاستهای مارشکازانه "شورای مرکزی" تسویه ای ها و ضد انقلاب استالینیستی درآوردند. بیست سال پیش از تشکیل جبهه منی، پیشگاه کارگری ایران در ماه مه ۱۳۰۸، نبردی دلاورانه و سازش ساینر با نوکان امپریالیسم انگلیس و نیروهای نظامی رضا شاه برافراخت، که در صدر خواست های سیاسی، اقتصادی اش، ممانعت و جلوگیری از "تعمید قرارداد نفت" بود. مصدق رهبر پرولوازی به اصطلاح "ضد" امپریالیست ایران، در هنگامه نبرد پرولتاریا و نفتگران جنوب ایران، بر روی املاکش در حمدآباد نه کشاورزی مشغول بود!

ده ها مثال مشابه در باره چگونگی از بین رفتن "فرهنگ" و سنن خلاصی پرولتاریای ویتنام، فلسطین، آفریقای جنوبی، مکزیک، هندوستان، بولیوی، بولیوی و بسیاری از مناطق دیگر، می توان بیان کرد. که چرا همگی آن سنن مبارزاتی و انقلابی، دستکم برای دوره ای نسبتاً طولانی، بدست احزاب و گرایش های وابسته به دولتهای ضد کارگری شوروی و چین، از بین رفتند؟

اصلاً چرا راه دور برویم؟ در همین انقلاب اخیر ایران در سال ۵۷، گرچه جای ترویج و تبلیغ انواع و اقسام شعارهای به اصطلاح "مبارزاتی" از قبیل: محاصره شهرها از طریق روستاها، جنگ مسنحانه حق، جبهه متحد ضد امپریالیستی (با خمینی و روحانیت مبارزا)، جمهوری دموکراتیک خلق و ... برای گسترش و وحدت سراسری شوراهای کارگران و زحمتکشان می جنگیدیم؛ و شعار جمهوری شورائی را در صدر فعالیت های روزمره خود قرار می دادیم، آنها وضعیت جنبش کارگری، سوسیالیستی و به همین ترتیب "فرهنگ" پرولتری ایران، به مراتب از شرایط کنونی جنبش بهتر نبود؟ پرولتاریای ایران کر و کور نبود، وی شعارها و "مبارزات" روشنفکران بی فرهنگ چپ، که از عالم کائنات مطلع بودند و به او فخر می فروختند، را می شنید و می دید. اما، این نسخه پیچی ها "فرهنگی" برایش جدایی نداشت، یعنی با زندگی روزمره مبارزاتی اش و بهمین دلیل با فرهنگش بیگانه بود.

آنچنان ضربه ای در سطح جهانی خورد که هنوز نتوانسته است کمربل را درست کند (بخاطر تسلط سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری، پیروزی بوروکراسی در شوروی، فاشیسم در آلمان، ایتالیا و اسپانیا، پیروزی استالینیسم در جنگ جهانی دوم و در چین، کره، ویتنام و ...). افروختن ضد کارگری، تحت ماه هواندران "سوسیالیسم" و برای یکدوره نسبتاً تاریخی در مدت، پیشگاه انقلابی پرولتاریا را با بصورت فیزیکی از بین برد، و با تاراج دست هواندران "مارکسیست" سامیرده ساخت. از بین رفتن پیشگاه انقلابی (عامل ذهنی) پرولتاریا، از نظر "عینی" نیز تاثیر محرب خود را بر جنبش بین المللی پرولتاریا برای یکدوره نسبتاً طولانی (دستکم تا دهه ششم قرن بیستم) گذاشته بود. معنی که بسیاری از تروتسکیستهای که به دفاع از دستاوردهای بین المللی و انقلابی پرولتری برخاسته بودند، به درک درستی از آن دست یافتند. آنها به میزان عمق و ابعاد فاجعه، یعنی از بین رفتن پیشگاه پرولتری و در نتیجه عقیم ماندن برنامه و پراتیک انقلابی پرولتاریا، در زیر کوهی از ترورها، تحریف ها، توطئه ها، تصفیه ها، انگ ها و برجسب های سیاسی، به اندازه کافی پی نبردند، و بهمین خاطر، بیشترشان به فرقه های کوچک و یا جریانات اپورتونیستی دنباله روی حوادث، مبدل شدند. تنها از سالهای شصت به بعد است که افروختن جهانی، به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی، وضعیت مناسبی را برای شکل گیری و رشد بین گرایش ها بوجود آورد. اغلب آنها به خاطر جنگ ویتنام و همبستگی بین المللی با مبارزات مردم آن کشور، اعتصابات عظیم اواخر دهه شصت و نوزدهم دهه هفتاد در فرانسه، ایتالیا و بریتانیا، اشغال چکسوتکی، جنبش سیاهان در آمریکا و جنبش بین المللی دانشجویی، شکل گرفتند. و تازه در این دوره هم، بخاطر دور بودن بیشتر نسل جدید و مبارز از پراتیک انقلابی پرولتاریا، مدفون شدن سنن انقلابی پیشین، و نفوذ تعیین کننده سوسیال دموکراسی و استالینیسم در جنبش کارگری، نقش عمده ای نتوانستند در مبارزات جهانی پرولتاریا بیاورند. آنها نتوانستند بود که برخی از مارکسیستهای ایرانی (که مروره از تروتسکی بعنوان "مخالف سرسخت رفوبسم" نام می برد و مخالفت تروتسکیست را در نشریاتشان چاپ می کنند) در "جوتی"، ویا حتی تا چند سال پیش، طرفداران یوزیسون چپ و تروتسکی را در بدترین شکل، عامل CIA و ساینده گان فاشیسم، و در بهترین شکل، روشنفکران غدره بورژوازی جدا از طبقه، می دانستند؛ و بنا چراغیشان مقصد و دنباله روی گرایش های روسی، چینی و با کوبائی می شدند؟

تحبیل و "تاریختکاری" به شیوه شالگویی، به این درک نمی تواند برسد که "جفاقت، فرهنگ" و سنن انقلابی پرولتاریا، اروپائی و غیر اروپائی نمی شناسد. فرهنگ مبارزاتی آنها، انقلابی - جهانی و به همین دلیل فراگیر و بدون مرزهای قراردادی است. برای شالگویی و هواندران "مارکسیست" وی اصولاً این نکته مطرح نمی شود که چرا بسیاری از اعضای رهبری حزب کمونیست چین، پس از شرکت در "انقلاب ۱۹۲۵ - ۱۹۲۷"، در کنفره ششم کمپترن از رهبری غالب و جناح استالین - بوخارین برهندند، و به یوزیسون چپ پیوستند. و در بازگشت به کشورشان در سه جبهه (امپریالیستهای

کارگری زده اند. افتخار و مبارزه با این گویه تشکیلات، به یکی از مهمترین وظایف مارکسیستی مبدل شده است.

این محال است که همه کارگران در شرایط سطحی بدستور یک فلسفی جامعه سرمایه داری از ایدئولوژی طبقه حاکم برآمده و کمونیست بشوند. تجربه نشان داده است که در دوران انقلابی و حتی پس از سرنگونی دولت سرمایه داری، تنها بخش کوچکی از کل طبقه کارگر به صفوف کمونیست می پیوندند. حزب بلشویک در مقطع انقلاب کسر، نزدیک به سی هزار عضو داشت.

تنها در دوران گذار است که اکثریت توده پرولتاریا از سایر گرایشهای غیر سوسیالیستی - انقلابی برآمده و به پیشگام کارگری و حزب کمونیست جست می شود.

مارکسیسم "علم شرایط رهائی پرولتاریا" است و مانند هر پدیده علمی، با ایدئولوژی بعنوان واقعیت وارونه شده و با آگاهی کاذب، بیگانه است. و اساساً این پیش، غیر علمی و در نتیجه غیر مارکسیستی است که می بندد؛ هر آنچه که مارکس، انگلس، لنین، رزاکو، امبورگ و تروتسکی گفتند و نوشتند درست بود و خطا نپذیرد. اما از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که این انقلابیون در مقابل صفوف رنگارنگ مدعیان سوسیالیسم از "اصول" سوسیالیسم انقلابی دفاع کردند و بر سر آنها جنگیدند. تاریخنگاری دلبخواهانه شالگونی نمی تواند خیانت های تاریخی احزاب "همه" سوسیالیستها، به همبستگی پرولتاریای جهانی و دفاع از جنگ امپریالیستی را، به بهانه "ضرورت عاجل و حیاتی" حرکت در مدار بزرگ، به دست فراموشی سپارد. ضرورت عاجل و حیاتی برای پرولتاریای ایران در شرایط کنونی، کمک به ایجاد شرایطی است که بتواند وحدت این طیف رادیکال را در جهت ایجاد نطفه های اولیه حزب انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای ایران، فراهم بکند. بر خلاف استدلالات شالگونی، پروتاریای ایران در انقلاب ۵۷ ثابت کرد که بدون داشتن هیچ حزب انقلابی، و بدون گروش دادن به دستورالعمل های سازمانهای سائریستی چپ، قادر به ایجاد تشکیلات طبقاتی خود، و از آن طریق "وحدت طبقاتی" از به شکل شوراهای و کمیته های کارخانه، هست. بزرگی که پرولتاریای ایران بدانت، و ثابت شد که حیاتی است، حزب و سازمانی واقعاً انقلابی، محجرب - ((برنامه)) ای رادیکال و ((پیشگامی)) متشکل بود. و بیمن دلیل بدستور توجهی از پیشگام پرولتاریا، مجهز به برنامه ای سوسیالیستی - انقلابی لازم، برای هدایت و رهبری کل جنبش کارگری در راستای تسخیر قدرت سیاسی نبود و نشد.

بحران کنونی جنبش چپ ایران (و چپ جهانی) دقیقاً از فقدان چنین تشکیلاتی ناشی می شود، که پس از تشعبات بین دو گرایش انقلابی و "آفرمیست" در بین الملل سوم، پیشگاه انقلابی را در سطح جهانی شنه شده و بازجه سیاستهای ناسیونالیستی و ضد انقلابی استالین و مائو و دیگران کرد. بنابراین، عاجترین وظیفه در پیشروی ما، تبلیغ و ترویج و مبارزه برای سازماندهی و اتحاد طیف سوسیالیست رادیکال کارگری است. این اتحاد

بررسی و رسیدگی به شکست ها و دستاوردهای پیشگام انقلابی سوسیالیستی در سطح جهانی در طی هفتاد سال گذشته از حوضه مباحثات کنونی اتحاد چپ، فعلاً خارج است. اما، هر کمونیست انقلابی وظیفه دارد که به روشن شدن حقایق جنبش خونین بین المللی کارگران، بیشترین توجه را مبدول داشته، تا در پرتو آن به روشنگری، تدقیق و تقاضای طیف "سوسیالیسم رادیکال کارگری"، برای جمع بندی و کمک به تدوین برنامه و پلاتفرمی دقیق تر کمک کند.

شالگونی بجای "سخت کردن زمین زیر پایش"، باتلافی می سازد که در آن تنها، سوسیالیستهای انقلابی فرو خواهند رفت. اجتنابی که پیش از این، "سوسیالیست"هایی از قماش سوسیال دموکراتها، اورو کمونیستها، احزاب برادر همدار شوروی، چین و پول بوت و ... مدتهاست که در آن فرو رفته اند.

شالگونی با استناد به یکی از مهمترین دروس مانیفست کمونیست: "کمونیستها در مقابل احزاب دیگر طبقه کارگر، حزبی جدا تشکیل نمی دهند. آنها منافع متفاوت و مستقل از منافع کل پرولتاریا ندارند"، کوشیده است ثابت کند که مارکسیسم در جنبش کارگری، "نظری" در رقابت با دیگر نظرات نیست!

شالگونی منظور مانیفست از حزب را درست نفهمیده است. در آنجا، منظور مانیفست و مارکس از "حزب" تشکیلات نیست، بلکه جنبش است. بدین معنی که؛ کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش کارگران ندارند. در آندوران رسم بود که به جنبش ها تحت عنوان حزب اشاره کنند. برای مثال، در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه خود را بعنوان ارگان "حزب دموکراتیک" منتشر می کرد. در حالیکه چنین وجود نداشت. مثلاً اینکه، خود ساموریت نوشتن مانیفست از طرف "اتحادیه کمونیست"، بعنوان تشکیلاتی محزا و متفاوت از سایر تشکیلات در جنبش کارگری، به مارکس و انگلس داده شد. مهم تر از همه، در همان مانیفست، مارکس دست به افشای سایر گرایش های مدعی سوسیالیسم، که شامل سوسیالیسم قسودالی، خرده بورژوازی و سوسیالیسم "حقیقی" آلمانی، سوسیالیسم محافظه کار و با بورژوازی و سوسیالیسم نجیبی، می شدند، زده است. عبارات ساده تر، "اتحادیه کمونیست"، تشکیلاتی در مقابل سایر تشکیلات دیگر مدعی سوسیالیسم درون "جنبش" کارگری بود و این را شمار "پلاتفرم" خود یعنی "مانیفست کمونیست" اعلام کرد. فرق کمونیستها با سایر گرایش ها در جنبش پرولتاری در این است که کمونیست ها همیشه از منافع بین المللی پرولتاریا دفاع می کنند و همواره در هر مرحله ای از جنبش، منافع کل جنبش را در مد نظر دارند. بعلاوه، از زمان نگارش مانیفست کمونیست نزدیک به ۱۵۰ سال است که می گذرد. امروزه احزاب به اصطلاح مارکسیستی، در درون جنبش کارگری هستند که در زمان نگارش مانیفست وجود نداشتند و دقیقاً این دست از احزاب هستند که تحت نام دفاع از "مارکسیسم"، بزرگترین ضربات را به همان مارکسیسم و جنبش

چیدن های بعدی نش. برای این است که بر روی یک تریبون حاکم و خاشاک بیزد و آرا ماست مانی کند.

متأسفانه، وضعیت برکنده و ناهمگون موجود طبیف سوسیالیزم رادیکال کارگری (برهان تعریف درستی از طبیف ندارد، طبیف به معنی گرایش ها، محافل و افرادی، که در عین آنکه از لحاظ نظری و تشکیلاتی ناهمگون هستند و استقلال خود را حفظ کرده اند و بی در همان حال، بر اساس یک سری اصول حداقلی، گرد برنامه ای مشخص - در این مورد پلاتفرم اتحاد چپ - جمع شده اند) شرایطی را ایجاد کرده که بسیاری از مفاهیم انقلابی و سوسیالیستی اتحاد چپ مورد هجوم راه کارگر قرار بگیرد.

برهان می نویسد: "بارها گفته ایم که ما با پلاتفرم احلاس دوم مخالفتی نداریم، بلکه با شرط قرار گرفتن پذیرش آن برای ورود به اتحاد چپ مخالفیم". وی در ادامه توضیحات خود می نویسد: "ما طرفدار آن بوده ایم که شرایط ورود از پلاتفرم همکاری جدا شود و اشتراکات فقط موجود بصورت یک پلاتفرم، مبنای عمل و همکاری قرار گیرد". برهان و راه کارگر اصرار دارند به ما بقبولاند که پلاتفرم مورد پذیرش آنهاست. ما هم بارها گفته ایم که به پلاتفرم تصویب شده نشست دوم اتحاد چپ وفاداریم. بنابر این و فعلاً، آن پلاتفرم، باید جزو اشتراکات فقط موجودمان باشد. پس چرا بر سر شرط قرار گرفتن پذیرش آن برای ورود به اتحاد چپ دسه در می آورید؟! (تاکیدها از من است).

همانطور که در بولتن های پیشین و سمینارهای متعدد گفته شده است: آنها مکرر مادیوانه ایم که ساعت ها به بحث و تبادل نظر بنشینیم تا پلاتفرمی که در برگرفته کتبه نظرات و گرایش های موجود طبیف چپ رادیکال هست (که پذیرش آن هم ناشی از یکسری "همکاری ها عمقی" - منجمه سمینارها و بولتن بحث - بوده است) را تصویب کنیم؟ و بعد با آن چه کنیم؟ به ویرترین موزه ها بپاریم و برای جنب رضایت دوستان راست راه کارگر، بدنال پلاتفرمی سه بندی بی محتوا، توخالی و بدون مضمونی رادیکال - سوسیالیستی برویم!

نظریه پرداز دیگر راه کارگر، سارا محمود در باره "راست ها، از ما می پرسد: آنها چه نیروی هستند؟ اکثریتی ها؟ بایکی ها؟ کشتگری ها؟ سارا محمود به جای فراگیری "احضار ارواح" بهتر است بپیم نگاهی به همین دنیای خاکس دور و بر خویش بیندازد و راه دوری هم نمی خواهد برود؛ جناح راست (اقبیت) خود راه کارگر که خیلی "متمدنانه" و با جملات همین پلاتفرم کنار گذاشته شد، در تیررس چشمان "تیز بینش" قرار دارد. "روح" و شیخ کمونیستی همین پلاتفرم باعث شد، جناح اقبیت راه کارگر "فرسد" و فراری شود. و وادار شود که نه تنها به عضویت اتحاد چپ در نیاید، بلکه، راه کارگر را، که فقط زیر پلاتفرم را امضاء کرده است، ترک کند! بعلاوه، باید به یاد سارا محمود و رفقای بی یاوریم، چگونه شما فراموش کرده اند که تا چندین پیش صفحات روزنامه تان سرشار از اعلامیه های پیوستگی اعضا و رهبران همین جریانات نامبرده "راست" بالا، به سازمان تان بود؟ و چه بسا همین راست های دیروزی، و راه کارگری های امروزی هستند که مضمون

بر هر نوع سازماندهی و اتحاد طبقاتی دیگر، ارجحیت دارد. برای حل این بحران هم نمی توان به نسخه ی که راه کارگر می پیچد، متوسل شد. شیور ز می توان از سر گذاشتش رد. تنها صدتی که از شیور ردن به سبک راه کارگر به گوش حیرت رسید، صدی مانتحاری است که فقط مورد پسند دستان "سوسیالیست" راه کارگر است.

یکی دیگر از نظریه پردازان راه کارگر بنام برهان، در بولتن شماره ۶ اتحاد چپ، پس از تذکره ها و دروس اخلاقی در باب برش از فحاشی، بهتان و پرخاشگری، در مقدمه نوشته اش تحت عنوان "تفاوتات مخالفان سه شرط عضویت"، کوشیده است، موضع راه کارگر و در اتحاد چپ کارگری با توضیحاتی دقیقتر، روشن سازد. برهان اگر به صفحات دیگر بولتن همان شماره نظری جمالی بیندازد، به ویژه به مقالات دو نفر از دوستان راه کارگری اش (روزیه و سارا محمود)، رهنمود های "اخلاقی" خود را فراموش می کند. اعضای راه کارگر به مخالفان خود در اتحاد چپ، انواع و اقسام عناوین "مودبانه و رفیقانه" ای از قبیل: "دامن زد" به عصیت های فرقه ای، قتل احساس مسئولیت، بازگشت به قهقرا، رجعت به سوی باذلاق فرقه گرایی، احضار ارواح، قیم تراشی ها و... "اطلاق می کنند، اما زمانی که سیاست های راست فرقه شان به نقد گرفته می شود، نازک دل شده و به شکایت و شکوه و "اخلاقی گرایی" روی می آورند. رفیق برهان به یاد ندارد که در مباحثات پیش از کنگره راه کارگر، ایزدی با نازک دلی رقت آوری، (که از ویژگی های همیشگی راستگرایان و مصالحه طلبان طبقاتی است) به شکایت از روزبه و "منکیها، تحریفها، توهینها" ی او بر می خیزد. دوستان راه کارگری مان پس از تصویب پلاتفرم اتحاد چپ کارگری، و پیش از کنگره خود در تابستان سال گذشته، در بسیاری از محام و محافل و شراب، درباره اهمیت اتحاد چپ و تشریح و توضیح مضمون انقلابی آن، گفتند و نوشتند (بصور مثال رجوع شود به مقاله بیزاد در شره کارگر تجدیدی و با نوت های سمینارهای لندن) و حتی از نخستین "فرخوان برای تشکیل جلسه موسس اتحاد چپ کارگری - واحد لندن" که به سرانجام به "پذیرش کمی مبنای نظری اعلام شده این طبیف" یعنی پلاتفرم منصوبه مجمع دوم، برای عضویت در واحدها تاکید ورزیده است، دفاع کردند. اما، پس از کنگره خود و با جراحی حساب شده، تمام توافقات پیشین را ویر پا گذاشته و با توسل به انواع و اقسام بیانه ها و جنبه های "سیاسی"، مجمع عمومی سوم را به بن بست کشاندند. سه شرط عضویت برهان (جالب اینجاست که چند صفحه بعد، سارا محمود، صحبت از اصول و شروط "چهار گانه" می کند) که در کنفرانس عمومی ۱۳۷۲ راه کارگر تصویب و منتشر شد، مورد قبول هیچک از فعالان جنبش رادیکال سوسیالیستی، بعنوان پلاتفرم "اتحاد چپ" قرار نگرفت. "توضیحات" نمایندگان راه کارگر هم در اجلاس نخست و دوم اتحاد چپ، منجر به پذیرش سه شرط نشد. برعکس، این راه کارگر بود که پلاتفرم شش ماده ای را در کلیتش پذیرفت. ولی پس از کنگره، و خلاصی از راست ترین گرایش خود، زیرش زد. تمام صفرا کبرا

سراغ مارکسیستهای "زنده و فعال" ! این دوره بروید که حاضرند در هر گفتگو، سمینار، میزگرد و شاید "معامه" ای، شرکت کنند. ما حتی پیش دستی کرده ایم و سناریویی نوشته ایم که در آن هر بازگویی می تواند شش آفرینی کند. البته "حقوق" کارگردانی را برای خود محفوظ نگه داشته ایم!

از آخرین دسته گل هایی که رهبران این حزب به آب دده شده و به پناه دفاع از سوسیالیسم و در رد "منافع مسمی" سطنت طلسان، درج مقاله ای است به امضای "قادر بکاش" در یکی از نشریات سطنت طلس (پرویز - چاپ لندن شماره ۲۷۱) که تنه در نوع خود بی نظیر است. بکاش می نویسد: "من اصرار بر این ندارم که این تر (یعنی تر سوسیالیسم در یک کشور) موافق یا مخالف تعیمات مارکس یا این هست یا نه. ما به عود فعال کمونیست کارگری به امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور اعتقاد داریم". بکاش شوخی می کند!

از "تواضع و فروتنی" کم نظیر بکاش (در اصرار نورپردن به تعلیمات مارکس و لنین) که از رفیق و شریک گرامی خود منصور حکمت کسب کرده است، که بگذریم، باید به خاطر آقای بکاش بیاوریم که جناب پول بوت که بادنان هست؟ ایشان با یک فرمان چند خطی، "الغای کار مزدی" را اعلام کرد و میلیون ها نفر از کامیوجی ها را برای اجرای "سناریوی سیاه" از کارخانه ها، اداره ها، مدارس و دانشگاه ها برکند و به مزارع "سوسیالیستی" اعزام ساخت و برای لغو کار مزدی، تکه نانی "جیره بندی" شده برای "سازماندهی تولید اجتماعی" به کارگران و زحمتکشان کامیوج داد؛ تا تر "ساختمان سوسیالیسم در یک کشور" را که از آموزگار کبیر خود استالین، به عاریت گرفته بود از پر روی انبوه حمله ها و استخوان های خرد شده مردم آن کشور پیاده کند! این نوع سوسیالیسم، تنها در گورهای "انشرکی" پروتاریهای ایران امکان پذیر است.

بر خلاف "مارکسیم امروزی" بکاش، سوسیالیسم انقلابی معتقد است: "در شرایط تقسیم بین العنلی کار، تر سوسیالیسم در یک کشور همایم مضحک است که ساختمان سوسیالیسم در یک کارخانه و یا یک شهر، در تحلیل نهایی، سوسیالیسم (مترادف با کمونیسم، به قول لنین: فاز اول جامعه کمونیستی که مرسوم به سوسیالیسم شده است) فقط هنگامی عسی خواهد شد که بتواند بازآوری کار بالاتری را جامعه سرمایه داری را دست دهد. در موقعیت فعلی که انحصارات عظیم بین العنلی و چند منی بر بخش عمده نیروهای مولده و تکنولوژیک در سطح جهان کنترل دارند، نمی توان قبل از خلق ید از این انحصارات به چنین بازآوری بالاتری دست یافت."

سناریوی سیاه و سفید حزب "کمونیست کارگری" همان در داغ سزی را به نیروهای "سفید" نشان می دهد که سناریوی رد سه بندی ره کارگر به "همه" هواداران سوسیالیسم، تجربه بار دیگر نشان داده است که دستکم رهبری دو جریان، در ساختن طلس "سوسیالیسم رادیکال کارگری" و برافراشتن پرچم چپ انقلابی ایران سهمی نخواهند داشت.

قدرت صنعتکاران ((وایحی لندن)) ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۶

* مقاله "انسان انقلاب" یوبه" صفحه ۳۹۵ کتاب "تکرار مرگ، سخن می گوید."

پلاتفرم را "خاری در چشم" خود دیده اند و با انواع و اقسام بانه ها و سنگ اندازی ها می کوشند پیشنهاد سه بندی "زرد" خویش را بجای پیانه سوبالیست های رادیکال کارگری، به دیگران تحمیل کنند.

مناسفانه، بی پرستی های راه کارگر، آب به آسیاب جریانی از فیس گروه منصور حکمت و شرکاء ریخته است. این جریان، از اغتشاشاتی که راه کارگر به راه انداخته سوء استفاده کرده و برای بی اهمیت جلوه دادن اتحاد چپ، نوک تیز حملات خود را متوجه آن ساخته است.

این گروه که نام "حزب کمونیست کارگری" را بدنسال می کشد، و تمام ارگان های رهبری کومله را در دست داشت، و اختلافات محلی (که پرداختن به آن از حوصله این نوشته خارج است) و کشت و کشتارهای بین حزب دموکرات و کومله را به مبارزات بین "پروتاریا و بورژوازی" خص کرد نسبت می داد، به ناگهان خواب نما شد و کشف کرد که ای دل غافل، کومله حزبی است ناسیونالیست. این درست هست که ما رهبری آن را در دست داشتیم، ولی هر چه کوشیدیم که آن را به راه "راست" بیاوریم، ثمری نداد. پس به ناچار خیلی "تمدنانه" از آن حزب استعفا دادیم، و چه کار کردیم؟ "حزبی" دیگر ساختیم!

نو گویی حزب کمونیست، آنهم از نوع "کارگری" اش! دکان و یا شرکت تجاری است، که با نگرش کاسی شان، شعبه ای دیگر افتتاح نمایند و برای جلب مشتریان جدید و "امروزی"، اجلاس خود را به "رایگان" توزیع کنند. در ضمن دکان جدید این گروه دو نیش هم هست. در یک نیش، کالای "کمونیست" و در نیش دیگرش، کالای "کارگری" به فروش می رسد. "حزب" جدید چندی است که با پیانه های وفاداری اعضا و مشتریان "انترناسیونالیست" حزب قبلی اش، که به بیعت های آخوندی - محاهد شبیه بود، افتتاحش را به "تبت" رسانده است. از اکتشافات تازه "بازاریابی" شان هم این است که، کومله مدتهاست از عراق کمک های مالی می گرفته است.

خودشان را به ساده لوحی زده اند! حکمت و شرکای "حزبی" اش می دانند که بعنوان رهبری حزب در آن دوره، مسئولیتشان از همه بیشتر است. اعضای این حزب، برای فروش کالای جدیدی به نام "سناریوی سفید" در نشست ها و سمینارهای مشکل از "تعمه احزاب مسمی، جمهوری خواه، آریامهری"، توده ای ها و اکثریتی ها (مشکل از وزیر اطلاعات شاه، همکاران اطلاعاتی، بازجویان و خبرچینان سابق جمهوری اسلامی) شرکت می کنند و در روند "غیر ممکن کردن کل بازی این بازیچه ها"؟! برای نشرایشان مقاله می نویسند. ولی "اتحاد چپ کارگری" را لایق و شایسته خود نمی دانند که در جلسات شرکت کنند و یا نشدی "امروزی" برای برانش بنویسند؟! طرفداران این "حزب" فعالانه می کوشند که به بورژوازی "سکولار" ولی کودن ایران، بفهمانند که؛ براساس کدام تحلیلی شما هنوز "جریانات متنی چپ مثل حزب توده و فدائی و امثالهم"؟! را نماینده چپ ایران می شناسید؟ مگر شما اسم حزب "مدرنینه" کمونیست کارگری را نشنیده اید؟! اگر می خواهید واقعاً به مارکسیم امروز جواب بدهید باید به

فقر دیالوگ

به نظر من تنش های درون اتحاد چپ کارگری، پایان شور و هیجان اولیه عارضی یکی شدن چپ است. چپ بطور کلی و بالعموم تنها به اعتبار ضد سرمایه بودن و طرفداری از آلترناتیو سوسیالیستی، اتحادش به آرزوئی شیرین می ماند تا به امری واقعی در شرایط امروز. توگویی تقدیر چنین بود که در هنگامه تکانهای سیاسی، سرنوشتی بر چپ فروافتد که حتی بر متن سنت های نشکسته، عارضه اتحاد، بوجهی عجیب آیدمی شود. هيجانی آفریده شد و از پشت حمصاهای فردی و جمعی عبور کرد. تجربه اما، هر چند در نیمه راه، شایسته بازبینی است.

۱- مجموعه گفتارها، نوشتارها، ارتباط ها، مخاطب فرارادنها و مخاطب قرار گرفتن ها، در عین ثمرات مثبت، یکی از ضعف های اساسی ما چپ ها را نیز بر ملا می سازد: فقر دیالوگ.

۲- این فقر از کمبود دانش سیاسی نشأت نمی گیرد، از بی علاقه ای به بحث و جدل و حرافی نیست، از این بابست در مضیفه که نیستیم، به سرمان هم زیاد است. این فقر ناشی از عادات و روشهای تربیت سیاسی درون ما چپ ها، از دسته ها و جبهه های مختلف است و بر زمینه سنتهای کهنه که هنوز درهم نشکسته اند و تسلیم احتیاجات زمان نشده اند، مدام باز تولید می شود. اینکه لین به کائوتسکی روزی گفت توله سگ، متاسفانه و یا خوشبختانه دیگر توجیه گر روشهای صغیر نیست.

۳- اگر از نیروهای بیرون اتحاد چپ و حتی از سمج ترین آنها صرفنظر کنیم و از درون نگاهی به کارنامه خود مبتنی بر دهها سمینار و شش شماره بولتن بحث بیندازیم، خواهیم دید که گاهی بنحوی رقت آور انبوه کج فهمی و کج خلقی، سوءتفاهات، بی اعتمادی، غرض ورزی، عصبیت، نامفهومی، ایما و اشاره، لفافه گوئی و طنز تلخ و شیرین موج می زند. کمتر موردی است که نویسنده مقاله ای و یا سخنرانی، از

اینکه مخاطبین حرف او را درست نگرفته اند و نقد خود را بر آنچه که او واقعا نگفته و یا اعتقاد ندارد، قرار داده اند، قیافه اش در هم فرو نرفته باشد. کمتر موردی است که قلم بدستی، بدفاع از حقانیت نقطه نظر کسی برآمده باشد که وی رفیق سازمانی و یا هم نظر و هم خط نبوده باشد. کمتر موردی است که بجای دورزدن و تسلسل و تکرار مکررات خوانندگان بولتن و یا حاضرین در سمینارها از بحثی و یا نکته ای، آموزه ای نو کسب کرده باشند و الا آخر.

۴- در این تجربه جدید، اگر تمام خواه و از خود ممنون نباشیم، برخی از نکات یادآوری شده اجتناب ناپذیر بوده است، اما وقتی پایه اولیه کار بر دیالوگ رفیقانه قرار می گیرد و نیروهای متعددی از سنت های متفاوت و تجارب مختلف، جهت تلاش برای رسیدن به مدل خاصی از سوسیالیسم، به این نتیجه می رسند که با هم تبادل تجربه کنند، با هم سمینارهای بحث سازماندهی کنند، با هم در واحد های پایه ای مستقر در محیط زیست و کار سازمان یابند و با هم بنای یک اتحاد را بگذارند. می خواهند شنیده شوند، گوش بدهند، انتقاد کنند و انتقاد بشوند. آنوقت با این کارنامه به جرات می توان گفت که در چند سال گذشته فقط چند متری از راهی دراز طی شده و هنوز در آغاز راهیم. و اگر نخواهیم در این آغاز بمانیم، که ماندن بودن نیست و می تواند از هم گسستن هم باشد. غلبه بر این فقر ضرورتی واجب است.

۵- واضح است که کسی قصد برپائی کلوب بحث بجای اتحاد چپ کارگری ندارد. و اگر داشته باشد روش صحیحی انتخاب نکرده است. واضح است که اتحاد در عمل خود اصل است. اما اینرا هم بایستی بدانیم که امروزه اتحاد در عمل حاصل دانائی های جمعی است و نه نادانائی های جمعی. چه برشمردن فقر بجای فضیلت و صحه گذاشتن بر آنچه تا به حال کرده ایم، عین نادانی جمعی است. بدین ترتیب در عمل نه تنها خودمان، بلکه مخاطبین هم، حرف واقعی ما را نخواهند فهمید.

۶- برای غنای دیالوگ، ما بایستی بپذیریم که از سنتهای فکری متفاوتی آمده ایم و مبنای اولیه حرکت خود را بر پایه اعتقاد به دیالوگ تبادل نظر و تجربه، آشکار گوئی و علنی

زده است. بعد از هیجانهایی اولیه، این مسائل امروز ملموس تر می نمایند: الف - اتحاد چپ کارگری مجمعی از محافل گرایش ها و سازمانهاست، که هر کدام قصد کرده است دیگران را به شیوه خود متحد کند. این مصالحت خواهی عمومی نه تنها ممکن نیست، بلکه ضد اتحاد است.

ب - اتحاد چپ کارگری مجمعی است که برخی به شکل تصنعی می خواهند آنرا و ترکیش را جایگزین جنبش های اجتماعی و مدلهای سازمانیابی حاصل از این جنبش ها نمایند. این روش یعنی اتخاذ تصنعی مدلهای و تجربه های خاص که برای دست و پا کردن منطق یک طرح در کشوری مثل ایران که نه فعالیت اتحادیه ای و نه مبارزه پارلمانی آزاد است بکار می رود، نه تنها کار ساز نیست بلکه با کلی باقی ها از غنای دیالوگ می کاهد. (نمونه مراجعه هائی که تا به کون به کشورهای چون برزیل، ایتالیا، روسیه جدید، آفریقای جنوبی و مکزیک شده و می شود)

جمع بندی

برای دامن زدن به دیالوگ و غنای آن وجوه مشترک و تفاهم وجود دارد. این دستاورد بایستی حفظ شود. اتحاد چپ کارگری شکل بگیرد و یا از هم بگسلد (برخی از این پروژه تصور دژی تسخیر ناپذیر را به خواننده بی اطلاع القا می کند و شاید هم نکنند) جلوی پای چپ های رادیکال و سایر نیروهایی از این جوهر، پاسخ به این مسئله باقی و سنگینی می کند که کم دردسرتترین راه برای مداخله در جنبشهای اجتماعی و امکانات پیشرفت و پسرفت جنبش سوسیالیستی کدامند؟

آیا بدون مشارکت همه طرفداران تا به حال و تا به بعد جامعه آلترناتیو، که فعالین اتحاد چپ کارگری آنرا سوسیالیسم کارگری نامیده اند و بررسی تجارب مثبت و منفی تا به کنونی این جنبش، در سطح جهانی این امر ممکن است؟ آیا یاد گرفتن دیالوگ قدم اول نیست؟

نادر

ژوئیه ۱۹۹۶

قرار داده ایم. ما باید بپذیریم که بحث سیاسی و استدلال، منطق گردهمایی ماست و مفتوح باقی می ماند. بایستی بپذیریم که هیچ قطعنامه و یا پلتفرمی نه حرف آخر است و نه مجاز است بحث و استدلال سیاسی را مختومه اعلام کند. باید بپذیریم بنا بر آزادی بحث و انتقاد، تعیین هیچ شرط و شروطی برای بحث مجاز نیست.

۷ - قدم اول در راه غنای دیالوگ، صراحت است. اگر اشکال ما در این نیز بوده است که زبان مشترک نداشته ایم، اینرا هم بایستی بدانیم که با هم در این تجربه مشترک اتحاد چپ کارگری بیش از گذشته، با زبانی دویلهو و پر لکت حرف زده ایم. خود تعبیر از اتحاد چپ کارگری، که چه نوع اتحادی است؟ بیان انعکاس و رفلکس روش و تکنیک ماست و هنوز در این زمینه ناروشتی بحد کافی وجود دارد!

۸ - هر نیروی شرکت کننده در اتحاد چپ بنا به مسئولیتی که در قبال گردهمایی موجود تحت نام اتحاد چپ کارگری احسلس می کند و چه خوب که بیشتر احسلس کند، در مقابل فقر موجود و غنای دیالوگ هم مسئول بشمار می رود، و بایستی در اولین قدم خود به آنچنان صراحت لهجه مسلط شود که جای سوء تعبیری از نظراتش را باقی نگذارد.

بعنوان مثال، رفقای راه کارگر وظیفه مندند که نظرات خود را درباره بلوک طبقاتی بعنوان یک استراتژی به بحث روز طرفداران این بلوک تبدیل کنند تا جهت بحث دیگر موافقان و مخالفان هم، روی این طرح متمرکز شود. پرواضح است که آبخشور براه انداختن بحث ورود و یا عدم ورود مذهبی ها، که بدنبال خود جنجال بر سر شروط عضویت و بحث بر سر پلتفرم شش ماده ای با توضیحات متقدم و متاخرش را براه انداخت، همانا سیاستهای طبقاتی این بلوک است. اما صراحت در آنجاست که رفقای راه کارگر اصل بحث را عمده کنند و توضیح واضح بدهند؛ رابطه اتحاد هواداران بزرگ سوسیالیسم، با جبهه کار علیه سرمایه، با بلوک طبقاتی و سازماندهی اکثریت عظیم مردم و بالاخره با اتحاد چپ کارگری چگونه است؟

۹ - و بالاخره این که طی این تجربه چند ساله، چند سوء برداشت در درون اتحاد چپ کارگری به فقر دیالوگ دامن

دو ناکتیک در برخورد به اتحادهای طبقاتی و

یک جمع‌بندی انتقادی از براتیک اتحاد چپ کارگری

شده) در واقعیت امر هنوز از حد یک‌سری اتحاد عمل‌ها و یک ساختار نیمه‌سمیناری فراتر نرفته که یکباره اختلاف نظر در یکی دو واحد نوبنیاد آن (که ریشه در اختلافات قدیمی داشت) به اختلاف‌نظر حول شرایط عضویت در این واحدها تبدیل و به کل اتحاد چپ کارگری تعمیم یافت.

اختلاف ظاهری بر سر این بود که: آن سه ماده اولیه شرط عضویت دیگران محسوب شود که در نشست اول فراخوان مقرر شد یا آن شش ماده ثانویه مقرر در نشست دوم؟ لحن برخورد و سبک و شیوه مباحثه طوری شد که اساساً موضوع و موضوعات اصلی را در حاشیه قرار داد. از پی‌گیری این مباحثات هیچکس! شاید هیچکسی نفهمید که اشکالات واقعی از نظر مباحثه‌کنندگان از کجا سرچشمه می‌گیرد و اختلافات واقعی کجاست؟ چرا اتحاد چپی که قرار بود در آن قبول نظرات مخالف، حضور سازمانها با حفظ استقلال، وجود فراکسیونهای نظری، حضور فرهنگ نوین مباحثه و انتقاد و انتقاد از خود در طرح و حل مسایل آن جاری و عادی باشد، مباحثه‌کنندگان آن همدیگر را به «نقض تعهد»، «بیمان‌شکنی» و... متهم می‌کنند؟ چرا اتحاد چپی که قرار بود با متحد کردن «چپ کارگری» حول اشتراکات صریح و روشن و واقعی و مباحثه حول اختلافات، اتحاد و مبارزه‌ای را سازمان دهد که هم یک تحول اساسی در صحنه سیاسی جامعه به نفع جنبش کارگری بوجود بیاورد و مبارزات مشترک جهت سازماندهی کارگران و زحمتکشان و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تدارک ببیند و هم از کانال تمرکز امکانات و بحث و مناظره رفیقانه راه‌حل پایان دادن به تشنگی و پراکندگی موجود را هموار سازد، به یکباره راه‌نیفتاده دارد به سرنوشت اتحاد خرگوش و لاک‌پشت و مرغابی دچار می‌شود؟

سبک کار و شیوه پیش‌برد و هدایت پروسه اتحاد چپ کارگری و در مراحل بعدی درک‌ها و برداشت‌های گوناگون از آن و شتاب نامتوازن با کیفیت این اتحاد برای گذر از مراحل اولیه شکل‌گیری آن طی فاصله نشست سوم و چهارم مباحثی را موجب شده که در فضای مسموم ایجاد شده توسط مخالفین این اتحاد^۱ هر ناظری را نسبت به میزان موفقیت و چشم‌انداز آن به تردید وامیدارد و تصویری از ورای انحرافات اساسی و اشکالات و اختلافات واقعی از اتحاد چپ کارگری به بیرون ارائه می‌دهد. که ناگزیر در ذهن آدمی سرنوشت اتحاد لاک‌پشت و مرغابی و خرگوشی را تداعی می‌کند که روزی در مقابل آفتاب در کنار شنی دریاچه‌ای لم داده بودند و در چشم‌اندازشان جزیره‌ای وجود داشت بسیار زیبا که در آن گله‌های بهاری به همراه شهد و شکر و باغی پر از میوه و سبزی و سرشار از نعمات دنیا، تصویری از آمال و آرزوهای هر کدام از آنها را با خود داشت. درحالی‌که هر سه محو تماشای آن بودند، باتفاق تصمیم گرفتند که بروی تخته‌ای نشسته و دست هم را گرفته به سمت جزیره رهسپار شوند. تا تعریف جزیره و تصمیم و تدارک حرکت مشکلی نبود. اما وقتی موعد حرکت فرا رسید، خرگوش به سمت خشکی، لاک‌پشت به سوی دریا و مرغابی هم به سمت هوا روانه شدند. آنگاه هر کس خود را عملاً جدا از دیگری و بر خلاف راه وی یافت. یکی گرفتار تیر بلای شکارچی، دیگری طعمه نهنگ و سومی در بیابان برهوت سرگردان شد.

واقعیت این است که اتحاد چپ کارگری (برخلاف تصویر ظاهری که از آن در سطح جنبش منتشر

^۱ منظور منتقدین مسؤول اتحاد چپ در بیرون نیست که با انتقادهای منطقی خود به نکات ضعف و اشتباهات اتحاد چپ کارگری انگشت می‌گذاشتند.

برای روشن شدن موضوع یک مقدار وقت خواننده را می‌گیریم و ابتدا با یک جمع‌بندی کوتاه از پراتیک اتحاد چپ کارگری آغاز می‌کنیم.

یک جمع‌بندی کوتاه انتقادی از پراتیک اتحاد چپ^۲

همانطور که همه فعالین جنبش کمونیستی میدانند، مسأله تشتت ایدئولوژیک و پراکندگی سازمانی از سالها قبل از قیام بهمن ۵۷ مطرح بوده و بعد از قیام نیز در اغلب برنامه‌ها، نشست‌ها، کنفرانسها و کنگره‌های جریانات مختلف به وجود پراکندگی و به تلاش جهت فائق آمدن بر آن تأکید شده است. طی ده-پانزده سال اخیر در بین رابطه ده‌ها جلسه برگزار شده، کنفرانسها ترتیب داده شده، نشریات مشترک منتشر شده، توافقات متعددی به عمل آمده، با توجه به این اقدامات هر بار امیدواریهایی بوجود آمده، معه‌ذا بدلائل مختلفی این اقدامات به ثمر نرسیده است. تلاشهای صادقانه نیز با سد و مانع انحرافات و فرقه‌گراییها مواجه شده است.

در شرایطی که از هم‌پاشی شوروی و تحولات متعاقب آن از یکسو و اقامت طولانی‌مدت نیروها در خارج کشور از سوی دیگر این پراکندگی را تشدید می‌نمود، نیاز به بررسی انتقادی از گذشته، تحلیل جدید از اوضاع داخلی و جهانی و یافتن ابتکارات جدید برای برون رفت از وضعیت بحرانی و تأمین انسجام نظری و وحدت عملی جنبش کمونیستی و چپ در رابطه با احراز نقش واقعی در مبارزات داخل کشور بیش از پیش احساس می‌شد. ابتدا قرار بود تعدادی از کارگران کمونیست و پیشرو طی دعوتی عمومی همه نیروهای سیاسی و محافل، گروهها و افراد کمونیست و چپ را به نشست و تبادل نظر جهت برون رفت از وضعیت موجود دعوت کنند. وقتی این کار بنا به دلایلی

^۲ جمع‌بندی مفصل از پراتیک اتحاد چپ به منظور رفع انحرافات و اتباهات این دوره ضروریست.

عملی نشد، مناسبترین روش تشکیل سمینارها تشخیص داده شد که می‌بایست بوسیله تشویق و ترغیب نیروها و افراد مستقل به برگزاری آنها اقدام شود.

بدین ترتیب، با توجه به شرایط زمان و امکانات اولین سمینار در دسامبر ۱۹۹۱ در سوئد دعوت شد. در این سمینار که اولین تجربه از این دست بود و خالی از اشکال هم نبود، بطور عمده دو نظر وجود داشت یکی تأکید مکانیکی بر وحدت جریان خاصی را مطرح می‌نمود، روشی که عدم کارایی و شکست آن بارها به اثبات رسیده بود و خود وجود پراکندگی از جمله نتایج تبعی اینگونه وحدت‌های مکانیکی بود.

نظر دیگر هرگونه وحدت را از طریق تأکید بر مارکسیسم، بازبینی انتقادی انحرافات و نقاط ضعف گذشته در حوزه مسایل جهانی و داخلی یک وحدت آگاهانه ارگانیک و اصولی می‌دانست. وقتی نظر اول عملاً کنار رفت، فعالین نظر دوم برگزاری نشست در آلمان را به همراه سایر رفقا تدارک دیدند. بدین ترتیب برگزاری سمینارهای مداوم در هردوی این کشورها امکانپذیر شد و رفقای سوئد علاوه بر سمینارهای سوئد در سمینارهای آلمان نیز مرتباً شرکت کردند.

بالاخره این سمینارها با شکستن جو بدبینی‌ها و پیشداوریها (حداقل در میان طیفی از نیروهای معروف به خط در) توانستند هم مباحث ارزنده‌ای را دامن بزنند و به صف‌بندی نوینی در چپ برسند و از طرفی بتدریج زمینه سیاسی و نظری اتحاد خود را فراهم نمایند.

تا اینکه در سال ۹۴، درست در شرایطی که نیروها و افراد شرکت‌کننده در سمینارها داشتند برای نتیجه‌گیری از سمینارها آماده می‌شدند و برخاسته‌هایی هم برای نشست اتحاد آماده کرده بودند، رفقای راه‌کارگر که خود از شرکت‌کنندگان در این سمینارها بودند، طی نامه‌ای خواستند تا نشست فراخوانی تشکیل شود و این نشست

بعنوان نشست فراخوان از سایر نیروها و افراد برای تصمیم‌گیری حول مضمون و چگونگی اتحاد دعوت بعمل آورد. به این دعوت ابتکاری در پی سمینارها و برای نتیجه‌بخش کردن آنها اشکالی وارد نبود، بخصوص اینکه تأکید شده بود که «این نشست جمع می‌شود تا فراخوان بدهد» یعنی هرگونه تصمیم به نشست بعدی موکول شده بود. این نشست در تاریخ ماه مه ۱۹۹۴ تشکیل شد. اما جمع اغلب ناهمگون و بدون طرح معین بود.^۲ در این نشست سه محور بطور موقت تعیین شد.^۳

بدین ترتیب جلسه فراخوان به جلسه‌ای تصمیم‌گیرنده تبدیل شد. این اولین اشتباه سبک‌کاری (و یا هر انحراف فکری دیگری) بود که جلسه را از حدود وظایف خود (یعنی فراخوان دادن به دیگران و تصمیم‌گیری باتفاق بقیه) فراتر برد و پایه اشتباهات بعدی را نهاد.

با وجود این طی فاصله نشست اول و دوم قرار شد بحث عمدتاً حول محور ضرورت و چگونگی تشکیل اتحاد چپ کارگری و پلاتفرم آن متمرکز شود. علی‌رغم اینکه طی این دو نشست بحث کم و بیش حول ضرورت و درک از اتحاد شکافته شد، ولی در نشست دوم بجای تصمیم‌گیری و نتیجه‌گیری واحد از این مباحث (یعنی جمع‌بندی درک واحد از اتحاد چپ) متعاقب سه ماده اولی، شش ماده تحت عنوان پلاتفرم مورد توافق قرار گرفت. بدون اینکه ساختار این اتحاد آیین‌نامه‌ها و قوانین و چارچوب آن روشن باشد و بدون اینکه بحث روی پلاتفرم‌ها و یا پیشنهادهای که در بولتن به بحث گذاشته شده بود متمرکز شود.

بدین ترتیب هرکس با درک و تصور خودش از اتحاد چپ کارگری و مضمون بندهای پلاتفرمش، با آن موافقت کرد.

در فاصله نشست اول و دوم بدلیل اختلافات قبلی میان رفقای هسته اقلیت در استکهلم با راه‌کارگر و

سوسیالیستهای انقلابی یا پروژه در لندن کار تشکیل این دو واحد با مانع روبرو شد. حضور این اختلاف در ادامه خود همزمان با پایان کنگره رفقای راه‌کارگر به اختلاف پیرامون شروط ورود به اتحاد چپ تبدیل شد. مثلاً در استکهلم موضوع این بود که اتحاد چپ کارگری بر اساس شروط اول تشکیل شود یا بر مبنای شش ماده پلاتفرم دوم که عملاً منجر به تشکیل دو واحد مجزا شد. درحالیکه از طرف نشست هیچ معیاری برای عضوگیری معین نشده بود.

تشدید اختلافات پروژه و رفقای راه‌کارگر را (رفقای راه‌کارگر شاید در پی برگزاری کنگره و بروز برخی اشکالات که در هیأت هماهنگی هم بلافاصله منعکس شده بود) - وادار کرد تا راه افتاده و با برگزاری کنفرانس، جلسه و نوشتن مقالات به تکیه یکدیگر بپردازند. حال آنکه تا آن لحظه نه تنها غیر از دو مورد ذکر شده کسی مسأله‌ای در رابطه با تشکیل حوزه‌ها نداشت، و تصمیمی هم در مورد شرط عضویت بر اساس پلاتفرم منتشره گرفته نشده بود، بلکه کمیته‌ای از هیأت هماهنگی هم با این استدلال که «اینها توافقات ماست»، «همه چیز در حال بحث و قابل تغییر است»، در تلاش مذاکره برای جلب سایر نیروها بود. حال چگونه مفاد قابل تغییر در آینده می‌توانست مبنای عضویت دیگران باشد؟ روشن نبود! یکی می‌گفت «روح کلی آن مطرح است»، دیگری «چارچوب کلی آن» را مورد نظر داشت و سومی قبول بند بند آنرا الزامی می‌دانست و چهارمی بدلیل «آخرین مصوبه بودن» آنرا کافی می‌دانست.

به هر حال در نشست سوم این اختلافات، مباحثات نشست ر به مسیر خلاف تصمیمات نشست سوق داد و مسأله شرط عضویت را عملاً به معضل اتحاد و به محور مجادلات تبدیل کرد. که در نیمه دوم نشست با تصویب پیشنهادی از خطر تصمیمات نسنجیده و ناپخته جلوگیری شد. با این

^۲ ما همانموقع طرح پلاتفرم و شکل پیشنهادی خود را برای بحث ارائه داده بودیم.
^۳ در رابطه با ۳ و ۲ محور به بولتن‌های آکاردچپ مراجعه شود.

حداقل رساند. و عملاً دامنش اشتباهات و ضعف‌های بعدی را وسعتر کرد.

دومین اشتباه این بود که قبل از هر تصمیمی پیرامون نام و مفاد، می‌بایست از دیگران نیز مجدداً دعوت به عمل می‌آمد. چرا که وقتی هم مرز و هم نام و هم چارچوب تعیین شده باشد، دیگر فراخوان به دیگران که جمع شوند تا به اتفاق حول مسایل تصمیم بگیریم، معنی نداشت و اگر هدف فراخوان به دیگران بود، قبل از عملی شدن فراخوان نمی‌بایست پیرامون چارچوب و شرط و شروط و حتی نام تصمیم گرفته می‌شد. (هرچند مضمون تصمیمات درست می‌بود)

و بعد ما با قرار دادن سه شرط کلی و قابل تفسیر که گویا هم جهت‌گیری کارگری ما را تعیین می‌کرد و هم مرز ما را با دیگران روشن می‌نمود، با عنوان کردن چپ کارگری عملاً نشست را از حد فراخوان فراتر بردیم و به دیگران فراخوان دادیم که در صورتیکه مصوبات را قبول دارند، می‌توانند به آن بپیوندند. این هم با تجربه تلخ جنبش پیرامون اتحادهای مکانیکی، هم با مضمون نامه راه‌کارگر، هم با قصد سمینارها و هم با وظیفه یک جلسه فراخوان مغایرت داشت.

سومین اشتباه که می‌شود گفت یک انحراف سبک کاری و یک دید تاکتیکی در آن عمل می‌کند، عبارت از این بود که ما با تصویب سه ماده مزبور قبل از اینکه در مورد پلاتفرم سیاسی و یا حداقل برنامه عملی در حد اشتراکات واقعی به توافق برسیم، عملاً از حد نشست فراخوان گذشتیم. نه تنها اصول نظری را اعلام کردیم، بلکه عملاً به مثابه یک شکل سیاسی اظهار وجود کردیم؛ دادن اطلاعات، گذاشتن آکسیون و... این هم باز با نقش فراخوان بودن مغایرت داشت.

اما این اظهار وجود دو اشکال اساسی نیز در بر داشت. اول اینکه رل یک جریان تأسیس یافته را بازی کرد و همه را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و عملاً دعوت از دیگران را بی‌اثر کرد و

وجود نشست سوم نیز دنباله‌رو حوادث شد و در اتخاذ تصمیمات و در حل مشکلات و ارائه راه‌حل موفق نشد.

اکنون در آستانه نشست چهارم مباحث ارائه شده، حول محور «آیا سه بند شرط عضویت است یا شش بند؟»، «مقصر این گروه بود یا آن جریان؟»، «کوچکترین گروهی از مشکلات نگشوده و نمی‌توانست بگشاید. چرا که حتی اگر همه روی یکی از پیشنهادات هم به توافق می‌رسیدند، باز هم خنده‌دار بود از اینکه اولاً بندهایی برای عضویت دیگران شرط گذاشته شود که «نامفهوم است»، «روح کلی آن مدنظر است» و... ثانیاً کدام عقل‌گم‌کرده‌ای است که هم حول شش‌بند خشک و خالی‌ای که هرکسی ممکن است تفسیر خودش را از آن داشته باشد، متحد شود و هم بدون روشن شدن اختلافات اساسنامه‌ای و برخی مسایل تاکتیکی و برنامه‌ای در یک اتحاد حزبی درخواست عضویت کند؟ و چه تضمینی وجود دارد که به آن اعتماد کند؟ درحالیکه گویا امضاکنندگان خود درک واحدی از مضمون آنها ندارند.

واقعیت هم نشان داد که هر کس تفسیر و برداشتهای خاص خود را داراست و مباحثی هم اگر صورت گرفته بود، کافی نبوده است.

چرا این ضعفها و اشکالات به این شکل مطرح شدند؟

اشکالات، نقاط ضعف و انحرافات و اختلافات واقعی کدامند؟

اولین اشتباه سبک کاری در این بود که رفقای راه‌کارگر (که هیچ شکی در مثبت بودن اقدامشان نبود) این ابتکار خود را می‌بایست با سمینارها هماهنگ می‌کردند و نکردند و متقابلاً جریان پیش‌برنده سمینارها هم (چه به دلیل خستگی و طولانی شدن مباحث و چه به دلایل دیگر) نتوانستند با رفقای راه‌کارگر در ابراز این ابتکار هماهنگ شوند. این اشتباه هم به جو بدبینی بعدی دامن زد و هم امکان ابراز نظر جمع وسیعتری را به

انتقاداتی که از این بابت به درستی مطرح شد بر ما وارد بود. دوماً به تنش‌های پیش‌بینی نشده در تشکیلاتها دامن زد. بطور مثال وقتی که قبل از روشن شدن اختلافات و اشتراکات واقعی گروهها، تشکیلاتها و افراد در یک شهر کمیته‌ای از اتحاد چپ را تشکیل می‌دادند، در جریان پیش‌برد عملی یک مبارزه سیاسی و یا یک آکسیون اعتراضی با این مشکل مواجه می‌شدند که اگر اطلاعیه یا آکسیون به نام اتحاد چپ کارگری صورت می‌گرفت عملاً تشکیلاتها نمی‌توانستند خود را ساقط (حداقل در آن موضوع مشخص) حرکت کنند. اگر خود مستقل حرکت می‌کردند، عملاً اتحاد چپ موضوعیت خودش را از دست می‌داد. در ضمن از آنجاییکه چارچوبهای همکاری، آیین‌نامه‌ها و مشی روشن نشده بود، رفتن زیر اتوریته ارگانهای اتحاد چپ به انحلال در صفوف تشکیلاتها هم منجر می‌شد و روشن بود که حداقل در مراحل اولیه ادامه این روند مشکل‌ساز بود. عملاً مبارزات در حوزه خارج از کشور در حدی نبوده و نیست که از یکطرف اتحادی از نیروها و افراد مثلاً متشکل در اتحاد چپ حول آن حرکت بکنند و از طرف دیگر - و همزمان - خود تشکیلاتها؛ و نتیجه این کار این می‌شد که عملاً می‌بایست به موازات تشکیلاتها در شهرها رهبری حرکتها بوسیله ارگانهای اتحاد چپ صورت گیرد. در نتیجه اگر مبارزات زیر پوشش اتحادچپ (که هنوز نه برنامه سیاسی و عملی و نه چارچوب تشکیلاتی و اصول ناظر بر مناسبات آن تعیین شده بود) صورت می‌گرفت، حرکت مستقل تشکیلاتها در باره همان موضوع ضرورت نمی‌یافت و اگر تشکیلات خود این کار را می‌کردند، عملاً اتحاد چپ ضعیف می‌شد. مضافاً بر اینکه اولویت‌ها هم تعیین نشده بود.

از طرفی وقتی قرار بود کمیته هماهنگی از یک چنین نقش حساس و اتوریته‌ای برخوردار باشد، طبعاً مسأله تقسیم‌کار درون هیأت هماهنگی

(درجه اعمال نفوذ تشکیلاتها) سبک‌کار و روش برخورد به موضوعات، انتشارات، و علی‌الاصول رهبری اتحاد خود به معضل جدیدی مبدل می‌شد و اتحاد چپ را از انجام وظایف پیش‌رویش باز می‌داشت. (جمع‌بندی کارکرد کمیته هماهنگی و سایر ارگانهای اتحاد چپ می‌تواند تجربیات ارزنده‌ای برای تداوم این حرکت و حتی حرکت‌های مشابه مفید باشد.)

معضل دیگر ترکیب نشست‌ها و نبود معیار و ضابطه معین در این رابطه بود. بطوریکه مثلاً تعداد شرکت‌کنندگان همچون سمینارها همیشه در حال تغییر بود. اگر کسانی می‌آمدند و در رابطه با تصویب موضوعی مشارکت کرده و رأی و نظر می‌دادند، هیچ ضابطه‌ای وجود نداشت که آن فرد متعهد به آن مصوبات باقی مانده و در جهت عملی نمودن آنها کوشش کند. درحالیکه در هر اجلاسی این نیروها در حال آمد و شد بودند و رأی و نظر می‌دادند، بنابراین نه تنها آراء بلکه توافقات نیز از هیچگونه پشتوانه منطقی برخوردار نبودند و تصمیمات نمی‌توانست انعکاس آگاهانه نظرات بوده باشد.

این برای اوایل نشست طبیعی بود اما وقتی فراتر می‌رود و برای جنبش و سایر نیروها رهنمود و پلاتفرم می‌دهد، آنوقت این کیفیت و ضوابط ناظر بر آن کافی نیست و نمی‌تواند جدی بوده باشد. در این رابطه عدم برنامه‌ریزی و هدایت نشستها در نتیجه محول شدن تصمیمات اساسی به آخرین ساعات که معمولاً همه خسته و عازم محل زندگی خود هستند و نمی‌توانند روی تصمیمات تمرکز لازم را داشته باشند، ترکیب هیأت هماهنگی، تقسیم کار درون آن از مشکلات دیگر بود. اینها شاید به ظاهر امور پیش‌یا افتاده‌ای به نظر برسند، اما همین‌ها کافیت تا مصوبات را از پشتوانه عملی و اجرایی محروم سازد و خطر اتخاذ تصمیمات غیرمعمول اشتباه‌آمیز را دوچندان کند. (در این رابطه تجربه سازمانهای سیاسی و احزاب

خرده‌بورژوازی نمونه‌های فراوانی از اینگونه سبک‌کارها برجای نهاده‌اند که در آن ایورتونیستی‌ترین نظرها و فرصت‌طلبانه‌ترین پیشنهادات مهر تأیید می‌خورد.

نشست دوم بجای جمع‌بندی این پراتیک رفع نواقص و اشتباهات و ارائه راه‌حل با توافق روی پلاتفرم شش ماده‌ای قوز را بالای قوز گذاشت. درحالی‌که هنوز درک از اتحاد چپ و پلاتفرم سیاسی، و جمع‌بندی از پراتیک قبلی روشن نشده بود، و گروهی آنرا «سامانه»، دیگری «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، سومی «بلوک طبقاتی»، چهارمی «جبهه...» و پنجمی «برنامه سوسیالیسم انقلابی» می‌نامید، حول اصولی به توافق رسیده شد که با مضمون هیچکدام از طرح‌های فوق همخوانی نداشت. و از اینها گذشته هنوز دارای ابهام بوده و روی مضمون هیچکدام از مفاد آن بحث سیستماتیکی صورت نگرفته بود و طبیعتاً هرکس درک و برداشت خودش را از آنها داشت. (قابل ذکر است که این شش ماده مورد توافق ما بوده و هست، منتهای مراتب نه برای شرط و شروط گذاشتن برای دیگران بلکه آغاز بحث حول مفاد و مضامین آن. در درون اتحاد چپ با این چشم‌انداز که در آینده بشود به نزدیکیهای حزبی دست یافت، برای پلاتفرم اتحاد چپ همان پلاتفرم سیاسی ارائه شده به نشست اول را که در بولتن شماره یک نیز چاپ شده کافی می‌دانیم). منتهای مراتب اگر پلاتفرم و پیشنهادات ما هم در همان جلسه اول تصویب می‌شد، باز هم اشتباه بود و با وظیفه نشست اول مغایرت داشت.

درحالی‌که این شش-هفت ماده (حتی اگر روی مضمون آنها بحث کافی هم صورت می‌گرفت) نه چارچوب مناسب برای «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» بود و نه چارچوب کافی برای وحدت حزبی در آینده و نه مضمون مناسب «سامانه» و نه «اتلاف بزرگ» و نه «بلوک طبقاتی». اما اگر در جای خودش و به مثابه بندهایی که باید به بحث

ایدئولوژیک گذاشته شود، به آن برخورد می‌شد و نه بجای پلاتفرم و برنامه سیاسی حاکم بر اتحاد چپ و شرط و شروط گذاشتن برای دیگران، بسیار مثبت بود. درحالی‌که درک غلط از این پلاتفرم و به تبع آن آغازگاه غلط نه تنها پاهای اتحاد چپ کارگری را بر زمین مبارزه طبقاتی استوار نکرد، بلکه آنرا بیش از پیش پا در هوا نگه داشت و بجای تحکیم وحدت اتحاد چپ کارگری و گشایش راه مبارزه عملی آن به اختلافات دامن زد.

همانطور که گفتیم همزمانی این اختلافات با برگزاری کنگره راه‌کارگر که به نظر من صحنه گذاشتن رهبری آن به پلاتفرم شش ماده‌ای موجب تنش درونی شده بود، و طرفین را واداشت تا به فکر امت همیشه در صحنه افتاده و اینجا و آنجا با برگزاری کنفرانس‌ها، جلسات و نوشتن مقالات، متهم کردن یکدیگر به اصطلاح قضیه را از پایین حل کنند. اتخاذ این شیوه‌ها نه تنها مانع ریشه‌یابی مشکلات شد که بیش از پیش به دامنه اتهامات افزود و عملاً نیروهای زیادی را دلسرد کرد.

اما برای جبران ضعفها و اشتباهات و واگذار کردن اختلافات به مجرای صحیح مبارزه نظری و... به نظر می‌رسد باید صریح و روشن نسبت به سبک‌کار، آغاز و پیشبرد پروسه اتحاد انتقاد کنیم. سبک‌کار ما به انحرافات سبک‌کاری گذشته پیرامون پیش‌برد اتحادهای طبقاتی سازماندهی مباحثات، شیوه فراخوان، سازماندهی نشستها تصمیم‌گیریهای عجولانه، تنظیم نکردن یک چارچوب و تنظیم استراتژی و تاکتیک‌های رسیدن به آن، دنباله‌روی از حوادث، دلخوشی به توافقات کلی و لحظه‌ای، پریدن از روی مراحل و ده‌ها مورد دیگر که بنوعی در حرکت یکی دوساله اتحاد چپ منعکس می‌باشد، آلوده بود. در این میان می‌باید انتقادهای اصولی پیرامون مجموعه تصمیمات نشست فراخوان را جدی بگیریم و با جبران خطاهای خود (که من نمونه‌هایی از آنها را

در بالا ذکر کردم) امکان جبران خطاها و زمینه پیوستن نیروها و افراد دیگر را فراهم کنیم.

مسئله دوم و با اهمیت‌تر تاکتیک برخورد به اتحادهای طبقاتی است. تقریباً همه ما نسبت به اتحادهای مکانیکی و تجمعاتی که حول شعارها و مواضع کلی، صراحت نیافته، بحث نشده شکل می‌گرفت، و بعدها در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه به بحرانها، انشقاقات و انشعابات متعددی منجر می‌شد، انتقاد می‌کردیم، اتخاذ اینگونه تاکتیکها بارها و بارها تلاشهای وحدت‌طلبانه را با معضل اختلافات زودرس و یا انشعابات و انشقاقات بعدی مواجه ساخته و لطامات جبران‌ناپذیری برای اتحاد و مبارزه طبقات کارگر و زحمتکش جامعه وارد کرده است. اتخاذ یک چنین تاکتیکهایی از طرف مجموعه اتحاد چپ نشان داد که حضور این تفکر و تاکتیک وجه غالب تفکر حاکم بر اتحاد چپ بوده که طبیعتاً در انطباق با سبک کار منتج از خود نمی‌توانست (و اگر ادامه پیدا کند، نمی‌تواند) موفقیت و پیروزی اتحاد چپ کارگری را تضمین کند. متأسفانه آن بخش از رفقای هم که در مجادلات پیش‌گفته ظاهراً در مقابل هم قرار گرفته بودند، اما تا آنجاییکه هر دو گرایش درون اتحاد چپ کارگری وحدت‌های خود را بر پایه و مبنای کلی قرار می‌دهند، هر دو از تاکتیک فوق پیروی می‌کنند. چه آنهاییکه با تکیه و تأکید بر سه ماده می‌خواهند «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» را بسازند و چه آنهاییکه فکر می‌کنند با توافق روی شش ماده دوم می‌شود «حزب سوسیالیسم انقلابی» را برپا داشت.

این اولین آزمون اتحاد چپ بار دیگر نشان داد که حول محورهای کلی تنها در کتابخانه‌ها و حول ایجاد محافل بحث می‌توان متحد شد. در صحنه مبارزه طبقاتی و در صحنه عمل اینگونه اتحادها خیلی زود به اجزای تشکیل‌دهنده خود تقسیم می‌شوند.

همچنین این آزمون برای چندمین بار نشان داد که حول یک توافق نظری عام و ناپخته و بحث نشده نمی‌شود پایه‌های یک اتحاد اصولی را بنا نهاد و نیروها و افراد مختلف را به اجبار «توافق‌اتشان» دور هم جمع کرد. و نیز چه پلاتفرم سه ماده‌ای و چه توافق شش ماده‌ای که همه معتقدند «باید به بحث گذاشته شود»، «دارای ابهام است»، «کلی است»، «بر سر آن توافق شده و نه رأی‌گیری»، «روح کلی آن مد نظر است»، «قبول چارچوب آن کافیست»، «قابل تغییر است» و... نمی‌تواند پایه اصولی برای وحدت بالاتر آینده و اتحاد چپ کارگری فعلی گردد. بویژه اینکه هرکس با درک و برداشت خودش با آنها موافقت کرده و همه صرفاً با نیت «سازماندهی حزب انقلاب سوسیالیستی» و یا «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم» با آن توافق نکرده‌اند. مباحثات و اختلاف‌نظرات بروشنی مبین این واقعیت است.

بنابراین به نظر ما روش درست این است که اتحاد چپ کارگری ضمن حل مسایل و جبران اشتباهات پیش‌گفته شده، حول یک برنامه سیاسی روشن و مشخص و منتج از مباحث برنامه و اشتراکات واقعی، مبارزات مشترک و عملی خود را سازمان دهد. با ایجاد دو حوزه در داخل و خارج کشور، با تأکید بر اصل بودن منافع و مصالح جنبش کارگری (که بالطبع رادیکالیسم و مرزبندی خود را در برنامه و اهداف سیاسی خود ملحوظ‌دارد) و با انتشار نشریه‌ای سیاسی و مشترک این مبارزات را هماهنگ سازد.

سوم: با تداوم انتشار نشریه تئوریک تمام آن شش ماده پلاتفرم را به همراه پیشنهادات دیگر برای سازماندهی وحدت‌های حزبی آینده به بحث و مناظره رفیقانه بگذارید. با مشارکت دیگر جریان‌ها و افراد و نیز با برگزاری سمینارها و ایجاد امکانات مشترک و متمرکز و هدفمند راه رسیدن به اتحادهای حزبی را فراهم سازند.

فرهنگ مباحثه و درک نیازهای اجتماعی آغاز می‌کند و همزمان با نقد انحرافات و اشکالات گذشته به سمت زدودن بی‌اعتمادیها و ایجاد اعتمادهای انقلابی متقابل در جوانب گوناگون حیات حزبی و مبارزه انقلابی خویش حرکت می‌کند.

اینها همه نشاندهنده اهمیت کوششهای مشترک تمامی آنهاست که برای دنیایی عاری از ستم و استثمار زور و سرکوب مبارزه می‌کنند.

طبیعتاً از آنجایی که سازمانها و افراد و عناصر گردآمده در این اتحاد دارای باورها و درکهای متفاوتی بوده و یا حتی مسیرهای متفاوتی را در برنامه‌های خود دنبال می‌کنند، نمی‌توان ادعا کرد که اینگونه اتحادها (بویژه در مراحل اولیه خود) روند ساده‌ای را طی کند، وجود اشکالات، انحرافات، موانع و اختلافاتی که گاه حاد می‌شوند، و اقداماتی که در نتیجه بی‌اعتمادی‌ها و رسوبات انحرافات گذشته، سبک‌کار پیش‌برد برنامه و از همه مهم‌تر بدلیل حرکت از پیش‌شرطها و یافته‌هایی است که روند اتحاد را برای نیروهای پیشبرنده آن مشروط می‌سازد.

همین هم همه کوشندگان راه پایان دادن به تشتت و پراکندگی و اتحاد وسیعتر را (چه در بیرون از اتحاد چپ کارگری و چه در درون آن) وامیدارد تا هر گامی که برمی‌دارند با دقت نظر و مطالعه جوانب آن مورد سنجش و انتقاد قرار دهند. از طرفی این آمادگی را داشته باشند تا این گامها هرگاه در پراتیک روزمره نادرست بودن خود را نشاناد، با شجاعت و بموقع در تصحیح و تکمیل آن کوشش به عمل آورند.

یدی

واقعیت این است که آن شش ماده هنوز از کوران مبارزه ایدئولوژیک نگذشته تا روشن شود منظور از معانی آنها چیست. در جریان پیشرفت بحث‌ها ممکن است تعداد دیگری در چارچوب آن بگنجانند و آنرا برای پیشبرد وحدت حزبی آینده خود تکمیل کنند و تعدادی در نتیجه تداوم بحث‌ها، پلاتفرم و برنامه دیگری را برای وحدت حزبی خود در نظر بگیرند. این شیوه برخورد به توافق‌نامه اجلاس دوم به همراه تصویب یک برنامه عمل سیاسی (بر مبنای اشتراکات واقعاً موجودی که هم‌اکنون نیز مبارزات مشترک ما را امکانپذیر می‌سازد) پای اتحاد چپ کارگری را بر زمین مبارزه طبقاتی استوار خواهد کرد. این پروسه اگر با جبران خطاهای اول توأم گردد، نه تنها به اتحاد و مبارزه حول اشتراکات واقعی و نه صوری یاری می‌رساند، بلکه توافق عمومی همه ما را جهت برون رفت جنبش کمونیستی از حالت پراکندگی و تشکیل حزب از طریق یک روند اصولی را تضمین خواهد نمود. بویژه افراد، جریان‌ات و محافل فرصت و آزادی و امکان آنرا می‌یابند تا با نقد انحرافات و اشتباهات گذشته بصورتی آگاهانه و آزادانه در درون و بیرون از اتحاد متحد حزبی خود را یافته و با آن متحد شوند و نه با جبر رأی و امضاء.

بعدالتحریر:

رفقا! گامهای اتحاد و همکاری در راستای تدریجی وحدت اقدامات مهمی است در راه پیروزی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه و بویژه اقدام مهمی در جهت تمرکز نیرو برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. بعد از سالها تلاش و کوشش هم‌اکنون مرحله جدیدی آغاز شده است که در این مرحله هم نیروهای کارگری و سوسیالیستی و هم در آینده نیروهای دموکراتیک با شیوه‌ای نوین و تدریجی و با چشم‌اندازی تداوم یابنده پایه‌های اتحادهای اصولی را با قبول

بُن بَسْت «اتحاد چپ کارگری»

متن بخشی از سخنرانی یکی از طرفداران

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»، خ. یاری، در سمینار «اتحاد چپ کارگری»، ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۶ در لندن.

لحاظ که امکان نزدیکی سیاسی (در نتیجه بحث‌های سیاسی) وجود داشته، و «اتحاد عمل» نیز از این زاویه که بر اساس نیاز جنبش کارگری در ایران، یک سلسله فعالیت‌های مشخص دفاعی انجام پذیرد، تا در طی این روند معلوم شود که چه نیروها و افرادی «اهل کار» اند و چه کسانی بدرک کار متشکل سیاسی نمی‌خورند. از این طریق نیروها متحدان خود را یافته و به یکدیگر نزدیک می‌شوند. به اعتقاد ما نبایستی در شکل دادن یک تشکل واحد عجله کرد و یا در مورد آن توهم ایجاد کرد - اما متأسفانه دو نظر یاد شده چنین کردند.

سبب بحران فعلی که در نشست چهارم، «اتحاد» را احتمالاً به پرتگاه انشعاب خواهند کشید، این دو نظر هستند. دو درک اشتباه از اتحاد چپ اکنون در مقابل یکدیگر قرار گرفته و بحران مضاعفی ایجاد کرده‌اند. نه تنها بحران انشقاق نیروهای چپ حل نشده که بحران نوینی بوجود آمده است. ریشه این دیدگاه‌های انحرافی نیز در نبود یک چشم‌انداز روشن از جنبش کارگری ایران است. زیرا که نیروها و افراد سیاسی در خارج از کشور پدیده‌ای مستقل از جنبش کارگری نمی‌توانند باشند، درست برعکس در ارتباط مشخص و ارگانیک با آن هستند.

«راه کارگر»، گرچه ماهیت «اتحاد» را از تحلیل از وضعیت ایران و چشم‌انداز جنبش کارگری استنتاج می‌کند، اما تحلیل اشتباهی از چشم‌انداز جنبش کارگری دارد. سایر جریان‌ها، هیچ چشم‌اندازی از جنبش کارگری ندارند!

نظریات «راه کارگر» بی‌شبهت به مواضع اخیر گروه‌ها و سازمان‌های چپی اروپایی پس از فروپاشی شوروی نیست. اینها بر این اعتقاد هستند که اکنون زمان وحدت کلیه نیروهای سیاسی، صرف‌نظر از اختلاف‌ها، فرا رسیده است. فروپاشی شوروی، گشایش‌هایی در سطح جهانی برای مبارزه همه کمونیست‌ها ایجاد کرده است. در نتیجه پیشنهاد ایجاد احزاب «بزرگ» چپ (مانند حزب کارگران برزیل) در دستور روز قرار گرفته است. چنین سیاستی در کشورهای اروپایی و تحت وضعیت کنونی با حفظ استقلال سیاسی حزب‌ها شاید، سیاست درستی باشد. اما در ایران چنین سیاستی غیر قابل تصور است (تعمیم همین سیاست به خارج از کشور کاملاً بی‌ارتباط به وضعیت نیروهای چپ است). در ایران وضعیت انفجاری است و جوانان کارگر وارد صحنه مبارزه شده‌اند که بر اساس فعالیت‌های خود چپ و کمونیست شده‌اند و نیاز

پس از قریب به سه سال از آغاز کار «اتحاد چپ کارگری» (اتحاد)، باید یک ارزیابی واقع‌گرایانه به وضعیت موجود شود. واقعیت اینست که «اتحاد» امروز به یک بن بست رسیده است. پس از سپری شدن سه سال بحث، سمینارها هنوز در ارتباط با حل بحران «اتحاد» است (یک نمونه بارز، اینکه قدم‌های اولیه در راه تشکیل یک تجمع از نیروهای چپ هنوز شکل نگرفته است). در طی این مدت صرفاً ۶ شماره از بولتن مباحثات منتشر شده است. هنوز بحث‌های اولیه در مورد مایل چپ (مفهوم سوسیالیزم، حزب انقلابی، برنامه و غیره) آغاز نشده است. بحث‌های ناروشن و نا مشخص و بی‌ارتباط جای خود را به بحث‌های اصلی داده‌اند. در سطح فعالیت‌های عملی، ده‌ها فعال «اتحاد» قادر به یک دفاع پیگیر از متحصنین در ترکیه نشدند. دفاع از پناهجویانی که هر لحظه امکان بازگرداندن به ایران و احتمال اعدام آنها می‌رفت.

در بحبوحه استرداد این پناهجویان و عملیات دفاعی، اعضای «اتحاد» در لندن در اطاق‌های در بسته در مورد «مصوبات» و «بحران» این تشکیلات به بحث نشسته بودند! این واقعیت‌ها مخفی نیستند و بهتر است خود به آنها اذعان داشته تا بتوان به ارزیابی درستی از وضعیت دست یافت.

ریشه‌های اصلی بن‌بست فعلی در دو نظر انحرافی است که در درون «اتحاد» شکل گرفته‌اند. نظر اول از طرف «راه کارگر» و نظر دوم توسط «همکاران پروژه» ارائه داده شده‌اند. البته نظر سومی نیز وجود داشته که توسط ما (اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران) طرح گشته است. در ابتدا نظر خود را اجمالاً بیان می‌کنم. این نظر در بولتن‌های مباحثات اتحاد درج شده و با صراحت اعلام می‌دارد که برای خروج از بحران فعلی چپ، دوره‌ای از اتحاد عمل‌های مشخص و بحث‌های سیاسی در میان طیف ناهمگون چپ ضروری است، تا نیروها و افراد درون این طیف یکدیگر را شناخته و آزمایش کرده، تا پس از این شناخت اولیه، نیروها متحدان خود را یافته و در نهایت این روند به یک تشکل از سوسیالیست‌های انقلابی که خواهان دخالت در جنبش کارگری‌اند، منجر شود.

نام این اتحاد را ما «اتحاد عمل ویژه» گذاشتیم. ویژگی از این

مشترک به درون آن می‌آمدند و رأی و رأی‌کشی در مورد پلاتفرم «رادیکال» را به پس از این پروسه کار مشترک موکول می‌کردند. مگر همه بر سر پلاتفرم ۶ ماده‌ای رأی ندادند؟ پس چه شد که اختلاف نظر پیش آمد؟ علت این بود که بر خلاف نظر اینها، «اتحاد» یک تجمع سوسیالیست‌های انقلابی نبود و نیست و بلکه صرفاً یک اتحاد عمل می‌تواند باشد. تنها با پذیرش این اشتباه است که اینها می‌توانند قدم بعدی را بردارند. اینها اگر در گفتار خود جدی باشند، باید درک کنند که تنها جایگاهشان در درون «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» است و نه در جای دیگر. اگر هم اینها به لزوم کار مشترک با «اتحادیه» پی نبرده‌اند باید شکل مشابه‌ای بر محور برنامه و نظریات خود ایجاد کنند و از طریق انتشار نشریه‌ای، نظریات خود را بگوش پیشروی کارگری در ایران برسانند. ما از ابتدا گفتیم که چنین پروژه‌هایی تخیلی است و به بن بست می‌رسند و تجربه چند سال گذشته صحت نظریات ما را نشان داد.

نظر ما اینست که اتحاد چپ کارگری به صورت یک اتحاد عمل بشرطی که فعالیت‌های ضد رژیم و دفاعی پیگیر انجام دهد؛ و بشرطی که سمینارهای مرتب حول مسایل جنبش کارگری در ایران سازمان دهد، یک شکل مؤثر می‌تواند باشد و ضرورت آن وجود دارد. اتحاد نیروهای چپ یک نیاز عینی جنبش است. اما این اتحاد نمی‌تواند بهر بها تشکیل شود. این اتحاد نمی‌تواند بر محور یک برنامه سیاسی (یا پلاتفرم رادیکال) استوار باشد. آن باید حول عمل مشخص صورت گیرد، توافقات برنامه‌ای در صورت وجود شرایط مادی، بعداً حاصل می‌شوند و نه از روز نخست.

تنها راه برون رفت از بن بست فعلی اینست که نیروهای شرکت‌کننده در درون «اتحاد» دست از تحمیل نظریات خود بردارند و این تجمع را آنچه هست معرفی کنند، یعنی یک اتحاد عمل ویژه از نیروهای شرکت‌کننده.

اما، چنانچه «اتحاد» فعالیت عملی نداشته باشد، سایر نیروها را نمی‌توان به آن جلب کرد. تنها راه تشکیل یک اتحاد گسترده از نیروهای اپوزیسیون چپ، جدی بودن در عمل و تدارک بحث‌های سیاسی مربوط به جنبش کارگری ایران است.

ایراد ما به اتحاد چپ کارگری، صرفنظر از ایراد به روش‌های اشتباه نیروهای درگیر در آن و عدم درک صحیح از ماهیت آن توسط این نیروها، عدم فعالیت مستمر و جدی عملی بوده است. به این علت اتحاد چپ کارگری نه تنها در دوره گذشته رشد پایه‌ای پیدا نکرده است که عقب نیز رفته است.

ادامه فعالیت و حضور ما نیز در این اتحاد بستگی به فعال بودن آن دارد.

مبرمی برای ارتباط‌گیری با آنها و انتقال عقاید سوسیالیستی به درون آنان احساس می‌شود. در ایران، همانند اروپا، ما هرگز دوره‌ای طولانی‌ای از دموکراسی بورژوازی قبل از سرنگونی رژیم نخواهیم داشت، که ضروری باشد به تشکیل «مدار بزرگ» سوسیالیست‌ها دست بزنیم (کمونست‌ها و مسلمانان و سایر ایده‌ها را به درون یک شکل واحد گرد هم آوریم). نطفه‌های اولیه (کمیته‌های عمل مخفی) برای ایجاد اعتصاب‌های منطقه‌ای و محلی و سپس اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه برای سرنگونی رژیم آماده می‌شوند. در ایران یا رژیم بطور مقطعی سرنگون شده و حکومت شورایی به قدرت می‌رسد و یا انقلاب شکست می‌خورد و ضد انقلاب بورژوازی پیروز می‌شود. این چشم‌انداز واقعی دوره آتی است و نه گشایش دموکراتیک، مانند اروپا، که ما را به تشکیل «اتحاد چپ کارگری» و ایجاد جبهه کار و سرمایه در ایران بکشاند. چنین تحلیلی از چشم‌انداز مبارزات کارگری یک تحلیل رفرمیستی است. یعنی چشم‌انداز یک دوره از همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی را ترسیم می‌کند. واضح است که تعمیم چنین سیاستی به خارج از کشور حتی غیر واقعی‌تر است، زیرا هیچ یک از سازمان‌های موجود از پایه و نفوذ توده‌ای برخوردار نیستند. وظیفه کمونیست‌ها در وضعیت کنونی ارتباط‌گیری (بهر شکل ممکن) با کمیته‌های عمل مخفی و محافل کارگری است و نه ایجاد تجمع‌های بی‌درو پیکر در ایران. بنابراین «اتحاد چپ کارگری» تنها می‌تواند یک اتحاد عمل باشد و نه یک جبهه بزرگ سوسیالیست‌ها.

از سوی دیگر، نظریات «همکاران پروژه»، گرچه اهداف و اصولشان اختلاف اساسی با ما ندارند، فاقد یک چشم‌انداز از مبارزات کارگری در ایران است. اینها روش «زود ثروتمند» شدن را پیش کرده و روش اشتباهی برای ساختن گروه‌بندی سوسیالیست‌های انقلابی اتخاذ کرده‌اند. اینها تصور کردند که «اتحاد چپ کارگری» را می‌توان به جمعی از سوسیالیست‌های انقلابی تبدیل کرد. ما از ابتدا هشدار دادیم که این روش نادرست است. تجمع سوسیالیست‌های انقلابی در درون یک طیف ناهمگون، آنهم بدون یک دوره آزمایشی، عملی نیست. اینها می‌بایستی شکل خود را مستقلاً و جدا از «اتحاد» ایجاد می‌کردند و سپس در آن شرکت می‌کردند. این اشتباه در روش برخورد امروز به وضوح برجسته شده است. چطور می‌توان توقع داشت با رأی‌گیری روی یک پلاتفرم ۶ ماده‌ای، کلیه شرکت‌کنندگان نا همگون درون «اتحاد چپ کارگری» یک روزه «سوسیالیست انقلابی» شوند؟ واضح است که این روش اشتباه بود و در مورد ماهیت «اتحاد» توهم ایجاد کرد. روش صحیح این می‌بود که این تجمع را یک «اتحاد عمل» قلمداد می‌کردند و با برنامه مستقل خود برای انجام یک دوره از کار